سلحشوران طف

تحقیق و نگرشی جامع بر زندگانی یاران امام حسین (علیه السلام)
و حماسه آفرینان کربلا

ترجمه:
ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام)

مؤلف: شیخ محمد بن طاهر السماوی

مترجم: عباس جلالی

بسم الله الرحمن الرحیم

سلحشوران طف (شرح زندگانی اصحاب امام حسین علیه‌السلام)

نویسنده:

محمدبن طاهر السماوی

ناشر چاپی:

زائر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سلحشوران طف (شرح زندگانی اصحاب امام حسین علیه‌السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه : سماوی، محمد، ۱۸۷۶ - ۱۹۵۰م.

عنوان قراردادی : ابصارالعین فی انصارالحسین (ع) .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : سلحشوران طف (شرح زندگانی اصحاب امام حسین علیه‌السلام)/ مولف محمدبن طاهرالسماوی؛ مترجم عباس جلالی.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : ۳۸۳ ص.

شابک : ۲۰۰۰۰ ریال:۹۶۴-۶۴۰۱-۷۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (چاپ سوم)

یادداشت : چاپ دوم: بهار ۱۳۸۴.

یادداشت : چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۶.

یادداشت : عنوان روی جلد: سلحشوران طف: تحقیق و نگرشی جامع بر زندگانی امام حسین(علیه‌السلام) و....

یادداشت : کتابنامه: ص [۳۷۷] - ۳۸۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : سلحشوران طف: تحقیق و نگرشی جامع بر زندگانی امام حسین(علیه‌السلام) و....

عنوان دیگر : شرح زندگانی اصحاب امام حسین علیه‌السلام.

موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- اصحاب

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.

شناسه افزوده : جلالی، عباس، ۱۳۳۴ - ، مترجم

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم .انتشارات زائر

رده بندی کنگره : BP۴۲/س۸الف۲۰۴۱ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۴۶۳۲۴

فهرست

اشاره

بخش نخست: شهدای خاندان ابو طالب

بخش دوّم: شهدای بنی اسد و بردگان

بخش سوم: شهدای همدانی و بردگان آنان

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۷

بخش چهارم: شهدای مذحجی

بخش پنجم: شهدای انصاری

بخش ششم: شهدای بجلی و خثعمی

بخش هفتم: شهدای کندی

بخش هشتم: شهدای غفاری

بخش نهم: شهدای کلبی

بخش دهم: شهدای أزدی

بخش یازدهم: شهدای عبدی

بخش دوازدهم: شهدای تیمی

بخش سیزدهم: شهدای طایی

بخش چهاردهم: شهدای تغلبی

بخش پانزدهم: شهدای جهنی

سخن ناشر

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا. «۱»

نیم قرن پس از هجرت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در تاریخ، واقعه‌ای شگفت‌انگیز، غم‌افزا و در حقیقت در نوع خود بی‌سابقه، رخ داد. در این واقعه مهم و اساسی که باید بر آن، جنگ تمام عیار میان حق و باطل و نور و ظلمت نام نهاد، در یک سو، تاریک‌اندیشان خفاش صفتی که از نور بعثت می‌گریختند و سعی در خاموش نمودن آن داشتند، قرار گرفته بودند و در سوی دیگر، حق‌جویانی که چون ابو ذر و سلمان، گرد پیامبر رحمت می‌گشتند تا نور، مهر و نشانه نبوّت را بیابند، وجود داشتند.

در حادثه کربلا، نقش خواص و عوام و پدیدآورندگان آن حادثه غم‌انگیز، قابل دقّت و مطالعه است. مسئله‌ای به بزرگی قیام خونین کربلا، زمینه‌هایی دارد که باید مورد تأمّل قرار گیرد. مهم‌ترین عامل پیدایش این حادثه تلخ، انحراف مسئله رهبری از مسیر صحیح آن بود تا جایی که پس از چند سال، مجددا سنّت‌های جاهلی در جامعه، مورد توجّه اداره کنندگان قرار گرفت و ارزش‌های اسلامی- که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای آنها زحمات فراوانی متحمّل شد- در جامعه کم رنگ شد؛ غیرت دینی، افول نمود، شخصیت‌هائی چون امیر المؤمنین علیه السّلام خانه‌نشین شدند، حق در حصار بدعتها گرفتار آمد، امر به معروف و نهی از منکر در جامعه متروک ماند و در یک کلام: قرآن و عترت، در انزوا قرار گرفت.

به هر حال، در حادثه کربلا، قدرت دو تفکر، دو گونه تربیت، دو نوع نگرش به

---

(۱). احزاب/ ۲۳.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۲

جهان هستی نشان داده شد؛ در جبهه‌ای، افکار مادّی، دنیایی، پست، تربیت‌های بدون اصول انسانی و مسؤولیت‌شناسی و با نگاه‌های تمامیّت خواه و خود محور، جلوه می‌نمود و در یک جبهه، امامت با حسین بن علی علیهما السّلام، سر سلسله آزاد مردان بود و خدا محوران در پی فرمان امام واجب الاطاعه خویش بودند.

راستی تاریخ را چه کسانی می‌سازند؟ آیا اشخاصی چون معاویه، عمر سعد و عبید الله زیادها می‌توانند تاریخ‌ساز باشند؟ به حق، چهره‌هایی چون اینان، ننگ تاریخند که نامشان عرق شرم بر چهره هر انسان آزاده‌ای می‌نشاند. افرادی این چنین اهل تخریب و چنگ انداختن به چهره انسان، در گذر تاریخند. در صفحات متعلّق به این دیو صفتان، جز تاریکی و جهالت چیز دیگری وجود ندارد. تاریخ به وجود آمده توسط اینان، جز سیاهی چیزی ندارد. اگر در طول تاریخ، چهره‌هایی چون انبیا، اولیا و سالار شهیدان حسین بن علی علیهما السّلام و یاران با وفایش نبودند، تاریخ چه سخن صوابی برای گفتن داشت؟ بی‌شک تاریخ آموزنده، انسان‌ساز و عبرت‌آمیز را رادمردان و شیرزنانی می‌سازند که در مدرسه عشق به خدا، تربیت یافته‌اند.

اوج رویارویی دو جبهه حق و باطل، در عاشورا رقم خورد و جوهره مردان دو سپاه، دو تفکّر، دو نگاه به هستی، رخ نمود؛ امام حسین علیه السّلام با شأن و عظمت امامت، نور عصمت، طهارت، شجاعت، دلیری و غیرت دینی در سپاه اسلام در حلقه یاران از جان گذشته خویش که مصداق مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا هستند، با آرامش تمام، خطبه حمد و ثنا خواند و یاران نیز از وفا و ایثار گفتند، از عشق به خدا و پیامبر خدا سخن راندند، از بذل نمودن جان در رکاب امام حق، داد سخن دادند؛ جوانان پرشور هاشمی و غیر هاشمی، جهانیان را با فطرت پاک خویش مهمان سخنان عارفانه خود ساختند تا جوانان هر عصر و زمانی بخوانند، بدانند و راه حق را جوانمردانه و با عزّت نفس بپیمایند. مردانی محاسن سفید چون حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه نتیجه سالها عبادت خالصانه خود را به همگان عرضه

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۳

داشتند. سخنان تک تک یاران ابا عبد الله الحسین، و رجزهای ایشان که به خوبی در این اثر جمع‌آوری شده، قابل مطالعه و دقت

فراوان است.

آری، آنان ثابت کردند که عابدان شب در مکتب علوی، فاطمی و حسینی، همان شیران روز در رکاب امام عشقاند؛ دیانت، خلوص، پیروی از امام حسین علیه السّلام، پایمردی و شجاعت بی‌نظیرشان در کنار عبادت و عبودیّت پروردگار، این رادمردان همیشه تاریخ را از برجسته‌ترین شهدای جای گرفته در بهشت قرار داده است.

اصحاب امام، شهدای فضیلتند و امام در حق ایشان چه زیبا فرمود که: «من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود و اهل بیت و خاندانی باوفاتر وظیفه‌شناس تر از اهل بیت خویش، سراغ ندارم».

سخن ناگفته درباره یاران امام علیه السّلام بسیار است و این واژگان هستند که توان عنوان آن صفات برجسته و ممتاز را ندارند. در جبهه باطل نیز سخنانی رد و بدل شد؛ آنجا سخن از بی‌وفایی و روبه‌صفتی بود. خویش را سرزنش کردن و همدیگر را متهم کردن و مورد عتاب قرار دادن که مگر تو نامه ننوشتی؟، مگر تو امضا کننده دعوت‌نامه نبودی؟ و بالاخره اینکه برای رسیدن به مطامع دنیوی چون گرگان گرسنه در کمین یکدیگر می‌نشستند (نظیر شمر و عمر سعد لعنهٔ اللّه علیهما).

به راستی عاشورا یعنی آینه تمام‌نمای ارزشها، استقامت‌ها، ایثارها و شجاعتهای بی‌نظیر. و هر چه بر عمر بشر افزوده می‌شود، پیامهای عاشورا بیشتر جلوه می کند. حقیقتا پیروز این میدان، کسانی بودند که امروز و هر زمانی، نامشان با عظمت برده می‌شود. فاتح میدان کارزار کربلا، تفکّر و تربیت توحیدی امام حسین علیه السّلام و یارانش بود؛ آنچه برای استکبار جهانی و صهیونیزم بین الملل قابل تحمّل نیست، همان روحیه شهادت طلبی و عشق به شهادت است که سلسله جنبان آن، سالار شهیدان سید الشّهداء علیه السّلام است. کاش! بشریّت امروز، پیام عاشورا را به گوش جان می‌شنید. کاش! پیروان تمام

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۴

ادیان و دینداران واقعی- که امام حسین علیه السّلام از حیثیت همه ایشان دفاع کرد- پیام کربلا را به جان می‌خریدند. کاش! امروز حد اقل رسانه‌های جهان اسلام، یکدل و یک صدا به مردم جهان می گفتند تنها راه نجات از سرپنجه استکبار جهانی و رسیدن به آزادی و آزادگی، در پیام عاشورا و نهضت عزّت‌بخش حسینی نهفته است. کاش! اندیشمندان و فرزانگان به مسئولیت مهم خویش، همّت بیشتری می گماردند و توان و تلاش خویش را در این راه، مصروف می‌داشتند.

کاش! عدّه‌ای به جای تکرار سخنان آن سوی مرزها که نه سعادت آخرت را تأمین می کند و نه حوایج دنیا را، از کربلا، سعادت، عزّت، سربلندی، استقلال، توحید و خدامحوری سخن می گفتند. آیا پرداخت این همه هزینه و تحمّل این همه محرومیّت که نتیجه افکار باطل بوده، برای بشریّت کافی نیست؟ سخن از کربلا و عاشورا و یاران با وفای امام حسین علیه السّلام و تبلیغ از فکر کربلایی در هر عصری، بزرگترین خدمت به بشریّت گرفتار آمده در دست ستمگران هر دوران و عصر و مصری به شمار می‌آید.

بحمد الله در هر عصری، عالمان و دانشوران وظیفه‌شناس، رسالت قلم را پاس داشته و در راه ترویج فرهنگ اسلامی و شناسایی بیشتر چهره پرفروغ امام حسین علیه السّلام و یارانش، مطالبی عمیق به نگارش در آورده‌اند از جمله عالم، ادیب، اندیشمند و شاعر نکته‌پرداز «مرحوم شیخ محمد بن طاهر بن حبیب بن حسین بن محسن بن ترکی فضلی» معروف به «سماوی» که با نگاشتن «إبصار العین فی أنصار الحسین علیه السّلام» کاری بزرگ و ارزشمند از خود به یادگار نهاده است.

چیره دستی و اطلاعات فراوان مؤلّف از تاریخ، در این کتاب به خوبی نشان داده شده است. ذوق سلیم نویسنده در جای جای کتاب به چشم می‌خورد. تعبیراتش نشان از ژرفای اندیشه او دارد. به حق، او یکی از نثرنویسان برجسته تلقی می‌شود.

بی‌تردید، خوانندگان گرامی! با مطالعه این کتاب، با ما هم عقیده خواهند شد که

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۵

نوشته این عالم پرکار و پژوهنده، در نوع خود اگر نگوییم بی‌نظیر، در موضوع خود کم نظیر است.

کتابی که پیش رو دارید ترجمه کتاب «إبصار العین فی أنصار الحسین علیه السّلام» می‌باشد. این کتاب، چندین بار پس از تألیف به زبان عربی، در نجف اشرف و ایران به چاپ رسیده است، لکن جناب حجهٔ الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد جعفر طبسی در سال ۱۴۱۹ ه. ق. با زحمت فراوان و قابل تقدیر، مبادرت به تحقیق این کتاب نموده و منابع و مستندات تاریخی را در پاورقی کتاب با توضیحات لازم آورده است که مجموعه کتاب و تحقیق ایشان توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به چاپ (چاپ اخیر) رسیده است.

ترجمه حاضر با عنوان «سلحشوران طفّ» توسط جناب آقای عباس جلالی، صورت گرفته است. مترجم محترم و پرتلاش، با توانمندی، اطلاعات و شناختی مناسب، اقدام به ترجمه «إبصار» تحقیق شده نموده است و حقیقتا با دقّت فراوان توانسته است حلاوت و شیرینی بیان مؤلّف را در قالب زبان فارسی به خوانندگان هدیه نماید. ما بیش از این پیرامون کتاب، تحقیق و ترجمه صورت گرفته، سخن نمی‌گوییم؛ زیرا مجموعه کتاب، بخشها و فصلهای مختلف آن در مقدّمه مؤلّف، محقق و مترجم محترم به نحو شایسته و لازم، معرفی شده است.

«انتشارات زائر؛ وابسته به آستانه مقدّسه حضرت فاطمه معصومه علیها السّلام» در راستای ترویج فرهنگ غنیّ اسلام و قرآن، در سالی که به ابتکار مقام معظم رهبری- دام ظله العالی- «سال عزّت و افتخار حسینی» نام گرفته، با افتخار، اقدام به چاپ این مجموعه نفیس و ارزشمند می‌نماید. امید است جامعه اسلامی ما بویژه نسل جوان و جامعه جهانی تشنه معرفت، با بهره‌گیری از پیام حیاتبخش عاشورا و الگوبرداری از آن، بتواند روزی به آرزوی دیرینه خود که استقلال، آزادی، صلح و عدالت است، دست یابد.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۶

در پایان، برای روح مؤلّف گرانقدر اثر حاضر و همه مؤلّفان و مروّجان علوم الهی و اسلامی، علوّ درجات و برای محقق ارجمند و مترجم ساعی کتاب، توفیق بیشتر از درگاه الهی مسئلت داریم.

«انتشارات زائر؛ آستانه مقدسه»

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۷

مقدمه محقق

اشاره

حمد و سپاس خدا را می‌سزد و صلوات و درود بر بهترین آفریدگان و برجسته‌ترین مخلوقاتش حضرت محمد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خاندان معصوم وی بویژه حضرت بقیهٔ اللّه الاعظم، روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء که حجّت‌های خدا بر بندگانند.

ستایش گران و ثناگویان قادر نیستند در حق یاران امام حسین علیه السّلام و در توصیف مقام و منزلت و جایگاه بلند آنان سخن گویند! فرد غیر معصوم و ضعیف و ناتوان، چگونه قادر است در مدح و ستایش و توصیف، آن گونه که آنان شایستگی دارند، حقشان را ادا نماید؟! بنده به ضعف و ناتوانی خویش اقرار دارم و برای سخن گفتن از جایگاه بلند آنان، جز پناه جستن به نقل برخی روایات اهل بیت عصمت علیهم السّلام در تعریف و توصیف مقام و منزلت آنان، راهی نمی‌یابم.

این بزرگواران آنجا که سخن از همیاری است، باوفاترین انسان‌ها، و از زمان پیدایش دنیا تا پایان آن، برجسته‌ترین یاران تلقی می‌شوند، مدح و ستایش آنان توسط امام آن‌گاه که برایشان خطابه ایراد کرد، این حقیقت را پرتوافکن ساخت:

«اثنی علی اللّه أحسن الثناء، أحمده علی السرّاء و الضرّاء، اللهمّ إنّی أحمدك علی أن اكرمتنا بالنبوّهٔ و جعلت لنا اسماعا و ابصارا و

افئدة، و علّمتنا القرآن، و فقّهتنا فی الدین، فاجعلنا لک من الشاکرین.

اما بعد: فإنی لا أعلم أصحابا اوفی و لا خیرا من أصحابی، و لا أهل بیت أبرّ و لا أوصل من أهل بیتی، فجزاکم اللّه جمیعا عنّی خیرا ...». «۱»

---

(۱). کامل: ۴/ ۵۷؛ طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۸

«خدا را به بهترین وجه و در شداید و آسایش و رنج و رفاه سپاسگزارم. خدایا! تو را ستایش می‌کنم که بر خاندان ما با نبوّت کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به احکام دین آشنایمان ساختی، ما را از سپاسگزاران قرار بده. اما بعد؛ من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و وظیفه‌شناس‌تر از اهل بیت خویش سراغ ندارم، خداوند از ناحیه من به همه شما پاداش خیر عنایت فرماید ...».

در عرصه شهادت نیز شهدایی از اوّلین و آخرین به پایه شهدای عاشورا نمی‌رسند!! و این موضوع در وصف مقام و جایگاه آنان از امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده که امام باقر علیه السّلام به بیان آن پرداخت و فرمود:

«خرج علیّ یسیر بالناس حتّی اذا کان بکربلاء علی میلین او میل، تقدّم بین أیدیهم حتی طاف بمکان یقال له المقدفان، فقال: قتل فیها مائتا نبیّ و مائتا سبط کلّهم شهداء و مناخ رکّاب و مصارع عشّاق، شهداء لا یسبقهم من کان قبلهم و لا یلحقهم من بعدهم» «۱».

«علی علیه السّلام با یاران خود رهسپار منطقه جنگی بود، به دو یا یک میلی کربلا که رسید، مقابل یاران خود قرار گرفت و برگرد محلی به نام «مقدفان» گردش کرد و سپس فرمود: در این مکان، دویست پیامبر و دویست پیامبرزاده که همگی شهید به شمار می‌آمدند، به قتل رسیده‌اند، اینجا محل بر زمین افتادن سواران و مکان کشته شدن عاشقانی است که به فیض شهادت نایل خواهند شد؛ کسی قبل از آنان بر آن‌ها پیشی نگرفته و پس از آنان نیز به پایه آن‌ها نخواهد رسید».

البته برخی روایات، شهدای بدر را از حیث رتبه و مقام به شهدای کربلا ملحق ساخته‌اند، مانند طبرانی که به سند متصل خود به شیبان بن مخرم عثمانی، روایت کرده گوید: هنگامی که علی رضی اللّه عنه وارد کربلا شد، من حضرت را همراهی می‌کردم،

---

(۱). بحار الانوار: ۴۱/ ۲۹۵، باب ۱۱۴، حدیث ۱۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۹

او فرمود: «یقتل فی هذا الموضع شهداء لیس مثلهم شهداء الّا شهداء بدر»؛ «۱»

در این مکان، شهدایی به قتل می‌رسند که نظیر و مانندی جز شهدای بدر ندارند».

ولی ابن نمادر «مثیر الاحزان» از میمون بن شیبان مخرم- که وی نیز از هواداران عثمان بود- آورده است که گفت: در سفر، علی علیه السّلام را همراهی می‌کردیم، حضرت به کربلا که رسید، بالای تلّی نشست و فرمود:

«یقتل فی هذا الموضع شهداء الأشهداء». «۲»

«در این محل، برترین شهیدان به قتل می‌رسند».

برای حصول قطع و یقین در اینکه به طور کلی شهدایی نظیر شهدای کربلا وجود ندارد، سخنی که امام حسین علیه السّلام در مدح و ستایش آنان عنوان کرده، کافی است، آنجا که فرمود:

«... لا أعلم اصحابا أوفی و لا خیرا من اصحابی ...».

«یارانی باوفاتر و برتر از یارانم سراغ ندارم ...».

فضیلت و برتری که امام در سخنان خود برای آنان قایل شده، شامل برتری بر کسانی که قبل و بعد از آنان وجود داشته‌اند نیز می‌شود.

پیرامون جایگاه والای شهدای کربلا در روایت آمده است که: ام سلمه علیها السّلام شبی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را در خواب دید، پیامبر به وی خبر داد که هم اکنون از کندن قبور حسین و یارانش فراغت یافته است.

شیخ طوسی این روایت را به سند خود از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده فرمود:

«أصبحت یوما أم سلمهٔ تبکی، فقیل لها: ممّ بکاؤک؟ قالت: لقد قتل ابنی الحسین اللیلهٔ، و ذلک أنّنی ما رأیت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منذ مضی إلّا اللیلهٔ، فرأیته شاحبا کئیبا،

---

(۱). معجم کبیر: ۳/ ۱۱۱.

(۲). مثیر الاحزان: ۷۹.

فقالت: قلت: مالی أراک یا رسول اللّه شاحبا کئیبا!؟ «۱» قال: ما زلت اللیلهٔ أحفر القبور للحسین و أصحابه!».

«روزی ام سلمه گریان بود، سبب گریه‌اش را از او جویا شدند، در پاسخ گفت: امشب فرزندم حسین به شهادت رسیده است؛ زیرا از زمان رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جز امشب او را در خواب ندیده بودم، پیامبر را در خواب افسرده و غمگین یافتم و عرض کردم: چرا شما را افسرده و غمگین می‌بینم!؟ فرمود: امشب پیوسته برای حسین و یارانش قبر حفر می‌کردم».

مجد و افتخار و سربلندی برایشان همین بس که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قبور آن‌ها را با دستان مبارک خود حفر می‌کند.

در خصوص جایگاه والا و مقام برجسته و رتبه منحصر به فرد آنان، نام آن‌ها و پدرانشان در اخبار مربوط به حوادث و امور غیبی، وارد شده است.

در روایت آمده است: هنگامی که ابن عباس به دلیل دست بر داشتن از یاری حسین علیه السّلام، به شدّت مورد نکوهش قرار گرفت، گفت: «یاران حسین را بی‌کم‌وکاست قبل از شهادتشان با نام می‌شناختیم». «۲»

از محمد حنفیّه روایت شده گفت: «نام یاران امام حسین علیه السّلام و نام پدرانشان نزد ما ثبت شده بود.». «۳»

سید محمد بن ابو طالب موسوی؛ تاریخ‌نگار، چه زیبا آنان را توصیف کرده و می‌گوید: « [یاران امام حسین علیه السّلام] مردانی بودند که به عهد و پیمان خویش نیک وفا کردند، از نیّتی خالص و چشمه معنویّتی زلال برخوردار بودند، ایمان خود را با ستم و بیداد نیالوده و انفاق خویش را با شک و تردید نیامیختند، در اطاعت و فرمانبرداری، بذل جان کردند و آن‌گاه که به یاری حسین برخاستند از خودگذشتگی

---

(۱). طوسی، امالی: ۹۰، مجلس ۳؛ مفید، امالی: ۳۱۹، مجلس ۳۸، حدیث ۶.

(۲). مناقب آل أبی طالب: ۴/ ۵۳.

(۳). همان.

و ایثار نشان دادند. خدای سبحان نام آنان را در دیوان خواص خویش ثبت فرمود و با مجد و عظمت خود، آنان را عزّت و سربلندی بخشید و آن‌ها را در رتبه بزرگان خود ملحق گرداند و به جایگاه رهبرانشان ارتقا داد، در راه اطاعت از پروردگار خود و مبارزه با

دشمنان، از جان خود مایه گذاشتند و در مسیر ستیز با دشمن شقاوتمند، رنج و دشواری‌های فراوانی نصیبشان گردید، با اطاعت از دستورات خدا، اراده آهنین‌شان تقویت شد، در راه او مبارزه می‌کردند و از نکوهش سرزنش کنندگان بیم نداشتند، خداوند آنان را پس از رتبه پیامبران و فرستادگان الهی، برجسته‌ترین بهشتیان و برترین شهدای اولین و آخرین قرار داد ...» «۱».

منابع تاریخی در بیان تعداد یاران حضرت، متفاوت سخن گفته‌اند. ولی تاریخ در بالاترین عدد، یارانی را که در کربلا در کنار امام حسین علیه السّلام حضور داشته‌اند، اندکی بیش از یکصد تن دانسته است و در تعداد شهدا نیز اختلاف دارند- ولی آن گونه که از شیخ مفید نقل شده- بنا بر مشهور، وی تعداد این شهدا را ۷۲ تن دانسته است «۲».

چنانکه مرحوم شیخ محمد سماوی در این کتاب به اثبات رسانده، بین این شهدا، پنج تن از اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از غیر بنی هاشم و افزون بر این جمع پنج نفره، ۲۴ تن از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام در کربلا حضور داشته‌اند.

صاحب کتاب «الحسین سماته و سیرته» می‌گوید: ... یاران امام حسین- با وجود تعداد اندک خود- برجسته‌ترین الگو و نمونه وفاداری و از خودگذشتگی را ارائه دادند و در شجاعت و دلاورمردی و بی‌پروایی، به مراتب برتر از سپاه کوفه بودند.

امام حسین علیه السّلام در سخنان خود و خطابه‌هایی که در روز «عاشورا» ایراد فرمود،

(۱). تسلیهٔ المجالس: ۲/ ۳۴۶.

(۲). ر. ک: ارشاد: ۲/ ۱۱۳؛ اخبار الطوال: ۲۵۹؛ طبری، تاریخ: ۲/ ۳۳۶.

عزم و اراده آن‌ها را مورد تمجید قرار داد ... و آنان نیز چنین تصمیمی را با بصیرتی نافذ و با آگاهی و علم الیقین به سرنوشت خویش، اتّخاذ کردند، ایثار و از جان‌گذشتگی آن‌ها در راه سرور و سالارشان امام حسین علیه السّلام عین الیقین تاریخ و سرمشق نسل‌های بعدی قرار گرفت «۱».

سماوی کیست؟

وی، «شیخ محمد بن طاهر بن حبیب بن حسین بن محسن بن ترکی فضلی»، معروف به «سماوی» دانشمندی جلیل القدر و شاعری معروف و ادیبی سرشناس بود، در ۲۷ ذیحجه سال ۱۲۹۲ ه. ق. «۲» در سماوه دیده به جهان گشود و در آن سامان زیر نظر والد ماجد خویش، نشو و نما کرد. در ده سالگی پدرش را از دست داد و جهت کسب علم و دانش به نجف مهاجرت کرد و نزدیک یک ماه در آنجا اقامت گزید و سپس بیمار شد و پس از بهبودی، به سماوه بازگشت، مبانی علوم را از محضر اساتید خود که معروف‌ترین آنان شیخ شکر بن احمد بغدادی و شیخ عبد الدین معتوق قطیفی بودند، استفاده کرد و ریاضیات را از شیخ آقا رضای اصفهانی آموخت و اصول فقه را از حضور شیخ علی بن شیخ باقر صاحب جواهر و شیخ آقا رضا همدانی و سید محمد هندی و شیخ محمد طه نجف و شیخ حسن مامقانی و شیخ فتح اللّه معروف به شیخ الشریعه اصفهانی و دیگر بزرگان، بهره برد.

شیخ علی بن شیخ باقر صاحب جواهر و سید محمد هندی و سید حسن صدر، از جمله دانشمندانی بودند که وی موفق به اخذ اجازه اجتهاد از آنان شد او تا سال ۱۳۲۲ ه. ق. در نجف ماند و بعد از آن به وطن خویش بازگشت و تا سال ۱۳۳۰

(۱). الحسین سماته و سیرته: ۱۶۰- ۱۶۱.

(۲). مرحوم سماوی در اجازه روایتی که به مرحوم آیت اللّه والد داده، یادآور شده‌اند که ولادت ایشان در سال ۱۲۹۳ بوده و آن اجازه به خط ایشان نزد ما موجود است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۳

ه. ق. در آنجا ماندگار شد، آن‌گاه از بغداد فرا خوانده شد و مدت پنج سال به عنوان یکی از اعضای مجلس خاص ولایت تعیین گردید. در همان سالها جنگ جهانی اوّل رخ داد و در دوران اشغال نیروهای انگلیسی، رهسپار نجف گردید و تا زمانی که به منصب قضاوت برگزیده شد در آنجا اقامت گزید و طی دوران اشغال نیروهای انگلیسی و دو سال از حکومت ملّی، در آنجا ماند و آنگاه به کربلا انتقال یافت و چندین سال در آنجا اقامت کرد، سپس به بغداد منتقل شد و ده سال به عنوان حاکم شرع در آن سامان خدمت کرد و سرانجام به درخواست خود، به نجف انتقال یافت و یک سال در آنجا اقامت نمود و در اثر سوء تفاهمی که بین او و جناب سید محمد صدر به وجود آمد، از سمت خویش استعفا داد.

سماوی، شخصیتی علمی و ادیبی بی‌مانند بود که جامع بسیاری از اصول فضایل تلقی می‌شد و در این راستا به برجسته‌ترین اهداف دست یافته بود. «۱»

شیخ جعفر نقدی درباره وی می گوید: «او فردی اندیشمند بود، درخت فنون وی در بستان فضایل سر برافراشته بود و جویبارهای چشمه فضایلش در کمالات وی جاری بود «۲»».

عبد الکریم دجیلی در روزنامه الیقظه گفته است: «سماوی با شیوه سخن گفتن و نحوه گفتگو و کیفیت لباس پوشیدن و توازن و خردورزی‌اش، تجسّم برجسته‌ترین نمونه یک اندیشمند تربیت‌یافته مدرسه قدیمی به شمار می‌آمد. هرگاه در مجلسی حضور می‌یافت با تیزبینی خاص خود و نکته‌پردازی و قدرت حافظه و پنداری دامنه‌دار، دل‌های حاضران را تسخیر می کرد. او قادر بود شنونده را از وادی شعر با مضامین بلند به بخشی از تاریخ و آداب و رسوم و سپس به احادیث و تفاسیر کم نظیر، منتقل نماید و در کنار آن، حدیث خود را در کمال اتقان با عباراتی دقیق،

---

(۱). ر. ک: شعراء الغری: ۱/ ۴۷۵.

(۲). همان: ۱/ ۴۷۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۴

مستند می‌ساخت و می‌توانست فرد را به کتابی که حاوی آن حدیث کم نظیر و یا آن نکته بود، رهنمون شود و به روزنامه‌هایی که در آن درج شده و به سال انتشار آن در صورتی که چاپ شده بود و به نوبت چاپ آن اگر متعدد بود و حتّی تحریف و تغییرات چاپ‌ها، راهنمایی کند.

اگر سخنانش را می‌شنیدی، گویی به سخنان اندیشمندی از دوران اموی و عباسی گوش فرا می‌دهی. او دوران علم الهدی را در کتاب مجالسش و قالی را در امالی وی و مبرّد را در کامل خود و جاحظ را در بیان و تبیین‌اش، برایت تداعی می کرد. تبسّمی که از آن، ژرفای اندیشه و شکوه و جلال دانش و تلاش سالیان طولانی وی را می‌خواندی، از لبانش برداشته نمی‌شد و در کنار آن‌ها، دستی بر تناول خرمای برنوطی مشغول داشت.

او در چهارم محرم سال ۱۳۷۰ ه. ق. در نجف، بدرود حیات گفت و در همان جا به خاك سپرده شد. برخی تاریخ‌نگاران، تاریخ وفات او را ضمن تاریخ وفات شیخ جعفر نقدی- که چند روز پس از او از دنیا رفت- ذکر کرده‌اند» «۱».

به نقل کحاله: «محمد بن طاهر سماوی، فردی ادیب، شاعر و نثرپرداز بود، در سماوه پا به عرصه وجود نهاد و بالنده شد و سپس به بغداد اعزام شد و به عنوان یکی از اعضای مجلس ولایت انتخاب گردید و پس از آن به نجف بازگشت و در آن سامان، منصب قاضی شرع را پذیرا و به عضویت مجمع علمی عراق، برگزیده شد.

از آثار وی می‌توان «الطليعهٔ فی شعراء الشيعهٔ»، «إبصار العين فی أنصار الحسين»، «ظرفهٔ الأحلام فيما نظم فی المنام»، «الكواكب

السماویهٔ فی شرح القصیدهٔ الفرزدقیه» و «شجرهٔ الریاض فی مدح النّبی الفیّاض» را نام برد «۲».

(۱). شعراء الغری: ۱۰/ ۴۷۹.

(۲). معجم المؤلفین: ۱۰/ ۹۷.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۵

کتاب حاضر

به گفته آغا بزرگ تهرانی: کتاب «إبصار العین فی أنصار الحسین علیه السّلام» از علّامه چیره دست شیخ محمد بن طاهر سماوی است که آن را در آغاز پذیرش منصب قضاوت در نجف اشرف تألیف نمود و در سال ۱۳۴۳ در نجف چاپ شد و پس از آن، مؤلف، مطالبی را بدان افزود که هنوز به زیور طبع آراسته نشده است «۱».

مؤلف، در این کتاب به بیان نام یکصد و دوازده تن از یاران امام حسین علیه السّلام همت گمارده؛ چه کسانی که در رکاب آن حضرت، روز عاشورا در کربلا به شهادت رسیدند و چه آنان که زخمی شده ولی به فیض شهادت نایل نشدند؛ مانند «حسن مثّنی» و یا آن دسته که در یاری آن بزرگوار قبل از عاشورا در بصره به شهادت رسیدند؛ نظیر: سلیمان بن رزین و یا در کوفه مانند: قیس بن مسهّر صیداوی و مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و دیگران ...

کتاب حاضر، شامل پیش‌درآمدی است که مؤلف محترم در آن به بیان گذرای زندگی حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام از ولادت تا شهادت پرداخته است.

این کتاب، به هفده بخش تقسیم شده که مؤلف در هر یک از آن‌ها قبایلی را که یک رزمنده و یا بیشتر در رکاب امام علیه السّلام داشته‌اند، یادآور شده و در پایان کتاب، به بیان بیست فراز سودمند که همه آن‌ها به یاران امام حسین علیه السّلام ارتباط دارند، پرداخته است.

نوبت‌های چاپ

این کتاب، نخستین بار در سال ۱۳۴۱ ه. ق. در چاپخانه حیدریه نجف اشرف.

و در سال ۱۳۴۳ ه. ق. چنان که صاحب ذریعه اشاره کرده، چاپ گردید و در

(۱). الذریعهٔ الی تصانیف الشیعهٔ: ۱/ ۶۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۶

چاپخانه آداب نجف اشرف، بدون ذکر سال چاپ، به زیور چاپ آراسته شد و انتشارات بصیرتی در قم آن را به نحو افست به چاپ رساند. و یک بار دیگر نیز توسط همین انتشارات بدون ذکر سال چاپ، افست شد و در سال ۱۴۱۴ به نحو افست، توسط انتشارات سیّد رضی، به چاپ رسید.

شیوه تحقیق

مدت‌ها پیش اشتیاق و علاقه‌ام مرا به تحقیق این کتاب ارزشمند واداشت و زمانی که درخواست و استفاده از آن همواره گسترش می‌یافت و نسخه‌های آن در بازار نایاب شد، تصمیم به تحقیق آن گرفتم تا در چاپی جدید آن را در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم،

در این نسخه به تصحیح اشتباهات چاپ‌های قبلی پرداختم و آنچه را مؤلف در آن گرد آورده بود، با منابع اصلی مقابله نمودم و در همان جا به منبعی که از آن نقل شده و مکان آن، اشاره شده است.

مؤلف در نقل مطالب از منابع آن، غالبا به نحوه نقل به معنا پرداخته است و ما برای حفظ امانت در آنجا که تفاوت زیادی وجود داشته، به تفاوت آن‌ها با منابع، اشاره کرده‌ایم.

به این امید که برادران محقق و پژوهشگر با بیان نقطه نظرات خویش، ما را مرهون الطاف خود گردانند تا ان شاء اللّه در چاپ‌های بعدی از آن‌ها بهره‌مند گردیم.

محمد جعفر طبسی

قم مقدسه

۱۷ ربیع الاول ۱۴۱۹ ه. ق.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۷

یادداشت مترجم

سخن گفتن از تاریخ و حماسه عاشورا و آموزگار شهادت، حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام نیازمند لیاقتی در خور و بایسته است و هر کسی را توان چنین کاری نیست، زیرا سخن از عظمتی است که تمام عظمت‌ها از آستانش هستی به خود گرفته. چهره سرخ حسین علیه السّلام شاهدی است که طی اعصار و قرون و نسل‌ها می‌درخشد و در سیمای تابناک شهید و شهادت، رخ می‌نماید.

از عظمت چهره‌های درخشان پرچمداران کربلا که خود، از پدیدآورندگان آن حماسه جاویدند، جز ترسیم بیوگرافی‌های کوتاه و ناقص، چیزی در اختیار نسل معاصر ما نیست، و چه بسا عظمت این پاکباختگان، بر بسیاری از خواص ما نیز پوشیده باشد. آن چه در خاطره‌ها مانده، نمایی کم‌رنگ در قالب شعر و مدح و ثناست و بار مسئولیت بیان این واقعیّت‌ها به عهده پژوهشگران تاریخ اسلام است، آن هم در عصر بازگشت به فرهنگ غنیّ اسلام که نسل سرگردان و حیران ما، سخت نیازمند اسوه‌یابی است، زیرا هر چه داریم از حسین علیه السّلام و عاشورا داریم.

حادثه کربلا- برای مردم ما یک رخداد اجتماعی است، حادثه‌ای که در تربیت و خلق و خوی ما دارای تأثیر فراوان است، آنگاه که حسین علیه السّلام پس از شهادت یاران، یکه و تنها به قلب روبه صفتان یزیدی، یورش می‌برد، سی هزار جنگجو در سرزمین طفّ از نبرد تن به تن با مردی تنها و غریب و تشنه و گرسنه، با آن همه مصیبت وارده، شکست می‌خورند. به قول حمید بن مسلم که خود شاهد صحنه بوده، چون گریز بزغاله‌هایی از چنگ گرگ خشمگین از مقابل آن قهرمان دوران می‌گریختند، اینان نه تنها در مقابل شمشیر حسین علیه السّلام، بلکه در مقابل منطق آن بزرگمرد، شکست

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۸

خوردند.

کتاب شریف «إبصار العین فی أنصار الحسین» تألیف اندیشمند فقیه، و ادیب فرزانه مرحوم شیخ محمّد سماوی که ترجمه آن را با عنوان «سلحشوران طفّ» پیش رو دارید آنجا که قلم به دست می‌گیرد و از سوز دل سخن می‌نگارد، گویی حادثه جانگداز کربلا را در برابر دیدگان انسان، تجسّم می‌بخشد.

مؤلّف با شیوه‌ای مستند و محقّقانه و منحصر به فرد، به بیان حماسه کربلا و چهره‌های درخشان جان‌نثاران عرصه شهادت پرداخته و در مقام بیان نام شهدای سرافراز کربلا، از یکصد و دوازده عاشق دلباخته یاد می‌کند که در رکاب حضرت، در کربلا به شهادت

رسیده و برخی مجروح، ولی به فیض شهادت نایل نشدند، و یا قبل از عاشورا، در بصره و کوفه، فرشته شهادت را در آغوش کشیدند که این خود برای نسل معاصر، ترسیمی روشن از چهره‌های ناشناخته این حماسه، تلقّی می‌شود، قهرمانانی که با عزم و اراده و پایمردی و بی‌پروا و خالصانه گرد شمع وجود حسین علیه السّلام، جان باختند تا روشنی‌بخش تاریخ بشر باشند، شخصیّت برجسته و با عظمت حسین علیه السّلام در آن عرصه، آنگاه که نازنین قامت پاره‌پاره اکبرش را در آغوش می‌کشد و صورت به صورت فرزند می‌نهد و آنجا که پیکر مجروح غلام سیاه را به سینه می‌گیرد و گونه بر گونه‌اش می‌گذارد، و غلام در لحظه جان دادن از شادی وفای به عهد، بر چهره مولایش تبسّمی با معنا دارد، و آن زمان که دستور سیراب کردن سپاه حرّ را صادر، و مرد تشن‌هکامی را که بعد از همه از راه رسیده، با باز کردن در مشک آب، حسین خود، به او آب می‌نوشاند، عاشورا و کربلا را مفهومی صد چندان می‌بخشد و این صحنه‌ها در این کتاب چه زیبا به ترسیم آمده است.

تحقیق این اثر ارزنده که حاصل ده سال تلاش بی‌وقفه مؤلّف اندیشمند و فقیه آن است، توسط فاضل محقق حجهٔ الاسلام محمد جعفر طبسی «زید توفیقه» فرزند

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۹

مرحوم آیت اللّه محمد رضا طبسی انجام پذیرفته است که به حق، شایستگی آن را حائز بوده و در این راستا تلاش طاقت‌فرسایی مبذول داشته و راه را برای دسترسی اهل تحقیق و مبلّغان و خطبا و سخنوران، به منابع اصلی و معتبر کتاب، آسان نموده است.

به امید این که این اثر، در جهت آشنا ساختن نسل معاصر با فرهنگ حماسه عاشورا و سرور آزادگان حضرت حسین بن علی علیهما السّلام و یاران وفادارش، گامی مؤثر به شمار آید و ارباب قلم با رهنمودهای بی‌شائبه خود، و اغماض از کاستی‌ها، مترجم را رهین مزید الطاف خویش قرار دهند.

ثواب ترجمه این کتاب شریف را به روان پاک برادر شهیدم علی ... تقدیم می‌کنم.

عید سعید فطر

۲۵ آذر ۱۳۸۰

قم- عباس جلالی

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۱

مقدّمه مؤلّف

خدایی را سپاس گویم که بندگان را آزمود و آنان را در معرض امتحان قرار داد تا مشخص شود کدام یک کرداری شایسته دارند؛ برخی از آنان به عهد و پیمان الهی خویش وفا و برخی خیانت ورزیده و مأیوس و ناکام ماندند و صلوات و درود بر فرستاده‌اش که او را به حق، مژده دهنده و بیم‌آور به سوی مردم فرستاد و بر خاندان او که سرور آفریدگانند و هر یک در جاه و مقام از جایگاهی برجسته برخوردارند و درود ویژه بر شهید کربلا و یاران نیک سرشت وی باد.

به شناخت یاران برجسته امام حسین علیه السّلام و شرح حال آنان اشتیاق فراوان داشته و بدان عشق می‌ورزیدم تا آن گونه که باید، با این شخصیت‌ها آشنا شوم، همین امر مرا بر این داشت که طی ده سال بسان پرنده‌ای که در پی دانه باشد، کتب رجال، مقاتل و جنگ و نبردها را با خریداری و عاریه، مورد بررسی و مطالعه قرار دهم و چون دانه پرنده‌ای از هر کتابی، خوشه‌ای برگیرم، تا این که به شرح حال آن والاتباران، جز اندکی که در جایی بدان دست نیافتم، همت گماردم، نوشتار پیشینم را بازنویسی کردم و در پایان شرح حال هر یک از این بزرگان، کلمات دشوار موجود در متن آن را به تحریر در آوردم تا اهل ادب، مشکلی پیش رو نداشته باشند و آن را «إبصار العین فی أنصار الحسین» نامیدم. بر آن پیش‌درآمدی مرتب ساختم و گزیده‌ای از شرح حال و زندگی

سالار شهیدان را در آن یادآور شدم.

در این کتـاب، بخش‌هـایی اختصـاص دادم تـا در آن‌هـا هر یک از قبیله‌ها را یاد کنم و آن دسـته از یاران حسـین علیه السّـلام را که منسوب به این قبایل بوده‌اند، نام ببرم و بحثی پایانی ترتیب دادم تا در آن نام یاران حضرت را به گونه الفبایی یادآور شوم و

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۲

دست‌یابی به شرح حال هر یک از آنان آسان گردد.

این کتاب را به حجّت خـدا در زمین و آسـمان و پیشگاه قدس الهی که نام حسـین از بزرگ نام‌هایش برگرفته شده، گل خوشـبوی رسـول خـدا؛ و نـور چشـم بتـول و میـوه دل علی و برادر حسن و همتـای قرآن و محبـوب دل برگزیـده ثقلین، حضـرت ابـا عبـد اللّه الحسین- که صلوات، درود، رضوان، ارج و احترام خداوندی نثار او باد- تقدیم داشته و امید پذیرش دارم.

یا نسیم القبول باللّه بالشوق بحسن اللقا بطیب الوصول

هبّ نحوی فالروض أزهـد من‌سـقیا دموعی و أحتاج محض القبول یعنی: ای نسیم پذیرش! تو را به خدا سوگند! با اشتیاق و برخورد نیک و رسیدنی روح‌افزا.

به سویم بوز که باغ و بستان از سرشک دیدگانم شکوفا گشت و نیازمند پذیرش خالصانه‌ام.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۳

پیش در آمد: مروری گذرا بر زندگی حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام از ولادت تا شهادت

ابو عبد اللّه حسـین بن علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم علیهم السّـلام روز سوم یا پنجم شـعبان سال چهارم هجری بعد از امام حسن علیه السّلام دیده به جهان گشود. مادرش حضرت فاطمه علیها السّلام دخت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وی را نزد پـدر بزرگـوار خـویش برد و آن حضـرت وی را «حسـین» نامیـد و گوسـفندی برایش عقیقه کرد و آن گـونه که از روایـات «۱» اسـتفاده می‌شود، دوران بارداری والده ماجده‌اش به این نوزاد، به سان یحیی بن زکریا علیه السّـلام شـش ماه به طول انجامیده است.

امام حسـین علیه السّـلام هشت سال با جـد بزرگوار خویش و سـی هشت سال با پـدر بزرگوار و نزدیک به چهل و هشت سالگی در کنار برادرش امام حسن علیه السّلام به سر برد و پس از شهادت او ده سال زندگی کرد.

امام علیه السّلام در سال ۶۱ هجری به شهادت رسید و عمر شریف آن بزرگوار ۵۷ سال و چهار ماه و چند روز بوده است.

امام حسـین علیه السّـلام محبوب دل جـدّ و پدر و مادرش بود و به جهت عشق و علاقه‌ای که پدر بزرگوارش به او داشت، با این که همراه بـا برادرش حسن علیه السّـلام در کلیه جنگ‌هـای جمـل، صـفّین و نهروان حضور داشـتند، به هیـچ یک از آن دو اجازه پیکار نداد.

امامت آن حضرت به فرموده صریح جدّش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ثابت شده است

---

(۱). بحار الانوار: ۴۴/ ۲۰۲.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۴

آنجا که فرمود: «الحسن و الحسین إمامان قاما او قعدا». «۱»

«حسن و حسین دست به قیام بزنند یا سکوت کنند، امام و پیشوایند».

سکوت امام حسـین علیه السّلام از حق خویش در زمان امام مجتبی علیه السّلام نخست به جهت حق امامت امام حسن علیه السّلام بر او و ثانیا به دلیل وفای به عهد و پیمانی که برادر بزرگوارش حسن علیه السّـلام با معاویه بسـته بود و یا علل و انگیزه‌های دیگری که

خود حضرت از آنان آگاهی داشت، صورت پذیرفت.

معاویه در نیمه رجب سال شصت مرد و پسرش یزید را به جانشینی خود تعیین کرد. یزید طی نامه‌ای به ولید بن عتبه پسر ابو سفیان فرمانروای معاویه بر مدینه، از او خواست تا از امام حسین علیه السّلام، عبد اللّه بن زبیر و عبد اللّه بن عمر برای او بیعت بگیرد، این دو تن از شهر گریختند و امام حسین علیه السّلام از بیعت خودداری کرد، و این حادثه در اواخر رجب رخ داد.

پس از این ماجرا، مروان حکم همواره ولید را برای بیعت گرفتن از امام تحریک می‌کرد، تا اینکه حضرت ناگزیر شد در شب یکشنبه ۲۸ ماه رجب به اتفاق فرزندان و برادرزادگان و برادران و کلیه اعضای خانواده‌اش جز محمد بن حنفیّه، در حالی که آیه شریفه فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ «۲» را تلاوت می‌کرد، مدینه را به قصد مکه ترک گوید.

حضرت، مسیر حرکت خویش را در راه اصلی‌اش برگزید، خانواده‌اش بدو عرضه داشتند: اگر شما نیز مانند ابن زبیر تغییر مسیر دهی، دشمن نمی‌تواند شما را تحت تعقیب قرار دهد. امام علیه السّلام فرمود: «لا و اللّه! لا افارقه حتّی یقضی اللّه ما هو قاض».

«نه به خدا سوگند! از راه اصلی جدا نخواهم شد تا آن گونه که خدا خواهد، داوری نماید».

امام علیه السّلام روز سوم شعبان در حالی که آیه شریفه: وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْیَنَ قالَ

---

(۱). ارشاد: ۲/ ۳۰.

(۲). قصص/ ۲۱.

عَسی رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَواءَ السَّبِیلِ «۱»، را قرائت می‌کرد، وارد مکه شد و در منطقه ابطح «۲» اقامت گزید و مردم مکه و حاجیانی که برای انجام عمره در آنجا به سر می‌بردند، از جمله ابن زبیر برای دیدار وی، به آمد و شد پرداختند.

به گفته تاریخ‌نگاران: وقتی خبر هلاکت معاویه به مردم کوفه رسید، بر یزید شوریدند و بر ماجرای خودداری امام حسین علیه السّلام از بیعت با یزید و رهسپاری وی به مکه آگاه گردیدند، از این رو، شیعیان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمده و پیرامون آنچه رخ داده بود، به گفتگو پرداخته و تصمیم گرفتند طی نامه‌ای به امام علیه السّلام از او درخواست کنند نزد آنان بیاید. سخنوران آن‌ها در این خصوص داد سخن دادند. بدین ترتیب، برای حضرت نامه‌های فراوانی نوشته و آن‌ها را توسط «عبد اللّه بن مسمع» «۳» و «عبد اللّه «۴» بن وال» نزد امام علیه السّلام فرستادند و بر حرکت سریع پیک‌ها تأکید کردند. آن دو نیز شتابان حرکت نموده و دهم ماه رمضان وارد مکه شدند.

این افراد، دو روز بعد نیز به نامه‌نگاری پرداخته و آن‌ها را توسط «قیس بن مسهّر صیداوی» و «عبد الرحمن بن عبد اللّه ارحبی» و نامه‌های بعدی را پس از دو روز توسط «هانی بن هانی سبیعی» «۵» و «سعد بن عبد اللّه حنفی» نزد امام ارسال داشتند به گونه‌ای که تعداد این نامه‌ها به دوازده هزار بالغ گردید و مفاد و مضمون آن‌ها اظهار شادمانی از هلاکت معاویه و تحقیر یزید و درخواست شرف حضور امام علیه السّلام و عهد و پیمان بذل جان و مال در راه آن بزرگوار بود. از جمله کسانی که بدان

---

(۱). قصص/ ۲۳.

(۲). نام منطقه‌ای در مکه، (معجم البلدان: ۱/ ۷۴).

(۳). در شمار توابین از او یاد شده است.

(۴). از تیره تیم بن بکر بن وائل، شخصی مورد احترام بوده و در منطقه «عین الورده» در جمع توابین با سلیمان بن صرد به شهادت رسید.

(۵). وابسته به سبع، تیره‌ای از قبیله همدان و در زمره توّابین از او یاد شده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۶

حضرت نامه نوشتند می‌توان حبیب بن مظهّر، مسلم بن عوسجه، سلیمان بن صرد «۱»، رفاعهٔ بن شدّاد «۲»، مسیّب بن نجبه «۳»، شبث بن ربعی «۴» حجّار بن أبجر «۵»،

---

(۱). وی از سران شیعه و توابین است که در «عین الورده» به شهادت رسید.

(۲). او از توابین شیعه است که در جنگ یمانیان در کوفه شرکت جست، شنید مردم شعار خونخواهی عثمان را سر می‌دهند بر آنان تاخت و به قلب سپاه دشمن فرو رفت و شمشیر میان آنان گذاشت و این رجز را می‌خواند:

انا ابن شدّاد علی دین علیّ‌لست لعثمان بن أروی بولیّ یعنی: من فرزند شدادم و آیینم دین علی است و محبت عثمان بن أروی را به دل ندارم.

وی همچنان مبارزه کرد تا به شهادت رسید. و در ماجرای کفن و دفن ابو ذر در ربذه، همراه مالک اشتر از او یاد شده است. ربذه از آبادی‌های مدینه به مسافت سه روز راه و نزدیک منطقه ذات عرق در راه حجاز قرار دارد، کسانی که از مسیر منطقه فید، آهنگ مکه نمایند از آنجا عبور می‌کنند و قبر ابو ذر رضوان اللّه علیه در آن سامان واقع است (معجم البلدان: ۳/ ۲۴؛ ابن اثیر، کامل ۴/ ۲۳۵).

(۳). وی از موقعیت و مقامی برخوردار بوده و در عین الورده، به شهادت رسیده، از رفتن او به همراه جمعی دیگر به سرزمین کربلا جلوگیری به عمل آمد و به اتفاق گروهی از جمله مختار به زندان افکنده شدند.

(۴). او فرزند حصین تمیمی ریاحی و بنا به نقل دارقطنی، مؤذّن سجاح پیامبر دروغین بوده و سپس اسلام آورده و به جمع یاران امیر المؤمنین علیه السّلام پیوست و پس از جنگ صفّین به خوارج گرایید! پسرش «عبد القدوس» معروف به «ابو هندی» شاعری ملحد و باده‌گسار بود و نوه‌اش صالح پسر عبد القدوس نیز کفر پیشه کرد و مهدی عباسی او را به جرم بی‌دینی‌اش کشت و بر پل بغداد آویخت (ر. ک: تهذیب الکمال: ۲/ ۳۵۲؛ تقریب التهذیب: ۱/ ۳۴۴؛ معارف ابن قتیبه: ۴۰۵).

(۵). وی از شهرتی برخوردار بود، پدرش ابجر مسیحی و بر همان آیین، در کوفه از دنیا رفت، مسیحیان به خاطر آیین او و مسلمانان به خاطر فرزندش وی را تا جبّانه (گورستان) تشییع کردند، عبد الرحمن بن ملجم از کنار آن‌ها عبور کرد و پرسید: این جنازه کیست؟ او را در جریان گذاشتند وی گفت:

لئن کان حجّار بن ابجر مسلمالقد بوعدت منه جنازهٔ أبجر

و إن کان حجّار بن أبجر کافرافما مثل هذا من کفور بمنکر

فلو لا الذی أنوی لفرقت جمعهم‌بأبیض مصقول الغرارین مشهّر یعنی: اگر حجّار پسر ابجر، مسلمان باشد باید از جنازه ابجر دوری کند». و اگر حجار بن ابجر کافر باشد، این گونه اقدام از یک کافر بعید نیست. اگر نیتی که دارم در بین نبود، جمعیت آنان را با شمشیر صیقلی خود پراکنده می‌ساختم.

ابن ملجم با شمشیری که حمایل داشت تصمیم به شهادت رساندن امیر المؤمنین علیه السّلام را داشت.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۷

یزید بن حارث بن رویم «۱»، عزرهٔ بن قیس، عمرو بن حجّاج و محمد بن ابو عمیر «۲» و بزرگان دیگری نظیر آنان را نام برد «۳».

خبر ماجرای مردم کوفه به اهل بصره رسید، شیعیان آن سامان در خانه ماریه «۴» دختر منقذ عبدی- که شیعه بود- گرد آمدند و پیرامون مسأله امامت و امور مربوط به آن به گفتگو پرداختند و برخی تصمیم گرفتند به سوی حضرت رهسپار گردند و این کار را

عملی ساختنـد و برخی طی نامه، خواسـتار شـرف حضور آن بزرگوار شدنـد، زمانی که امام علیه السّـلام وضـعیت را این گونه دید، مسـلم بن عقیل را فراخواند و به او دسـتور داد راهی کوفه شود و سفارشات لازم را به او ابلاغ نمود و توسط او نامه‌ای به مردم کوفه مرقوم فرمود که در آن چنین آمده بود:

«... اما بعـد: فإنّ هانیا و سـعیدا قـدما علیّ بکتبکم و کانا آخر من قـدم علیّ من رسـلکم و قد فهمت ما اقتصصـتم من مقالهٔ جلّکم أنه لیس علینـا إمـام فأقبـل لعـلّ اللّه یجمعنا بک علی الحق و الهـدی، و إنی باعث إلیکم أخی و ابن عمّی و ثقتی من اهل بیتی مسـلم بن عقیل، فإن کتب إلیّ أنّه قـد اجتمع رأی ملئکم و ذوی الحجی و الفضل منکم علی مثل ما قدّمت به رسـلکم و قرأت فی کتبکم، فإنّی أقدم إلیکم وشیکا إن شاء اللّه فلعمری ما الإمام إلّا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط الدائن بدین الحق الحابس

---

(۱). وی از تیره رویم شـیبانی بود، پـدرش حـارث از یـاران امیر المؤمنین علیه السّـلام به شـمار می‌آمـد، روزی بیمـار شـد، امام علیه السّلام به عیـادت او آمـد و به او فرمود: «إنّ عنـدی جاریـهٔ لطیفـهٔ الخدمـهٔ لمرضک؛ کنیزکی دارم که در دوران بیماری‌ات برای تو خـدمتگزار مناسبی است» و آن کنیزک را بـدو بخشـید و حارث، کنیزک را «لطیفه» نامید و همین یزید از او متولد شد و به او فرزند لطیفه گفته می‌شد. وی هوادار عثمان و از علاقه‌مندان به او بود. در دوران مصعب بن زبیر در منطقه ری به دست خوارج کشته شد.

(۲). او فرزند عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی است. حاجب، صاحب کمانی به شمار می‌آمد که نزد کسری گروگان بود.

(۳). ارشاد: ۲/ ۳۶- ۳۷.

(۴). به گفته مامقانی در تنقیح المقال: ۳/ ۸۳: «چنین بر می‌آید که ماریه دخت منقذ یا سعید عبدیه، شیعه بوده و تقیّه می‌کرده است؛ زیرا از ابـو جعفر علیه السّـلام روایت شـده که وی شـیعه شـده و خـانه‌اش محـل منـاسبی برای گفتگـو و مـذاکرات شـیعیان به شـمار می‌آمده است».

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۸

نفسه علی ذات اللّه، و السلام». «۱»

«اما بعد: آخرین نامه شـما توسط هانی و سعید به دستم رسید و من به آن چه در نامه‌های خود تذکر و توضیح داده بودید پی بردم و درخواست شـما در بیشتر این نامه‌ها این بود که ما امام و پیشوایی نـداریم، به سوی ما رهسـپار شو تا خداونـد به وسـیله شـما ما را به سوی حق رهنمون گردد. اکنون! من برادر و پسر عمو و فرد مورد اعتماد خویش را به سوی شما گسیل داشتم.

بنا بر این؛ اگر خواسته اکثریت مردم و نظر افراد آگاه‌تان همان باشد که در نامه‌های شما منعکس گردیده و فرستادگان شما حضورا بازگو کرده‌اند، من نیز ان شاء اللّه به زودی به سویتان حرکت خواهم کرد.

به خـدا سوگند! پیشوای راستین و امام به حق کسـی است که به کتاب خدا عمل نموده و راه عدل و داد را پیشه خود سازد و از حق پیروی کرده و خویشتن را وقف ذات باری تعالی کند، و السلام».

امام علیه السّـلام، قیس بن مسـهّر، عبد الرحمن بن عبد اللّه و جمعی از فرسـتادگان خویش از جمله عمارهٔ بن عبد اللّه را همراه مسلم اعزام نمود. مسـلم بن عقیل علیه السّـلام از مکه رهسپار مدینه و از آنجا به عراق عزیمت کرد و دو راهنما از قبیله قیس با خود همراه برد، آنان راه را گم کردند، تشنگی بر آن‌ها عارض شد و با اشاره راه را به مسلم نشان دادند و خود از شدت تشنگی جان باختند.

مسـلم این رخـداد را به فـال بـد گرفت و ماجرا را طی نامه‌ای از منطقه مضـیق «۲» به امـام حسـین علیه السّـلام گزارش نمود و آن را توسط قیس بن مسـهّر، نزد حضرت فرستاد، امام علیه السّلام در پاسخ نامه مسلم، وی را به ادامه مسیر ترغیب کرد و مسلم به راه خود ادامه داد و وارد کوفه شـد و بر مختار بن ابو عبیـده ثقفی وارد شـد و مردم کوفه نزد وی شـتافتند و تعداد هیجده هزار تن با او بیعت کردند.

(۱). این نامه را شیخ مفید در ارشاد: ۲/ ۳۹ و ابن اثیر در کامل: ۳/ ۳۸۶ آورده‌اند.
(۲). تنگه‌ای آبگیر است که آب موجود در آن از بطن خبت سرچشمه می‌گیرد و نزدیکی مدینه در مسیر مکه قرار دارد و دو راهنمای حضرت مسلم از آن منطقه راه را گم کرده و به سمت مکه منحرف شدند.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۹

مسلم این موضوع را به امام حسین علیه السّلام گزارش کرد و نامه را توسط قیس بن مسهّر نزد آن بزرگوار ارسال نمود.

امام علیه السّلام به سران أخماس «۱» و بزرگان بصره، مالك بن مسمع بکری «۲»، أحنف بن قیس «۳»، منذر بن جارود «۴»، مسعود بن عمرو «۵»، قیس بن هیثم «۶» و عمرو بن عبید اللّه بن معمر «۷»، نامه‌ای به این مضمون مرقوم فرمود:

«اما بعد: فانّ اللّه اصطفی محمّدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علی خلقه و أکرمه بنبوّته و اختاره لرسالته، ثم قبضه اللّه الیه، و قد نصح لعباده و بلّغ ما ارسل به صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و کنّا أهله و أولیائه و أوصیائه و ورثته و أحقّ الناس بمقامه فی النّاس، فاستأثر علینا قومنا بـذلك، فأغضینا کراهیة للفرقة و محبّة للعافیة و نحن نعلم أنّا أحقّ بـذلك الحقّ المستحقّ علینا ممن تولّاه و قد بعثت رسولی الیکم بهذا الکتاب و أنا أدعوکم إلی کتاب اللّه و سنّة نبیّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فانّ السنّة قد امیتت و إن البدعة قد احییت، فان تسمعوا

(۱). تیره‌های پنج‌گانه بصره که عبارت بودند از: عالیه، بکر بن وائل، تمیم، عبد قیس، أزد.
(۲). بزرگ تیره بکر بن وائل.
(۳). وی معروف به «بردبار تمیمی» و بزرگ قبیله تمیم بوده است.
(۴). او بزرگ تیره عبد قیس است و عبید اللّه بن زیاد خواهر او، بحریّه را به ازدواج خویش در آورد. وی فردی مورد احترام و در جنگ و نبردها از او یاد شده است.
(۵). وی بزرگ تیره أزد به شمار می‌رفت که کشته شدن او بعد از هلاکت یزید، سبب بروز جنگ گردید. وی در آن روزگار از کشته شدن عبید اللّه بن زیاد جلوگیری کرد. کنیه‌اش ابو قیس و فردی مورد احترام همگان بود. او مردم را گردآورد و با آنان سخن گفت و آن‌ها را به یاری امام حسین علیه السّلام فراخواند ولی توفیق حاصل نکرد. در کتب مقاتل از او به یزید بن مسعود نهشلی یاد شده که این شخص تمیمی و کنیه‌اش «ابو خالد» است و از سران تیره‌های پنج‌گانه به شمار نمی‌آید.
البته بعید نیست که به وی نیز نامه نوشته شده باشد. آن گونه که از خطابه و نامه به امام علیه السّلام بر می‌آید، فردی که مردم را گرد آورد و آنان را به یاری امام حسین فراخواند، وی بوده است نه مسعود، ولی طبری و دیگر تاریخ‌نگاران، دومی را یادآور نشده‌اند.
(۶). او فرزند اسماء بن صلت سلمی، بزرگ تیره عالیه فردی سرشناس و در جنگ بصره از او یاد شده است.
(۷). در کامل به جای عمرو، عمر ذکر شده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۴۰

قولی و تطیعوا أمری أهدکم سبیل الرشاد، و السلام». «۱»

«اما بعد: خداوند محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را از میان مردم برگزید و با نبوتش به وی کرامت بخشید و به رسالت خویش برگزید و آنگاه در حالی که وظیفه پیامبری خود را به خوبی انجام داد و بندگان خدا را هدایت و راهنمایی نمود، وی را به سوی خویش فراخواند (روحش را قبض نمود) و ما خاندان، اولیا و اوصیا و وارثان وی و شایسته‌ترین افراد نسبت به مقام او از میان تمام

امت بودیم، ولی گروهی بر ما سبقت جسته و این حق را از ما گرفتند و ما نیز با علم و آگاهی به برتری و شایستگی خویش نسبت به این افراد، برای جلوگیری از هر فتنه و اختلاف و پراکندگی و نفاق در میان مسلمانان بر آنچه پیش آمده بود رضا و رغبت نشان دادیم و اکنون پیک خود را با این نامه به سوی شما فرستادم و شما را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش دعوت می‌کنم؛ زیرا سنّت پیامبر از میان رفته و جای آن را بدعت گرفته است، اگر سخنم را بشنوید و دستورم را اطاعت کنید، شما را به راه سعادت و خوشبختی رهنمون خواهم شد، و السلام».

منذر، از نامه آگاه شد و پیک را نزد ابن زیاد برد، ابن زیاد از ناحیه یزید فرمانروای بصره و نعمان بن بشیر انصاری بر کوفه حاکمیّت داشت، شیعیان با ورود مسلم به کوفه از ناحیه نعمان احساس آرامش نمودند؛ زیرا وی تمایل به شدت عمل و سخت‌گیری نداشت، از این رو، جمعی از هواداران عثمان ماجرا را برای یزید نوشتند و یزید، نعمان را بر کنار نمود و فرمانروایی دو شهر (بصره و کوفه) را به عبید اللّه بن زیاد واگذار کرد. وقتی ابن زیاد نامه حضرت را خواند و پیک او را مشاهده کرد، وی را به شهادت رساند و برادرش عثمان را بر بصره گماشت و مردم آن سامان را در صورت نافرمانی از او، تهدید نمود و به اتفاق شریک بن اعور «۲» که از

(۱). کامل: ۳/ ۳۸۸؛ ارشاد: ۲/ ۴۰.

(۲). وی فرزند حارث همدانی، از شیعیان معروف و یاران امیر المؤمنین علیه السّلام و از رزمندگان رکاب آن بزرگوار در جنگ‌هایش به شمار می‌رفت، پس از آن حضرت، فرمانروایی برخی نواحی از ناحیه امویان بر عهده او نهاده شد و چنان که روشن است، پدرش حارث أعور از یاران خاص امیر المؤمنین علیه السّلام تلقی می‌شد.

خراسان آمده و از ریاست آنجا بر کنار شده بود و مسلم بن عمرو کاهلی «۱» پیک یزید به سوی عبید اللّه در مورد حاکمیّت کوفه و بصره و حصین بن تمیم «۲» که دوست مورد اعتماد وی بود، راهی کوفه شد. شریک در مسیر راه، خود را بیمار نشان داد تا عبید اللّه را از سرعت در حرکت بازدارد و امام حسین علیه السّلام وارد کوفه شود، ولی ابن زیاد توجهی نکرد و پیشی گرفت و وارد کوفه شد و مأموران خویش را بر ساحل نهر از بصره تا قادسیه «۳» به گونه‌ای سازمان یافته، گمارد.

زمانی نامه مسلم به امام حسین علیه السّلام رسید، تصمیم گرفت به سمت کوفه حرکت نماید، در شب هشتم ذیحجه یاران خویش را گرد آورد و با آنان سخن گفت و فرمود:

«الحمد للّه و ما شاء اللّه و لا قوة إلّا باللّه، خطّ الموت علی ولد آدم مخطّ القلادة علی جید الفتاة و ما أولهنی إلی أسلافی اشتیاق یعقوب إلی یوسف، و خیّر لی مصرع أنا لاقیه، فکأنّی بأوصالی تقطّعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا، فیملّأن منّی أکراشا جوفا و أجربة سغبا، لا محیص عن یوم خطّ بالقلم، رضا اللّه رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفّینا اجور الصابرین و لن تشذّ عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم لحمته و هی مجموعة فی حظیرة القدس، تقرّبهم عینه و ینجز بهم وعده، فمن کان باذلا فینا مهجته، موطّنا علی لقاء اللّه نفسه فلیرحل معنا فإنّی راحل مصبحا إن شاء اللّه». «۴»

(۱). وی ابو قتیبة بن مسلم، فرمانروای خراسان و از جنگجویان حرون بود که بیشتر سوارکاران عرب تا دویست سال بعد، از نسل او بودند. مسلم پیک یزید برای عبید اللّه جهت فرمانروایی بر بصره و کوفه و برکناری نعمان بود، که با او همراه شد، در برخی کتب به اشتباه وی را «مسلم بن عقبه» گفته‌اند؛ زیرا ابن عقبه، شامی است و در جنگ کوفه دخالتی نداشته، بلکه او مسئولیت جنگ معروف مدینه «حرّه» را از ناحیه یزید عهده‌دار بوده است.

(۲). وی رئیس انتظامات عبید اللّه بود و در کتب تاریخی به اشتباه از او به «حصین بن نمیر سکونی» یاد شده است؛ زیرا وی در دوران یزید با مردم مدینه و مکه به ستیز پرداخت و در نبرد «عین الورده». میان شامیان از مقام و موقعیتی برخوردار بود.

(۳). منطقه معروفی از منزلگاههای حاجیان که پانزده فرسخ تا کوفه فاصله دارد. معجم البلدان: ۴، ۲۹۱.

(۴). سید بن طاوس، لهوف: ۱۲۶.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۴۲

«سپاس خدا را سزاست آنچه او بخواهد همان خواهد شد و هیچ قدرتی جز به اراده خداوند حکمفرما نیست، مرگ برای انسان لازم افتاده همانند اثر گردنبندی که لازمه گردن دختران است، اشتیاق من به دیدار نیای خود مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است، برایم قتلگاهی معیّن گردیده که در آنجا فرود خواهم آمد و گویی با چشم خود می‌بینم گرگ‌های بیابان (سپاهیان کوفه) در سرزمین نواویس «۱» و کربلا اعضای بدنم را قطعه‌قطعه و شکم‌های گرسنه خود را سیر و انبان‌های خالی خویش را پر می‌کنند. از «رخدادی که با قلم قضای الهی نوشته شده، راه گریزی نیست، آنچه را خدا بدان راضی است ما نیز راضی و خوشنودیم. در مقابل بلا و امتحان او صبر و استقامت می‌ورزیم و او پاداش شکیبایان را به ما عنایت خواهد فرمود.

میان پیامبر و پاره‌های تنش (فرزندان او) هیچ‌گاه جدایی حاصل نخواهد شد و در بهشت برین در کنار اویند؛ زیرا آنان وسیله سرور و شادی و روشنی چشم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده و وعده او نیز توسط آنان تحقق خواهد پذیرفت. هر یک از شما حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جان خود را برای دیدار پروردگار خود مهیّا سازد با ما همراه شود که به یاری خدا بامداد فردا حرکت خواهم نمود».

سپیده دمان حسین علیه السّلام روانه شد، ابن عباس و ابن زبیر خواستار انصراف وی شدند ولی حضرت نپذیرفت، به تنعیم «۲» رسید و فرزند عمر که در مزارع خود به سر می‌برد، از حضرت درخواست بازگشت نمود، این بار نیز حضرت پذیرا نشد و وارد وادی عتیق «۳» شد و سپس از آنجا به حرکت خود ادامه داد. عبد اللّه بن جعفر دو تن از پسرانش را نزد او فرستاد و طی نامه‌ای از او درخواست بازگشت نمود ولی حضرت این پیشنهاد را نپذیرفت و بی‌آنکه درنگی کند، شتابان به حرکت خویش ادامه داد تا به ذات عرق «۴» رسید و جمعی به آن بزرگوار پیوستند و آن‌گاه در

---

(۱). جمع «ناوس» محل قبر فردی نصرانی است. ولی در اینجا منظور آبادی نزدیکی کربلاست.

(۲). منطقه‌ای در چهار فرسخی مکه که جزء حرم محسوب می‌شود؛ معجم البلدان: ۲، ۴۹.

(۳). منطقه‌ای در مدینه که ابن زبیر و دیگران در آنجا دارای مزرعه بودند.

(۴). کوهی است میان تهامه و نجد؛ معجم البلدان: ۴، ۱۰۷.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۴۳

«حاجر» «۱» از بطن الرمه «۲» فرود آمد و نامه‌ای را توسط «قیس» نزد مسلم فرستاد تا مردم کوفه را از آمدنش آگاه سازد و سپس حرکت نمود تا به «ثعلبیه» «۳» و سپس به زرود رسید. در آنجا از شهادت مسلم و هانی و قیس، اطلاع حاصل کرد و به راه خود ادامه داد تا به منطقه «زباله» «۴» رسید. در آن سامان در جریان شهادت عبد اللّه بن یقطر قرار گرفت و با یارانش سخن گفت و ماجرای شهادت مسلم و هانی و قیس و عبد اللّه را به اطلاع آنان رساند و به آن‌ها اجازه برگشت داد. مردم از هر سو، از پیرامون وی پراکنده شدند و جز خاندان او و یاران برگزیده‌اش کسی با او باقی نماند.

سپس به حرکت خویش ادامه داد تا به پهن دشت «عقبه» «۵» رسید و در «شراف» فرود آمد و شب را در آنجا به سر برد. بامدادان وقتی حرکت کرد سپاهی از دور نمایان گشت، حضرت به ناحیه «ذو حسم» «۶» پناه گرفت. حرّ بن یزید ریاحی به فرماندهی یک

هزار سواره نظام از راه رسید تا به دستور حصین بن تمیم تمیمی از حرکت امام حسین علیه السّلام جلوگیری به عمل آورد. حصین فرماندهی نیروهایی که ابن زیاد آن‌ها را از بصره تا قادسیه به طرز سازمان یافته‌ای گمارده بود، بر عهده داشت، سپاهیان، نماز ظهر را به امامت حضرت به جا آوردند و سپس آن بزرگوار خطاب به آن‌ها فرمود:

«ایّها النّاس إنّی لم آتکم حتّی أتتنی کتبکم و قدّمت علیّ رسلکم أن أقدم الینا فانّه

(۱). نام منطقه‌ای است که راه بصره و کوفه در مسیر مدینه در آنجا یکی می‌شود. مراصد الاطلاع: ۲، ۶۳۴.

(۲). درّه‌ای وسیع در مسیر مکه است که قبایل کلاب و عبس و اسد در دهانه آن اقامت داشته‌اند.

(۳). محلی در مسیر مکه است که گفته می‌شود از آنجا دو سوم مسافت کوفه به مکه طی شده است؛ معجم البلدان: ۲، ۷۸.

(۴). محلی بین ثعلبیه و خزیمیّه؛ معجم البلدان: ۳، ۱۲۹.

(۵). محلی در نزدیکی واقصه.

(۶). شکارگاه کوهستانی نعمان.

لیس علینا إمام لعلّ اللّه أن یجمعنا بک علی الهدی و الحق فان کنتم علی ذلک فأعطونی ما أطمئنّ الیه من عهودکم و مواثیقکم، و إن لم تفعلوا و کنتم لقدومی کارهین انصرفت عنکم الی المکان الذی جئت منه الیکم «۱»».

«مردم! نامه‌های شما و پیک‌هایی که نزدم فرستادید و گفتید: به کوفه بیا ما امام و پیشوایی نداریم، امید است خدا ما را به وسیله شما به حق و هدایت رهنمون شود، مرا به این دیار کشاند، اگر بر سخن خود باقی هستید با من عهد و پیمانی ببندید که بدان اطمینان حاصل کنم و اگر این کار را انجام نمی‌دهید و از آمدن من ناراحتید، به همان جایی که آمده‌ام باز بازخواهم‌گشت (و آنان سکوت کردند)».

سپس امام علیه السّلام نماز عصر را با آنان به جا آورد و آن‌ها را مخاطب قرار داد و فرمود:

«أیّها النّاس إنّکم إن تتّقوا اللّه و تعرفوا أنّ الحق لأهله یکن أرضی للّه عنکم، و نحن اهل بیت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أولی الناس بولایهٔ هذا الأمر من هؤلاء المدّعین ما لیس لهم و السائرین فیکم بالجور و العدوان، فإن ابیتم الّا کراهیهٔ لنا و جهلا بحقّنا، و کان رأیکم غیر ما أتتنی به کتبکم و قدّمت علیّ به رسلکم انصرفت عنکم».

«مردم! اگر از خدا بترسید و بپذیرید که حق در دست اهل آن باشد، بیشتر موجب خشنودی خداوند خواهد گردید و ما اهل بیت پیامبر به ولایت و رهبری مردم شایسته‌تر و سزاوارتر از کسانی (بنی امیه) هستیم که به ناحق مدعی این مقام بوده و همواره راه ظلم و فساد و دشمنی با خدا را در پیش گرفته‌اند. اگر این واقعیت را نپذیرید و از ما رو گردان شوید و حق ما را نشناسید و خواسته شما غیر از آن باشد که در دعوت‌نامه‌های خود بدان پرداخته شده بود، من از همین جا بر می‌گردم».

حرّ به حضرت عرضه داشت: به خدا سوگند! من در جریان نامه‌هایی که می‌گویی نیستم. امام علیه السّلام به عقبهٔ بن سمعان غلام همسرش رباب دختر امرء القیس

(۱). ارشاد: ۲/ ۷۹.

فرمود: بپاخیز و خورجین‌های حاوی نامه‌های آنان را حاضر کن. غلام، آن‌ها را آورد و نامه‌ها در برابر حرّ بیرون ریخته شد.

حرّ گفت: ما از افرادی که نامه نوشته‌اند نیستیم و مأموریم همراهتان باشیم و شما را در کوفه نزد عبید اللّه بن زیاد ببریم! امام علیه

السّلام گفته او را پذیرا نشد و سخنانی در این خصوص میان آنان رد و بدل شد و پس از آن موافقت کردند که حرّ نامه‌ای به عبید اللّه بن زیاد بنگارد و در زمینه بازگشت امام علیه السّلام به مکه، از او کسب تکلیف کند.

ابن زیاد در پاسخ وی نوشت که امام را در تنگنا قرار دهد و او را نزد وی ببرد.

حضرت این خواسته را نپذیرفت و به حرکت خویش ادامه داد و حرّ مانع حرکت حضرت می‌شد. آن‌گاه امام علیه السّلام تصمیم گرفت از مسیری که نه به مکه بازگردد و نه به کوفه منتهی شود به سمت چپ منطقه متمایل گردد و در این مسیر، حرّ از او جدا نمی‌شد «۱»، بدین ترتیب حضرت فرود آمد و به یارانش فرمود:

«اما بعد: فإنّه قد نزل بنا من الأمر ما قد ترون، ألا و إنّ الدّنیا قد تغیّرت و تنکّرت و أدبر معروفها و استمرت حذاء و لم یبق منها إلّا صبابهٔ کصبابهٔ الإناء و خسیس عیش کالمرعی الوبیل، أ لا ترون إلی الحق لا یعمل به و إلی الباطل لا یتناهی عنه؟ فلیرغب المؤمن فی لقاء ربّه محقّا فإنّی لا أری الموت إلّا سعادهٔ و الحیاهٔ مع الظالمین الّا برما». «۲»

«یاران! آنچه را برایمان پیش آمد، می‌بینید، براستی اوضاع، دگرگون شده، زشتی‌ها آشکار و نیکی‌ها و فضیلت‌ها رخت بر بسته است، و از فضایل انسانی جز به اندازه قطرات ته‌مانده ظرف آب، و زندگی پستی چون چراگاهی بی‌حاصل باقی نمانده است، آیا نمی‌بینید که به حق، عمل نشده و از باطل رو گردانی صورت نمی‌گیرد، شایسته است فرد با ایمان در چنین شرایطی به سوی فیض دیدار پروردگارش بشتابد، من مرگ را جز سعادت و خوشبختی، و

---

(۱). ارشاد: ۲/ ۸۰- ۸۱.

(۲). طبرانی معجم کبیر: ۳/ ۱۱۴، حدیث ۲۹۴۲؛ حقایق الوردیهٔ: ۱۱۳؛ ذخیرهٔ العقبی: ۱۵۰.

زندگی با این ستم‌پیشگان را جز رنج و نکبت نمی‌دانم».

سپس یارانش بپاخاستند و بدو پاسخ‌هایی دادند که حاکی از دیانت و ایمان خالص آنان بود. آنگاه حضرت سوار شد و از مسیر عذیب و قادسیه به سمت چپ تغییر مسیر داد و از کاخ بنی مقاتل عبور کرد و به حرکت خویش ادامه داد. در اینجا فرمانی از عبید اللّه مبنی بر سخت‌گیری در مورد امام به حرّ رسید و بدینسان، امام حسین علیه السّلام روز پنجشنبه دوم محرم الحرام سال ۶۱ به کربلا رسید و در آنجا سراپرده زد، عمر سعد «۱» با سیلی خروشان از سواره نظام و پیادگان به سمت او روانه گشت به گونه‌ای که منادی ابن زیاد اعلان کرد: هر کس در کوفه باشد و برای جنگ با حسین بیرون نرود، از امن و امان برخوردار نیست، تا آنجا که مرد بیگانه‌ای در کوفه دیده شد، او را نزد ابن زیاد بردند، از عدم حضور وی در جمع سپاهیان جویا شد، او گفت: مردی از اهل شام هستم که جهت دریافت بستانکاری خود از مردی عراقی بدین دیار آمده‌ام، ابن زیاد گفت: او را بکشید تا کسانی که برای جنگ حاضر نشده‌اند، ادب شوند و آن مرد در دم کشته شد!!

عمر سعد خواستار کنار آمدن با امام علیه السّلام بود، از این رو، علت و سبب آمدن حضرت بدان سامان را جویا شد امام علیه السّلام ماجرا را به اطلاع وی رساند و از او خواست اجازه دهد یا به مکه بازگردد و یا به برخی درّه‌ها و مناطق کوهستانی دور دست برود. عمر سعد در این خصوص طی نامه‌ای به ابن زیاد از او کسب تکلیف کرد. ابن زیاد با پاسخی تهدیدآمیز به نامه او، اظهار داشت: در صورتی که با حسین نجنگد و یا او را به اطاعت از حاکمیّت وی وادار نسازد، از کار کناره‌گیری و زمام امور را به شمر بن ذی الجوشن بسپارد!

---

(۱). ابو حفص عمر بن سعد بن ابو وقّاص، مالک بن اهیب بن عبد مناف بن زهرهٔ بن کلاب بن مرهٔ، مادرش کنیز بوده و مادر

بزرگ وی حمنهٔ دختر سفیان بن امیّهٔ بن عبد شمس پسر عموی هاشم مرقال بن عتبهٔ بن ابو وقاص، از یاران علی علیه السّلام به شمار می‌آمده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۴۷

روز ششم محرم، نامه عبید اللّه به عمر سعد که بیست هزار نیرو در اختیار داشت رسید، از آن لحظه مذاکرات میان خود و امام علیه السّلام را قطع، و بر او سخت گرفت و از رسیدن آب به آنان جلوگیری به عمل آورد و از حضرت خواست یا به اطاعت ابن زیاد در آید و یا آماده نبرد باشد. در تاریکی شب برخی از هواداران عمر سعد به صورت یک یا دو نفره پنهانی به امام حسین علیه السّلام می‌پیوستند تا این که روز دهم تعداد کسانی که خداوند آن‌ها را به راه سعادت رهنمون شد و توفیق شهادت بدانان عنایت کرد، به سی تن رسید.

روز هشتم محرم، تشنگی بر امام حسین علیه السّلام مستولی شد، برادرش عباس را با بیست تن سواره و همین تعداد پیاده برای آوردن آب اعزام نمود، این گروه نگهبانان را از کمین گاه به کناری زده و وارد شریعه شدند و آب نوشیده و مشک‌های خود را پر از آب نموده و بازگشتند.

سپس فرمانی از عبید اللّه به عمر سعد رسید که وی را بر جنگ و نبرد با امام علیه السّلام تشویق می‌کرد. از این رو، سپاهیان دشمن سوار بر مرکب شده و امام حسین علیه السّلام و اهل بیت و یارانش را به محاصره در آوردند. روز نهم محرم، امام حسین علیه السّلام برادرش عباس را به اتفاق جمعی از یاران خود نزد سپاهیان دشمن فرستاد و به او فرمود: «اگر توانستی تا فردا از آنان مهلت بگیر» و بدین ترتیب با تبادل سخن و نکوهشی که میان آنان به وجود آمد، به او مهلت دادند. با فرا رسیدن تاریکی شب، این انسان‌های والا به نماز و راز و نیاز و رکوع و سجود پرداختند. صدای تلاوت قرآن آن‌ها که چون نوای زنبوران عسل طنین‌انداز بود، به گوش سپاهیان دشمن می‌رسید.

آن گاه سیّد و سالارشان حسین علیه السّلام حضور یافت و با آنان چنین سخن گفت:

«أثنی علی اللّه أحسن الثناء و أحمده علی السّراء و الضرّاء، اللهم إنی أحمدك علی أن أكرمتنا بالنبوّة و علّمتنا القرآن و فقّهتنا فی الدّین و جعلت لنا أسماعا و أبصارا و أفئدة،

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۴۸

فاجعلنا من الشاكرین (امّا بعد) فإنّی لا أعلم اصحابا أوفی و لا خیرا من أصحابی و لا أهل بیت أبرّ و لا أوصل من أهل بیتی، فجزاكم اللّه عنّی خیرا، ألا ـ و إنّی لأظنّ أنّ لنا یوما من هؤلاء، ألا و إنّی قد أذنت لكم، فانطلقوا جمیعا فی حلّ لیس علیكم منّی ذمام، و هذا اللیل قد غشیكم فاتّخذوه جملا و دعونی و هؤلاء القوم فإنّهم لیس یریدون غیری». «۱»

«خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و او را در شداید و آسایش، سپاس می‌گویم. خدایا! تو را می‌ستایم که بر خاندان ما با نبوّت، کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین آشنایمان ساختی و به ما گوش حق شنو و چشم حق بین و قلب روشن عنایت کردی، ما را از سپاسگزاران مقرّر فرما.

اما بعد: من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خویش ندیده‌ام و اهل بیت و خاندانی باوفاتر از اهل بیت خود سراغ ندارم. خداوند از ناحیه من به همه شما پاداش خیر عطا کند، به هوش باشید! به اعتقاد من، ما امروز با دشمن درگیر خواهیم شد، اکنون شما آزادید، من بیعتم را از شما برداشتم و به شما اجازه می‌دهم از تاریکی شب استفاده کرده و همگی پراکنده شوید و مرا با این گروه تنها بگذارید؛ زیرا آنان تنها مرا می‌خواهند».

اهل بیت و یاران او از رفتن خودداری کرده و در پاسخ حضرت مطالبی عنوان کردند که مورد تقدیر و سپاس آن بزرگوار قرار گرفت. سپس از نزد آنان بیرون رفت و آن‌ها را در حالات خوش عبادتی که داشتند تنها گذاشت تا خود به امورش بپردازد و

سفارش‌های لازم را بنماید.

بامداد روز بعد، امام علیه السّلام یاران خویش را که سی و دو سواره و چهل تن پیاده بودند، سازمان داد؛ زهیر را بر جناح راست سپاه گماشت و سمت چپ آن را به حبیب سپرد و پرچم را به دست برادرش عباس علیه السّلام داد و خیمه‌ها را پشت سر سپاه قرار داد و پشت خیمه‌ها خندقی حفر نمود و آن را پر از نی و هیزم کرد و سپس به

(۱). ارشاد: ۲/ ۹۱.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۴۹

آتش کشید تا دشمن از پشت خیمه‌ها حمله‌ور نشود.

عمر سعد نیز سپاه خود را که در آن روز تعدادشان به سی هزار تن می‌رسید، آراست؛ جناح راست آن را به عمرو بن حجّاج، و جناح چپ را به شمر بن ذی الجوشن سپرد و عزرة بن قیس «۱» را به فرماندهی سواره نظام و شبث بن ربعی را بر پیادگان گمارد و پرچم را به «درید» یا «ذوید» غلام خویش سپرد «۲».

وقتی امام علیه السّلام به سپاه دشمن نگریست، دست‌هایش را به دعا برداشت و عرضه داشت:

«اللهم أنت ثقتی فی کلّ کرب، و أنت رجائی فی کل شدّة، و أنت لی فی کل أمر نزل بی‌ثقة و عدّة، کم من همّ یضعف فیه الفؤاد و تقلّ فیه الحیلة، و یخذل فیه الصدیق، و یشمت فیه العدوّ، أنزلته بک و شکوته إلیک رغبة منّی الیک عمّن سواک، ففرّجته عنّی و کشفته، فأنت ولیّ کلّ نعمة و صاحب کلّ حسنة، و منتهی کلّ رغبة». «۳»

«خدایا! تو در هر غم و اندوه، پناهگاه و در هر پیش آمد ناگواری مایه امید من، و در هر حادثه‌ای سلاح و ملجأ من هستی، آن‌گاه که غم‌های کمرشکن بر من فرو می‌ریخت و دل‌ها در برابرش آب و راه هر چاره‌ای در برابر آن مسدود می‌گشت، از غم‌های جانکاهی که با دیدن آن‌ها، دوستان دوری جسته و دشمنان، زبان به شماتت می‌گشودند، به پیشگاه تو شکایت آورده و از دیگران قطع امید نموده‌ام، تو بودی که غم و اندوهم را برطرف ساخته و از میان بردی، تو صاحب هر نعمت و آخرین مقصد و مقصود من هستی».

پس از آن امام علیه السّلام مرکب خویش را خواست و سوار بر آن شد و با صدای بلند فرمود:

«یا أهل العراق- و جلّهم یسمع- اسمعوا قولی و لا تعجلوا حتی أعظکم بما یحقّ

(۱). در ارشاد، «عروة بن قیس» آمده است.

(۲). ارشاد: ۲/ ۹۵.

(۳). همان.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۵۰

لکم علیّ، و حتّی أعتذر الیکم من مقدمی هذا و أعذر فیکم، فان قبلتم عذری و صدّقتم قولی و أعطیتمونی النصف من أنفسکم کنتم بذلک أسعد، و إن لم تقبلوا منّی العذر و لم تعطونی النصف من أنفسکم فأجمعوا أمرکم و شرکاء کم ثمّ لا یکن أمرکم علیکم غمّة ثمّ اقضوا إلیّ و لا تنظرون، انّ ولیّی اللّه الّذی نزّل الکتاب و هو یتولّی الصالحین». «۱»

«ای عراقیان!- همه صدای حضرت را می‌شنیدند- سخنم را بشنوید و شتابزده عمل نکنید، تا وظیفه خود را که پند و نصیحت شماست، انجام دهم و انگیزه سفر خویش را به این دیار بیان کنم، اگر دلیلم را پذیرفتید و سخنم را تصدیق کردید و با ما من از در انصاف در آمدید، راه سعادت را دریافته‌اید و اگر دلیل مرا نپذیرفتید و منصفانه عمل نکردید، همه شما دست به دست هم دهید و

هر تصمیمی را که درباره من دارید به اجرا بگذارید و مهلتم ندهید، یار و پشتیبان من خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و او یار و یاور نیک‌سرشتان است».

حاضران اندکی سکوت کردند، حضرت حمد و ثنای الهی را به جای آورد و آن گونه که شایسته بود خدا را مورد ستایش قرار داد و بر پیامبرش حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و فرشتگان و پیامبران او به بهترین وجه ممکن درود فرستاد، به گونه‌ای که قبل و بعد از او هیچ سخنوری چنین رسا سخن نگفته بود، آنگاه فرمود:

«اما بعد: فانسبونی من أنا؟ ثم ارجعوا إلی أنفسکم و عاتبوها، فانظروا هل یصلح لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟ أ لست ابن بنت نبیّکم و ابن وصیّه و ابن عمّه و اوّل المؤمنین، المصدّق لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بما جاء به من عند ربّه؟! أو لیس حمزة سیّد الشهداء عمّی؟! أو لیس جعفر الطّیار فی الجنّة بجناحین عمّی؟! أو لیس بلغکم ما قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لی و لأخی هذان سیّدا شباب أهل الجنّة؟! فان صدّقتمونی بما أقول و هو الحق، فو اللّه ما تعمّدت الکذب منذ علمت أنّ اللّه یمقت علیه اهله، و إن کذّبتمونی فإنّ فیکم من إن سألتموه عن ذلکم أخبرکم، سلوا جابر بن عبد اللّه

---

(۱). همان.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۵۱

الأنصاری، و أبا سعید الخدری، و سهل بن سهل الساعدی «۱»، و زید بن أرقم، و أنس بن مالک یخبروکم أنّهم سمعوا هذه المقالة من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، اما فی هذا حاجز لکم عن دمی؟!».

«مردم! بگویید: من چه کسی هستم؟! سپس به خود آیید و خویشتن را نکوهش نمایید و ببینید آیا کشتن و در هم شکستن حریم من برای شما رواست؟! آیا من فرزند دخت پیامبر شما نیستم؟! آیا من فرزند [علی] وصیّ و پسر عموی پیامبر شما نیستم؟! مگر من فرزند کسی نیستم که پیش از همه مسلمانان به خدا ایمان آورد و قبل از همه، رسالت پیامبر را تصدیق نمود؟! آیا حمزه سید الشهداء عموی پدر من نیست؟! آیا جعفر طیّار که با دو بال در بهشت پرواز می‌کند، عموی من نیست؟! آیا شما سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود: «این دو، سروران جوانان بهشت‌اند؟!

اگر مرا در گفتارم تصدیق کنید، مواردی که یادآور شدم حقایقی است که کوچک‌ترین خلافی در آن وجود ندارد؛ زیرا من از آن روز که دریافته‌ام خداوند، ضرر و زیان دروغ را به گوینده آن برمی‌گرداند، هیچ‌گاه دروغ نگفته‌ام و اگر مرا تکذیب نمایید، اکنون میان شما افرادی وجود دارند که اگر در این زمینه از آن‌ها بپرسید به شما پاسخ خواهند داد؛ از جابر بن عبد اللّه انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سهل ساعدی، زید بن ارقم و مالک بن انس بپرسید، به شما خواهند گفت که: این سخن را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده‌اند، آیا موارد یاد شده، مانع ریختن خون من نمی‌شود؟!».

شمر، سخن حضرت را قطع کرد و حبیب بن مظهّر به شمر پاسخ داد که در شرح حال حبیب بدان خواهیم پرداخت. امام علیه السّلام سخنان خویش را از سر گرفت و فرمود:

«فإن کنتم فی شکّ من هذا، أ فتشکّون أنی ابن بنت نبیّکم؟! فو اللّه ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبیّ غیری فیکم و لا فی غیرکم، و یحکم! أ تطلبونی بقتیل فیکم

---

(۱). در ارشاد، «سهل بن سعد» آمده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۵۲

قتلته أو مال لکم استهلکته، او بقصاص جراحة؟!».

«اگر در گفتار پیامبر درباره من و برادرم تردیـد داریـد، آیا در این واقعیّت که من پسر دختر پیامبر شـما هسـتم نیز شک دارید؟!، به خدا سوگند! در همه دنیا و در میان شـما و دیگران، پسـر دختر پیامبری جز من وجود ندارد، وای بر شما! آیا کسی از شما را کشته‌ام که در مقابل خون وی مرا به قتل برسانید؟! آیا مال کسی را گرفته‌ام و یا جراحتی بر شما وارد ساخته‌ام تا مرا سزاوار کیفر بدانید؟».

هیچ یک از آنان بدان حضرت پاسخی نداد. امام علیه السّلام آن‌ها را مخاطب ساخت و فرمود:

«یا شـبث ابن ربعی و یا حجّار بن ابجر و یا قیس بن الاشعث و یا یزید بن الحرث! أ لم تکتبوا إلیّ ان قد أینعت الثمار و اخضرّ الجناب و إنّما تقدّم علی جند لک مجنّدة؟!».

«ای شـبث بن ربعی و ای حجّار بن ابجر و ای قیس بن اشـعث و ای یزید بن حرث! آیا شما به من نامه ننوشتید که میوه‌هایمان رسیده و درختانمان سر سبز و خرّم است و در انتظار تو دقیقه شماری می کنیم، در کوفه لشکریانی مجهز و آماده در اختیار تو است؟»

قیس بن اشـعث در پاسخ امام گفت: ما نمی‌دانیم چه می گویی؟ ولی [اگر از ما می‌شنوی] به اطاعت پسر عمّ خود گردن بنه، چرا که آنان جز رضایت تو چیزی در نظر ندارند.

امام علیه السّلام بدو فرمود:

«أنت أخو أخیک، أ ترید أن تطالب بأکثر من دم مسلم؟!».

«تو نیز، برادر برادرت (محمد بن اشعث) هستی، آیا می‌خواهی بیش از خون بهای مسلم از تو مطالبه گردد؟!».

سپس فرمود: «و اللّه لا اعطیکم بیـدیّ إعطاء الـذلیل و لا افرّ فرار العبید، یا عباد اللّه! إنّی عذت بربّی، و ربّکم أن ترجمون، أعوذ بربّی و ربّکم من کل متکبّر لا یؤمن

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۵۳

بیوم الحساب».

«به خـدا سوگنـد! نه دست ذلّت در دست آنـان می‌نهم و نهماننـد بردگـان از صـحنه جنگ فرار می کنم، من به پروردگار خویش و پروردگار شـما پناه می‌برم که گفتارم را دور می‌افکنید، از شـرّ هر انسان متکبّری که ایمان به روز جزا ندارد، به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می‌برم».

سپس شتر خود را خوابانیـد و عقبـهٔ بن سـمعان زانوهای شتر را بست و جمعیّت، پیشـروی خود را به سـمت امام آغاز، و اسبانشان به حرکت در آمـد، امـام علیه السّ‍لام «مرتجز» اسب رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و عمّ‍امه و زره و شمشـیر آن حضـرت را خواست و لباس رزم رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بر تن کرد و سوار بر اسب شد و در برابر سپاهیان قرار گرفت و آنان را به سـکوت دعوت کرد ولی پذیرا نشدند و سپس به سـرزنش یکدیگر پرداختند و سـکوت نمودند. حضرت آنان را مخاطب قرار داد. خدا را حمد و سـپاس گفت و آنان را به وجود مقدّس خویش و سـخنانی که رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم درباره‌اش فرموده بود و به اسب، زره، عمّامه و شمشـیر آن حضـرت سوگنـد داد و آنان در پاسـخ، همه سـخنان وی را تصـدیق کردند. از آنان پرسید: پس چرا کمر قتل او را بسته‌اند؟ در پاسخ گفتند: برای اطاعت از فرمان فرمانروای خویش دست به این کار می‌زنند. امام علیه السّلام بار دوّم آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

«تبا لکم أیّتها الجماعهٔ و ترحا، أ حین استصـرختمونا والهین فأصرخناکم موجفین، سللتم علینا سیفا لنا فی أیمانکم و حششتم علینا نارا اقتـدحناها علی عدوّنا و عدوّکم؟ فاصبحتم إلبا لأعدائکم علی أولیائکم بغیر عدل أفشوه فیکم، و لا أمل أصبح لکم فیهم، فهلّا لکم الویلات ترکتمونا و السـیف مشیم، و الجأش طامن و الرأی لما یستصحف، و لکن أسرعتم الیها کطیرهٔ الدّباء، و تداعیتم الیها کتهافت الفراش، فسـحقا لکم یا عبید الامّهٔ، و شذاذ الأحزاب و نبذهٔ الکتاب، و محرّفی الکلم، و عصـبهٔ الأم، و نفثهٔ الشـیطان و مطفئ السنن، و یحکم؟ أ هؤلاء تعضدون، و عنّا تتخاذلون؟! أجل و اللّه، غدر فیکم قدیم و شجت علیه أصولکم، و تأزرت علیه فروعکم، فکنتم

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۵۴

أخبث ثمر، شجی للناظر و أكلة للغاصب، ألا و إن الدعيّ ابن الدّعيّ قد ركز بين اثنتين، بين السلّة و الذلّة، و هيهات منّا الذلّة، يأبى اللّه لنا ذلك و رسوله و المؤمنون، و حجور طابت و طهرت، و أنوف حميّة، و نفوس ابيّة من أن نؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام، ألا و إنى زاحف بهذه الاسرة على قلّة العدد و خذلان الناصر!».

«مردم! ننگ و ذلّت و حزن و حسرت بر شما باد كه با اشتياق فراوان ما را به يارى خود خوانديد و آن‌گاه كه به فرياد شما پاسخ مثبت داده و به سرعت به سوى شما شتافتيم، شمشيرهاى خود ما را بر ضدّمان به كار گرفتيد و آتش فتنه‌اى را كه دشمن مشترك برافروخته بود، عليه ما شعله‌ور ساختيد و به حمايت و پشتيبانى دشمنانتان و بر ضد پيشوايان خود بپاخاستيد بى‌آنكه اين دشمنان در عدل و داد، گامى به سود شما بردارند و يا اميد خيرى در آنان داشته باشيد.

واى بر شما! كه روى از ما برتافتيد و از يارى و كمك ما سرباز زديد، آن‌گاه كه تيغ‌ها در غلاف و دل‌ها آرام و عقايد استوار بود، مانند ملخ از هر دو طرف به سوى ما روى آورديد، ولى چون پروانه از هر سو فرو ريختيد، رويتان سياه باد! اى بردگان زنان! اى تەماندگان احزاب فاسد كه قرآن را پشت سر انداختيد و كلام خدا را تحريف كرديد، در زمره خيانت‌كاران در آمده و از شيطان پيروى نموديد، و سنّت‌ها را به خاموشى كشانديد.

واى بر شما! از آنان (يزيديان) پشتيبانى مى‌كنيد و دست از يارى ما بر مى‌داريد؟! آرى؛ به خدا سوگند! شما در گذشته اهل خيانت بوديد و اصل و ريشه شما بر آن استوار و شاخسارتان بدان تقويت گشته است. شما به ميوه نامباركى مى‌مانيد كه در گلوى باغبان رنج ديده‌اش گير كند و در كام سارق ستمگرش لذت‌بخش باشد، بهوش باشيد! اين انسان فرومايه، فرزند فرومايه، مرا بين دوراهى شمشير و ذلّت‌پذيرى قرار داده است؛ هيهات كه ما زير بار ذلّت رويم؛ زيرا خداوند و پيامبرش و مؤمنان از ذلّت‌پذيرى ما، ناخرسندند و دامن‌هاى پاك مادران و دلاور مردان غيرتمند و انسان‌هاى والاتبار روا نمى‌دانند كه ما اطاعت فرومايگان پست را بر شهادت در صحنه كارزار ترجيح دهيم. بهوش باشيد! من اكنون، با تعداد اندك اين خاندان، تنها و بى‌يار

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۵۵

و ياور، براى مبارزه به پيش خواهيم رفت».

و آن‌گاه اشعار فروة بن مسيك مرادى را زمزمه كرد:

فان نهزم فهزّامون قدماو إن نهزم فغير مهزّمينا

و ما إن طبّنا جبن و لكن‌منايانا و دولة آخرينا

فقل للشامتين بنا افيقواسيلقى الشامتون كما لقينا يعنى: اگر بر دشمن پيروز گرديم، در گذشته نيز پيروزمند بوده‌ايم و اگر شكست بخوريم، باز شكست از آن ما نيست. ترسى به دل راه نمى‌دهيم، ولى براى ما حوادثى رخ داد و سودى به ديگران رسيد. به شماتت كنندگان ما بگو: بيدار باشيد كه آنان نيز مانند ما با شماتت كنندگان رو به رو خواهند شد.

سپس فرمود: «أما و اللّه لا تلبثون بعدها إلّا كريث ما يركب الفرس حتّى تدور بكم دور الرّحى، و تقلق بكم قلق المحور، عهد عهده إلىّ أبى عن جدّى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لا تُنْظِرُونِ «۱»، إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ «۲»، اللّهم احبس عنهم قطر السماء، و ابعث عليهم سنين كسنى يوسف، و سلّط عليهم غلام ثقيف يسقيهم كأسا مصبّرة فإنّهم كذّبونا و خذلونا و أنت ربّنا عليك توكّلنا و إليك المصير».

«به خدا سوگند! پس از اين جنگ، به شما مهلت داده نمى‌شود كه سوار بر مركب مراد خود شويد، مگر همان اندازه كه سواركارى بر اسب خويش است تا اين كه آسياى حوادث، شما را به گردش درآورد و مانند محور و مدار سنگ آسيا مضطربتان ساخت، اين

عهد و سفارشی است که آن را پدرم از جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بازگو نموده است. بنا بر این، با همفکران خود دست به

(۱). یونس/ ۷۱.

(۲). هود/ ۵۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۵۶

هم دهید و تصمیم باطل خود را پس از آن که امر بر شما روشن گردیده، درباره من اجرا کنید و مهلتم ندهید، من بر خدا که پروردگار من و شماست توکل می‌کنم و اختیار هر جنبنده‌ای در دست قدرت اوست و خدای من بر صراط مستقیم است».

سپس دستان مبارک خویش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «خدایا! باران رحمتت را از آنان قطع کن و سال‌های سختی چون سال‌های قحطی و خشکسالی دوران یوسف بر آنان بفرست و جوان ثقفی را بر آنان مسلّط گردان تا با جام تلخ ذلّت و خواری، سیرابشان سازد؛ زیرا آنان ما را تکذیب کردند و دست از یاری ما شستند. تو پروردگار مایی، بر تو توکل کرده‌ایم و برگشتمان به سوی تو است».

آن‌گاه حرّ بن یزید به آن حضرت پیوست و عمر سعد به سپاه فرمان جنگ داد.

سالم و یسار وارد میدان شدند و جنگ درگرفت. شمر و عمرو بن حجّاج بر سپاهیان بانگ زدند و گفتند: این‌ها مردانی‌اند که تا پای جان مقاومت می‌کنند، کسی به تنهایی با آنان نجنگد. در پی این سخنان، سپاهیان از هر سو آنان را در برگرفته و در حلقه محاصره قرار دادند. شمر، بر جناح چپ سپاه امام علیه السّلام و عمرو، بر جناح راست آن یورش بردند. یاران امام هم چنان ثابت قدم و استوار بر زانو نشستند و با تیراندازی، آنان را دور ساختند، در این حمله که آن را نخستین یورش دشمن نامیده‌اند، کمی تعداد سپاه حسین علیه السّلام نمودار شد، از سواره نظام جز اندکی باقی نمانده بود و از پیاده نظام تعدادی نزدیک به پنجاه تن، شربت شهادت نوشیده بودند.

امام علیه السّلام نماز ظهر را اوّل وقت به عنوان نماز خوف به جا آورد و قبل از نماز و در اثنای آن با افرادی که خود را سپر حمایت امام علیه السّلام کرده بودند، درگیریهایی رخ داد و پس از نماز ظهر نیز ادامه یافت به گونه‌ای که کسی از یاران حسین باقی نماند. از این رو، اهل بیت پیامبر، وارد کارزار شدند. آنان نیز همگی به شهادت رسیدند.

حضرت، خود به میدان آمد. دست بر محاسن مبارک خود- که از خون رنگین شده

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۵۷

و با گذشت ساعاتی به سیاهی گراییده بود- نهاد و فرمود:

«اشتدّ غضب اللّه على اليهود إذ قالوا عزير ابن اللّه، و اشتدّ غضبه على النصارى اذ قالوا المسيح بن اللّه، و اشتدّ غضبه على قوم ارادوا ليقتلوا ابن بنت نبيّهم». «۱»

«خشم خدا آن‌گاه بر یهودیان سخت گردید که گفتند: عزیز، فرزند خداست و بر نصاری آن‌گاه شدت یافت که مسیح را فرزند خدا دانستند و بر گروهی که در پی کشتن فرزند دخت پیامبرشان برآمدند، شدت گرفت».

سپس امام علیه السّلام صدا زد: «هل من ذابّ يذبّ عن حرم رسول اللّه؟ هل من موحّد يخاف اللّه فينا؟ هل من مغيث يرجو اللّه بإغاثتنا؟ هل من معين يرجو ما عند اللّه باغاثتنا؟!».

«آیا کسی وجود دارد تا از حرم رسول خدا دفاع نماید؟ آیا فریادرسی که برای خدا به فریاد ما برسد، نیست؟ آیا یار و یاوری که به امید پاداش الهی ما را یاری نماید وجود دارد؟».

صدای ناله و فغان زنان بلند شد، حضرت به سوی خیمه‌ها رفت تا زنان را ساکت کند و کودک خویش را از خواهرش زینب گرفت ولی هدف تیر حرمله یا عقبه قرار گرفت و تیر بر گلویش نشست که در بیان شرح حال وی خواهد آمد. حضرت، خون گلوی او را با دست‌هایش گرفت و به آسمان پاشید و عرضه داشت: «هون علیّ ما نزل بی، أنّه بعین اللّه».

«این مصیبت نیز بر من آسان است؛ زیرا خدا ناظر بر آن است».

سپس شمشیر میان آنان گذاشت و سرهای دشمن را پرتاب می‌کرد و بر اجساد آنان می‌تاخت. مردی از «بنی دارم» با پرتاب تیری گلوی مبارک حضرت را نشانه رفت.

امام علیه السّلام تیر را کشید و دست‌هایش را زیر گلوی خویش گشود پر از خون که شدند آن‌ها را به آسمان پاشید و عرضه داشت:

---

(۱). لهوف: ۱۵۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۵۸

«اللهمّ إنی أشكوا إليك ممّا يفعل بابن بنت نبيّك «۱»».

«خدایا! از رفتاری که با فرزند دخت پیامبرت صورت می‌گیرد، نزدت شکایت می‌آورم».

آن‌گاه به خیمه‌ها بازگشت و لباسی خواست تا آن را زیر لباس‌هایش بر تن کند، پیراهن کوتاهی برایش آوردند، فرمود:

«لا، هذا لباس من ضربت عليه الذلّة».

«این را نمی‌پسندم، زیرا این لباس افراد خوار و ذلیل است».

بردی یمانی- که چشم را خیره می‌کرد- حضورش آوردند، قسمت‌هایی از آن را پاره کرد و زیر لباس خود پوشید و سپس در حالی که از زخم‌های بدنش خون بیرون می‌جست، چونان شیر خشمگین بر دشمن تاخت. سپاهیان دشمن به سرعت از برابرش می‌گریختند و از سمت چپ و راست، میان او و خیمه‌گاهش فاصله می‌انداختند، حضرت بر آنان بانگ زد و فرمود:

«ويلكم يا شيعة آل أبی سفيان! إن لم يكن لكم دين و كنتم لا تخافون المعاد فكونوا أحرارا فی دنياكم هذه، و ارجعوا إلی أحسابكم إن كنتم عربا كما تزعمون».

«ای پیروان خاندان ابو سفیان! اگر دین ندارید و از روز جزا نمی‌هراسید، لا اقل در زندگی، آزاد مرد باشید و اگر آن گونه که ادعا می‌کنید خود را عرب می‌پندارید، به نیای خود بیندیشید و شرف انسانی خویش را حفظ کنید».

شمر «۲» صدا زد: فرزند فاطمه! چه می‌گویی؟

حضرت فرمود: می‌گویم: «إنی اقاتلكم و تقاتلونی و النساء ليس عليهنّ جناح فامنعوا عتاتكم و جهّالكم من التعرّض لحرمی ما دمت حيّا».

---

(۱). ارشاد: ۲/ ۱۰۹.

(۲). وی شمر بن ذی الجوشن است که در شعر و بر سر زبان‌ها «شمر» خوانده می‌شود که بر خلاف ضبط اسم اوست. و نام پدر شمر، ذو الجوشن و نام خودش شراحیل بن اعور قرط بن عمرو بن معاویة بن کلاب کلابی ضبابی است. او قاتل ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام و مبتلای به بیماری پیسی بود و از خوارج به شمار می‌آمد.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۵۹

«من و شما با یکدیگر در نبردیم، گناه زنان چیست؟ تا من زنده‌ام یاغیان و اراذل و اوباش خود را از تعرّض به خیام حرمم بازدارید».

شمر گفت: «لک ذلک یا بن فاطمه؛ فرزند فاطمه! این امر بر عهده تو است».

سپس حضرت بر آن‌ها حمله‌ور شد و آنان نیز یورش بردند، ولی با این وصف، حضرت هنوز درخواست جرعه‌ای آب داشت، ولی بدان دست نیافت. در اثر جراحات وارده، ضعف بر آن بزرگوار چیره شد، برای استراحت لحظه‌ای ایستاد ولی ناگهان سنگی به سویش پرتاب شد و به پیشانی مبارکش اصابت کرد و خون بر چهره‌اش جاری شد، خواست با گوشه پیراهنش خون از چهره بزداید، که تیری قلب نازنینش را نشانه رفت، تیر را از پشت سر کشید، خون مانند ناودان فوران زد، در جای خود ایستاد و قدرت بر حرکت را از دست داد، شمر بن ذی الجوشن (لعنهٔ اللّه علیه) بر سپاهش بانگ زد و گفت: چرا منتظرید؟

صالح بن وهب مزنی، نیزه‌ای بر تهیگاه آن بزرگوار زد، حضرت در حالی که می‌فرمود: «بسم اللّه و باللّه و علی ملّهٔ رسول اللّه؛ به نام و یاد خدا و بر آیین رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم» بر روی گونه سمت راست از روی اسب به زمین افتاد. سپس از جا برخاست. زرعهٔ بن شریک، شمشیری بر کتف چپ او زد و دیگری شمشیری بر پشت او وارد ساخت، حضرت به صورت روی زمین قرار گرفت و با کمک گردن، سر مبارکش را بالا می‌گرفت و به زمین می‌خورد. سنان نیزه‌ای در استخوان‌های بالای سینه‌اش فرو برد و آن را بیرون آورد و بر سینه‌اش زد و نیز همین شخص تیری به سویش پرتاب کرد که به گلوی مبارکش اصابت نمود.

حضرت بر جای خود نشست و تیر را از گلو خارج ساخت و دو کف دست را زیر گلو به یکدیگر نزدیک ساخت تا پر از خون شدند و با آن‌ها سر و صورتش را خضاب نمود و می‌فرمود: «هکذا ألقی اللّه مخضّبا بدمی مغصوبا علیّ حقّی».

«این گونه به دیدار خدایم می‌روم، سر و صورتم به خونم خضاب و حقّم سلب شده است».

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۶۰

مالک بن نسر کندی «۱» از راه رسید و امام را دشنام داد و محاسن شریفش را به دست گرفت و با شمشیر بر سر مبارک او کوبید. خولی «۲» بن یزید اصبحی، خواست سر از بدن او جدا کند، ولی به خود لرزید، سنان وارد شد و بر دندان‌های مبارکش شمشیر نواخت و شمر آمد و سر از پیکر مبارک ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام جدا نمود و آن‌گاه لباس‌های مبارک او را به غارت بردند و سرهای شهدا را از بدن جدا ساختند و پیکرهای آنان را زیر سمّ ستوران لگدکوب کردند. خیمه‌ها به غارت رفت و کسانی که در آنجا بودند به اسارت در آمدند و سرهای شهدا را همراه با اسیران به کوفه و از آنجا به شام و سپس به مدینه وطن جدّشان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بردند.

---

(۱). وی از قبیله کنده و در برخی کتب «نسیر» وارد شده است.

(۲). برخی او را به اشتباه «خولی» گفته‌اند و اصبحی منسوب به «ذی اصبح» یکی از پادشاهان حمیر است که تازیانه‌های اصبحی بدو انتساب دارد.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۶۱

بخش نخست: شهدای خاندان ابو طالب

علی بن حسین بن علی بن أبی طالب علیه السّلام

وی در اوایل خلافت عثمان بن عفّان دیده به جهان گشود و طبق تحقیق ابن ادریس در سرائر به نقل از تاریخ‌نگاران و نسب‌شناسان «۱»، او از جدش علی بن أبی طالب علیه السّلام حدیث روایت کرده است و یا آن گونه که شیخ مفید در ارشاد «۲» آورده، وی دو سال پس از شهادت جدّ بزرگوارش متولد شده است. والده ماجده‌اش لیلی دختر ابو مرّهٔ بن عروهٔ بن مسعود ثقفی است که مادر

لیلی میمونه دختر ابو سفیان بن حرب بن امیّه و مادر او نیز دختر ابو العاص بن امیّه است. علی بن حسین علیه السّلام در سخن گفتن و اخلاق و شمایل، به جدش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بسیار شباهت داشت.

ابو الفرج روایت کرده که معاویه از اطرافیانش پرسید: سزاوارتر از همه به خلافت کیست؟

گفتند: شما.

معاویه گفت: «خیر، سزاوارترین مردم به خلافت، علی بن حسین بن علی علیه السّلام است که جدّش رسول خداست و شجاعت و دلاوری بنی هاشم، سخاوت بنی امیّه

---

(۱). سرائر: ۱/ ۶۵۵.

(۲). ارشاد: ۲/ ۱۳۷.

و شکوه و جلال ثقیف در او جمع است».

شاعر در توصیف او می‌گوید:

لم تر عين نظرت مثله‌من محتف يمشي و من ناعل

يغلي نهئ اللحم حتى إذاأنضج لم يغل على الآكل

كان اذا شبّت له ناره‌يوقدها بالشرف القائل

كيما يراها بائس مرمّل‌او فرد حيّ ليس بالآهل

لا يؤثر الدنيا على دينه‌و لا يبيع الحقّ بالباطل

أعني ابن ليلى ذا السدى و الندى‌أعني ابن بنت الحسب الفاضل «۱» یعنی: هیچ دیده‌ای او را در میان پا برهنگان و کسانی که کفش بپادارند، ندیده است. گوشت نیم‌پخته را قبل از حضور میهمان نیک می‌پزد تا پخته شود و برای خورندگان گلوگیر نباشد و نیز در حضور میهمان بجوشد تا وی به انتظار نشیند. هرگاه برای راهنمایی گذرکنندگان، آتشی بر افروزد، در مرتفع‌ترین نقاط و آشکارا بر می‌افروزد. تا هر مستمند بینوا و یا دور از عشیره و درمانده‌ای آن را ببینند. هیچ‌گاه دنیا را بر دینش بر نمی‌گزید و حق را با باطل سودا نمی‌کرد.

مقصود من از همه این سخنان فرزند لیلی آن صاحب جود و بخشش و کرم است، یعنی فرزند زنی پاک نهاد و گرانمایه که بسیار والاتبار است.

کنیه آن بزرگوار «أبو الحسن» و لقب وی «اکبر» است، و در صحیح‌ترین روایات، لقب او «اکبر» آمده است و یا به این دلیل است که حسین علیه السّلام دارای شش پسر بوده که نام سه تن از آنان «علی» و سه تن دیگر «عبد اللّه و جعفر و محمد» بوده است و به گفته نسب‌شناسان، طبق روایتی، او از علی سوّم بزرگ‌تر بوده است.

ابو مخنف از عقبة بن سمعان روایت کرده و گفته است: سحرگاه شبی که امام حسین علیه السّلام در کنار کاخ بنی مقاتل به سر برد، به ما دستور داد آب برگیریم و سپس

---

(۱). مقاتل الطالبين: ۸۶.

فرمان حرکت داد و ما حرکت نمودیم. راوی می‌گوید: هنگامی که از کاخ بنی مقاتل گذشتیم، خواب خفیفی بر حضرت عارض

شد و سپس در حالی که جمله: «انا للّه و انا إلیه راجعون، و الحمد للّه رب العالمین» را بر زبان داشت از خواب بیدار شد و آن را دو یا سه بار تکرار کرد. فرزندش علی بن حسین- در حالی که بر اسب خود سوار بود- نزد پدر آمد و عرضه داشت: پدر! فدایت شوم! چرا کلمه استرجاع إِنَّا لِلَّهِ ... بر زبان آوردی و خدا را سپاس گفتی؟!

امام علیه السّلام در پاسخ فرزند فرمود: «یا بنیّ! إنّی خفقت برأسی خفقهٔ فعنّ لی فارس علی فرس فقال: القوم یسیرون و المنایا تسری الیهم فعلمت أنّها أنفسنا نعیت إلینا».

«فرزنـدم! اندکی به خواب رفتم، در خواب اسب سواری را دیدم که بانگ برآورد و گفت: این کاروان در حرکت است و مرگ در تعقیب آن‌هاست، دانستم که این ندا، خبر شهادت ماست».

عرضه داشت: «یا ابت لا أراک اللّه سوءا ألسنا علی الحق».

«پدر جان! خدا حادثه بدی برایتان پیش نیاورد مگر ما بر حق نیستیم؟»

حضرت فرمود: «بلی؛ و الّذی إلیه مرجع العباد».

آری، سوگند به آن کس که بازگشت بندگان به سوی اوست! ما برحقّیم».

عرض کرد: «یا ابت إذن لا نبالی نموت محقّین».

«پدرا! اگر قرار است بمیریم، از مرگ چه باک».

امام علیه السّلام فرمود: «جزاک اللّه من ولد خیر ما جزی ولدا عن والده». «۱»

«خداوند به تو بهترین پاداش فرزندی را عنایت کند».

به گفته ابو الفرج «۲» و دیگران: علی اکبر علیه السّلام نخستین فرد از بنی هاشم بود که پس از شـهادت یاران حسـین علیه السّلام به شهادت رسـید. او زمانی که به تنهایی پدر نگریست، سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ۶۳ علی بن حسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام ..... ص : ۶۱

---

(۱). تاریخ طبری: ۳/ ۳۰۹ با اندک تفاوتی در برخی عبارات.

(۲). مقاتل الطالبین: ۱۱۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۶۴

در حالی که سوار بر ذو الجناح بود، نزد پـدر شـرفیاب شـد و از او اجازه میـدان خواست- علی اکبر از همه مردم زیباتر و از اخلاقی برجسته برخوردار بود- اشک از چشمان پدر جاری شد و سکوت کرد و سپس فرمود:

«اللهم اشهد أنّه قد برز الیهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک و کنّا اذا اشتقنا إلی نبیّک نظرنا إلیه».

«خـدایا! گواه بـاش! جوانی به نبرد بـا آنـان می‌رود که از حیث اخلاـق و شـمایل و گفتـار، شبیه‌ترین فرد به پیامبر تو است. ما هرگاه تشنه دیدار پیامبرت می‌شدیم، به چهره علی اکبر می‌نگریستیم».

سپس امام علیه السّلام با صدای بلند فرمود: «یا بن سعد! قطع اللّه رحمک کما قطعت رحمی و لم تحفظنی فی رسول اللّه».

«ای ابن سـعد! خـدا پیونـد خویشاوندی‌ات را قطع کند که پیوند خویشاوندی مرا بریدی و حرمت خویشاوندی‌ام با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را زیر پا نهادی».

به مجرّد این که علی اکبر علیه السّلام از پدر اجازه میدان گرفت با خواندن این رجز بر سپاه دشمن تاخت:

أنا علیّ بن الحسین بن علیّ نحن و بیت اللّه أولی بالنبی

و اللّه لا یحکم فینا ابن الدعیّ

یعنی: من علی بن حسین بن علی‌ام. ما و خانه کعبه به پیامبر خدا سزاوارتریم. به خدا سوگند! فرزند فرومایگان نباید بر ما حاکمیّت یابد.

علی اکبر علیه السّلام نبرد سختی انجام داد و سپس نزد پدر بازگشت و عرضه داشت:

«یا أبت! العطش قد قتلنی و ثقل الحدید قد أجهدنی».

«پدرا! تشنگی، جانم را به لب رسانده و سنگینی اسلحه مرا به زحمت انداخته است».

حسین علیه السّلام در این لحظه می‌گرید و می‌فرماید: «وا غوثاه! أنّی لی الماء، قاتل یا بنیّ قلیلا و اصبر، فما أسرع الملتقی بجدّک محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فیسقیک بکأسه الأوفی شربة

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۶۵

لا تظمأ بعدها أبدا».

«از کدامین سو برایت آب آورم، پسرم! اندکی نبرد کن و صبر و شکیبایی نما، لحظاتی دیگر به دیدار جدّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نایل خواهی شد و کام تو را آن گونه سیراب خواهد ساخت که پس از آن هرگز تشنه نگردی».

علی اکبر علیه السّلام مانند پدر و جدّ خویش، بر سپاه دشمن یورش برد و مرّهٔ بن منقذ عبدی، با پرتاب تیری گلوی مبارک وی را هدف قرار داد «۱».

ابو الفرج می‌گوید: حمید بن مسلم ازدی گفت: من ایستاده بودم و مرّهٔ بن منقذ کنارم قرار داشت و علی بن حسین از چپ و راست بر سپاه حمله می‌کرد و آن‌ها را پراکنده می‌ساخت، مرّهٔ گفت: گناه عرب به گردنم، اگر این جوان گذارش به من بیفتد، پدرش را به عزایش می‌نشانم!

بدو گفتم: این کار را انجام نده، همان کسانی که وی را در محاصره دارند برای این کار کافی است.

وی گفت: قطعا این کار را خواهم کرد. علی اکبر علیه السّلام در حالی که گروهی از سپاه را عقب می‌راند، به سمت ما آمد، این فرد با نیزه ضربتی بر قامت استوار اکبر زد و علی روی زین اسب خم شد و گردن اسب را بغل گرفت و اسب به اشتباه او را به سمت دشمن برد. آنان وی را به محاصره در آورده و بدن مبارکش را با شمشیر قطعه‌قطعه کردند «۲».

قبل از جان دادن صدا زد: سلام بر تو پدرا! اکنون جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مرا سیراب ساخت و امشب در انتظار تو است، حسین علیه السّلام به سمت میدان شتافت و کارزار سختی آغاز کرد تا به بالین جوانش با پیکر پاره پاره رسید و فرمود:

«قتل اللّه قوما قتلوک یا بنیّ! فما أجرأهم علی اللّه و علی انتهاک حرمهٔ الرسول».

«فرزندم! خدا بکشد مردم ستمگری که تو را کشتند، اینان چقدر بر خدا و هتک حرمت

---

(۱). لهوف: ۱۶۶.

(۲). مقاتل الطالبین: ۱۱۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۶۶

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جری شده‌اند؟».

سپس اشک از چشمان مبارکش جاری گشت و فرمود: «علی الدّنیا بعدک العفا؛ پس از تو اف بر این دنیا!» «۱».

ابو مخنف و ابو الفرج از حمید بن مسلم ازدی روایت کرده‌اند که گفت: گویی زنی را می‌بینم با فریاد یا حبیباه! یا بن اخیّاه! ای عزیزم! ای پسر برادرم! از خیمه بیرون آمده است.

پرسیدم: آن زن کیست؟

گفتند: زینب دختر علی بن أبی طالب علیه السّلام است. این زن از راه رسید و خود را بر پیکر علی اکبر افکند. حسین نزد خواهر آمد و دست او را گرفت و به خیمه برد و خود بازگشت و به جوانان بنی هاشم فرمود: «احملوا أخاكم؛ برادرتان را به خیمه ببرید».

آنان بدن نازنین علی اکبر را حمل کرده و مقابل خیمه‌اش قرار دادند «۲».

علی اکبر در زمان شهادت، دارای فرزند نبود.

بأبی أشبه الوری برسول‌اللّه نطقا و خلقهٔ و خليقهٔ

قطعته اعداؤه بسیوف‌هی أولی بهم و فيهم خليقهٔ

لیت شعری ما یحمل الرهط منه‌جسدا أم عظام خیر الخليقهٔ یعنی: پدرم به فدایش، در گفتار و اخلاق و شمایل، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا بود.

دشمنانش او را با شمشیر پاره پاره کردند، در صورتی که خودشان به این کار سزاوارتر بودند. ای کاش! می‌دانستم جمعی که جنازه علی را حمل می‌کنند، پیکر پاکش را می‌برند یا استخوان‌های بهترین آفریده خدا را حمل می‌کنند.

---

(۱). همان: ۱۱۵؛ لهوف ۱۶۷.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۳۱ (با اندکی تفاوت در برخی کلمات).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۶۷

عبد اللّه بن حسین بن علی بن أبی طالب علیه السّلام

وی در مدینه و به گفته‌ای در کربلا دیده به جهان گشود. مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی، أوس بن جابر بن کعب بن علیم بن جناب بن کلب و مادر رباب، هند الهنود دختر ربیع بن مسعود بن مصاد بن حصن بن کعب یاد شده و مادر هند، میسون دختر عمرو بن ثعلبهٔ بن حصین بن ضمضم و مادر میسون، رباب دختر أوس بن حارثهٔ بن لام طایی است که ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام درباره او می‌فرماید:

لعمرك إننی لأحبّ داراتحلّ بها سکینهٔ و الرّباب

احبّهما و أبذل جلّ مالی‌و لیس لعاتب عندی عتاب یعنی: به جانت سوگند! خانه‌ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن حضور داشته باشند.

آنان مورد علاقه من هستند و بیشترین اموال خویش را برایشان هزینه می‌کنم و در این کار، جای سرزنش هیچ نکوهش‌گری وجود ندارد.

امرء القیس سه تن از دختران خویش را در مدینه به ازدواج امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السّلام در آورده و ماجرای وی معروف است. رباب، همسر امام حسین علیه السّلام و سکینه و عبد اللّه، فرزندان حضرت از آن بانو می‌باشند.

به گفته مسعودی، اصفهانی، طبری و دیگران: آن‌گاه که حسین علیه السّلام از خویشتن مأیوس و نومید گشت به سمت خیمه خود رفت و کودك خردسالش را خواست تا با او خداحافظی کند. خواهرش زینب کودك را نزد برادر آورد. حضرت او را از خواهر ستاند و در آغوش گرفت و در حالی که به صورت او می‌نگریست ناگهان تیری به گلوی او نشست و وی را به شهادت رساند «۱».

گفته‌اند: حسین علیه السّلام با دست خود خون گلوی کودکش را گرفت و به آسمان پاشید و عرضه داشت:

---

(۱). طبری تاریخ: ۳/ ۳۳۲؛ مقاتل الطالبین: ۹۴.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۶۸

«اللّهمّ لا يكن اهون عليك من دم فصيل، اللّهمّ إن حبست عنّا النصر من السماء فاجعل ذلك لما هو خير لنا، و انتقم لنا من هؤلاء الظالمين، فلقد هوّن ما بی أنّه بعينك يا أرحم الراحمين «۱»».

«خدایا! ارزش خون این کودک کمتر از خون بچه ناقه صالح نیست. بار خدایا! ای مهربان ترین مهربانان! اگر پیروزی آسمانی‌ات را از ما برداشتی، در هرکجا که این پیروزی به خیر و صلاح ماست آن را برایمان مقدّر فرما و انتقام ما را از این ستم‌پیشگان بگیر این مصیبت نیز بر من آسان است چون تو ناظر بر آن هستی، ای مهربان‌ترین مهربانان».

آورده‌اند که از امام باقر علیه السّلام روایت شده فرمود: «أنّه لم تقع من ذلك الدّم قطرة إلى الارض». «۲»

«قطره‌ای از آن خون به زمین بازنگشت».

سپس امام حسین علیه السّلام با شمشیر خود کنار خیمه، حفره کوچکی ایجاد کرد و پیکر کودک خونین بال خویش را در آن مدفون ساخت و به میدان بازگشت «۳».

سیّد بن طاوس روایت کرده که: حضرت، کودک را از خواهرش زینب گرفت، خواست بر او بوسه زند، ناگهان تیری به او اصابت کرد و وی را به شهادت رساند.

امام علیه السّلام کودک را به خواهرش سپرد و فرمود: «این کودک را بگیر» و سپس راوی ماجرای پاشیدن خون به آسمان و دعای امام حسین علیه السّلام را یادآور شده است. «۴»

به روایت ابو مخنف: فردی که به این کودک تیراندازی کرد؛ حرملة بن کاهن «۵»

---

(۱). کامل: ۴/ ۷۵.

(۲). لهوف: ۱۶۹؛ مثير الاحزان: ۷۰؛ بحار ۴۵/ ۴۶ به نقل از مثير الاحزان.

(۳). احتجاج: ۲/ ۱۰۱. در آن جمله: «و به جایگاه خود بازگشت» وجود ندارد.

(۴). لهوف: ۱۶۹.

(۵). تاریخ طبری: ۳/ ۳۴۳.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۶۹

اسدی و طبق نقل دیگران، عقبة بن بشر غنوی «۱» بوده که نام فرد اوّل از امام باقر علیه السّلام روایت شده است.

يا لرضيع أتاه سهم ردیّ‌حيث ابوه كالقوس من شفقه

قد خضبت جسمه الدماء فقل‌بدر سماء قد اكتسى شفقه یعنی: کودک شیرخواری که پدرش خم شد تا بر او بوسه زند، هدف تیر انسانی فرومایه قرار گرفت. پیکر کوچکش از خون رنگین شد، گویی ماه تمام قرصی بود که در اثر خون‌ها چهره‌اش به سرخ‌فامی گرایید.

عباس بن على بن أبى طالب عليه السّلام

آن حضرت در سال ۲۶ هجری دیده به جهان گشود. مادرش ام البنین دخت حزام بن خالد بن ربیعة بن عامر؛ معروف به وحید بن کلاب بن عامر بن ربیعة بن عامر بن صعصعة است، مادر ام البنین ثمامه دختر سهیل بن عامر بن مالك بن جعفر بن کلاب و مادر ثمامه، عمره دختر طفیل دلاور مرد قرزل پسر مالك اخزم، بزرگ هوازن پسر جعفر بن کلاب و مادر عمره، کبشه دخت عروة الرّحال بن عتبة بن جعفر بن کلاب و مادر کبشه، ام الخشف دختر ابو معاویه، دلاور مرد هوازن، پسر عبادة بن عقیل بن کلاب بن

ربیعهٔ بن عامر بن صعصعهٔ و مادرش فاطمه دختر جعفر بن کلاب و مادر فاطمه، عاتکه دختر عبد شمس بن عبد مناف و مادر عاتکه، آمنه دختر وهب بن عمیر بن نصر بن قعین بن حارث بن ثعلبهٔ بن ذودان بن أسد بن خزیمه و مادر او دختر حجدر بن ضبیعهٔ الأغر بن قیس بن ثعلبهٔ بن عکابهٔ بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن ربیعهٔ بن نزار و مادرش دختر مالك بن قیس بن ثعلبه و مادر او، دختر ذو الرأسین خشین بن أبی عاصم بن سمح بن فزارهٔ و مادر او دختر

---

(۱). مقاتل الطالبین: ۹۵ در آن، «غنوی» ذکر نشده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۷۰

عمرو بن صرمهٔ بن عوف بن سعد بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان است.

داوودی در کتاب خود گفته است:

امیر المؤمنین علیه السّلام به برادرش عقیل که نسب‌شناس و آشنای به تاریخ عرب و دودمان آن‌ها بوده فرمود: «همسری قهرمان‌زاده از عرب برایم برگزین تا وی را به ازدواج خویش در آورم و از او فرزندانی دلاور نصیبم شود».

عقیل بدو عرضه داشت: نظر شما درباره فاطمه دختر حزام بن خالد کلابی چیست؟ زیرا میان عرب، دلاورتر و جنگاورتر از پدران او کسی سراغ ندارد «۱».

لبید شاعر، برای نعمان بن منذر پادشاه حیره درباره پدران او می‌گوید:

نحن بنو ام البنین الأربعهٔو نحن خیر عامر بن صعصعهٔ

الضاربون الهام وسط المجمعهٔفلا ینکر علیه احد من العرب یعنی: ما پسران چهارگانه ام البنین و برجسته‌ترین افراد خاندان عامر بن صعصعه‌ایم. و میان انبوه جمعیت، شمشیر بر فرق دشمن می‌نوازیم، پس هیچ یک از عرب جایگاه این خاندان را انکار نمی‌کند.

ابو براء، نیزه‌باز معروف که در شجاعت و دلاوری نظیر او کسی میان عرب سراغ نداشت و طفیل و پسرش عامر، جنگاوران قرزل و مزنوق همه از قبیله ام البنین‌اند، امیر المؤمنین علیه السّلام با این بانو ازدواج کرد و از او صاحب چهار فرزند شد، نخستین فرزندش عباس، در زمان خویش به «قمر بنی هاشم» لقب یافت و به «أبو الفضل» کنیه گرفت و پس از او «عبد اللّه» و بعد از او «جعفر» و سپس «عثمان» متولد شد.

عباس علیه السّلام چهارده بهار از عمر شریف خود را در خدمت پدر سپری نمود و در برخی از جنگ‌ها حضور یافت، ولی پدر بزرگوارش به وی اجازه نبرد نداد و بیست و چهار سال در کنار برادرش حسن و سی و چهار سال که مدت عمر شریف او بود

---

(۱). عمدهٔ الطالب: ۳۲۴ (با تفاوتی اندك در برخی کلمات).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۷۱

در جوار برادرش حسین زندگی کرد، آن بزرگوار فردی دلاور، شجاع، جنگاور، خوش سیما و نیرومند بود؛ و با اینکه بر اسبی قوی پیکر سوار می‌شد، نوك پاهای مبارکش به زمین کشیده می‌شد.

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: «کان عمّنا العبّاس بن علیّ نافذ البصیرهٔ، صلب الایمان، جاهد مع أبی عبد اللّه علیه السّلام و أبلی بلاء حسنا و مضی شهیدا». «۱»

«عموی ما عباس فردی صاحب بصیرت، دارای ایمانی استوار بود و در کنار ابا عبد اللّه علیه السّلام جهاد و مبارزه نمود و به نحوی شایسته از عهده آزمون بر آمد و سرانجام به فیض شهادت نایل آمد».

از امام زین العابدین علیه السّلام روایت شده که آن حضرت روزی چشمش به عبید اللّه فرزند عباس بن علی علیه السّلام افتاد،

اشک از چشمانش جاری شد و سپس فرمود:

«ما من یوم أشدّ علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم من یوم احد، قتل فیه عمّه حمزة بن عبد المطّلب أسد اللّه و أسد رسوله، و بعده یوم موتة، قتل فیه ابن عمّه جعفر بن أبی طالب، و لا یوم کیوم الحسین علیه السّلام ازدلف إلیه ثلاثون ألف رجل. یزعمون أنّهم من هذه الامّة، کل یتقرّب إلی اللّه عزّ و جلّ بدمه، و هو یذکّر هم باللّه فلا یتّعظون حتی قتلوه بغیا و ظلما و عدوانا».

«بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روزی دشوارتر از روز احد وارد نشد که در آن عمویش حضرت حمزة بن عبد المطّلب شیر خدا و رسول او، به شهادت رسید و پس از آن، روز موته که پسر عمویش جعفر بن أبی طالب، شربت شهادت نوشید و روزی مصیبت‌بارتر از روز شهادت حسین وجود ندارد؛ سی هزار مرد جنگی که ادعای مسلمانی داشتند بر او حمله‌ور شدند، هر یک از آنان با ریختن خون آن حضرت، در پی تقرّب به خدای عزّ و جلّ بود، حسین علیه السّلام آنان را پند و موعظه می کرد ولی پذیرا نمی‌شدند، تا سرانجام از سر جور و جفا و دشمنی، وی را به شهادت

(۱). خصال: ۸۶ باب دوم؛ عمدة الطالب: ۳۲۳.

رساندند».

سپس امام سجاد علیه السّلام فرمود: «رحم اللّه العبّاس فلقد آثر و أبلی، و فدی أخاه بنفسه حتّی قطعت یداه، فأبدله اللّه عزّ و جلّ منهما جناحین یطیر بهما مع الملائکة فی الجنّة کما جعل لجعفر بن أبی طالب علیه السّلام و أنّ للعباس عند اللّه تبارک و تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامة». «۱»

«خداوند عباس علیه السّلام را مشمول رحمت خویش گرداند؛ او از خود ایثار و از خودگذشتگی نشان داد و از عهده امتحان الهی بر آمد؛ جان خود را فدای برادر نمود تا آنجا که دست‌های مبارکش از پیکر جدا شد، خدای عزّ و جلّ عوض دست‌ها به او دو بال عنایت فرمود که به وسیله آن‌ها به همراه فرشتگان در بهشت پرواز می کند، چنان که به جعفر بن أبی طالب نیز دو بال عطا فرمود، عباس علیه السّلام در پیشگاه خدای تبارک و تعالی از مقام و جایگاهی برخوردار است که همه شهدا در روز قیامت به مقامش رشک می‌برند».

ابو مخنف روایت کرده: وقتی آب به روی حسین علیه السّلام و یارانش بسته شد و هنوز جنگ در نگرفته بود، تشنگی بر حسین علیه السّلام و یاران حضرت چیره شد، امام علیه السّلام برادرش عباس را فرا خواند و او را به اتفاق سی سواره و بیست پیاده، شبانگاه به آوردن آب مأموریت داد، آنان به آب نزدیک شدند و پیشاپیش آنان پرچمدارشان نافع بن هلال در حرکت بود، عمرو بن حجّاج [نگهبان آب] از ورود آن‌ها جلوگیری به عمل آورد ولی آنان دست به شمشیر برده و وارد شریعه شدند و مشک‌های خود را پر از آب نمودند و به سمت خیمه‌ها آوردند و عباس علیه السّلام و نافع، در مسیر حرکت، دشمن را از آن‌ها دور و بر آنان حمله می‌بردند تا اینکه مشک‌های آب را به حسین علیه السّلام رساندند، از این رو ابو الفضل علیه السّلام سقا و ابو قربه (صاحب مشک آب) نامیده شد.

بنا به نقل ابو مخنف: زمانی که عمر سعد برای تعیین تکلیف خود با حسین علیه السّلام

(۱). خصال: ۶۸، باب دوم، حدیث ۱۰۱.

به ابن زیاد نامه نوشت و ابن زیاد در پاسخ وی که آن را توسط شمر نزدش فرستاد و از او خواسته بود با حسین بجنگد و او را به

اطاعت وادارد و یا از مقام خود کناره‌گیری کند و زمام امور را به شمر بسپارد، عبد اللّه بن ابو المحلّ بن حزام بن خالد بن ربیعهٔ بن عامر وحید- پسر برادر ام البنین- بپاخاست و از عبید اللّه بن زیاد برای عباس علیه السّلام و برادرش امان نامه‌ای درخواست کرد و شمر نیز چنین درخواستی نمود، عبید اللّه نامه‌ای نوشت و آن را به عبد اللّه بن ابو المحلّ سپرد و او نامه را توسط غلامش کزمان نزد عباس و برادرانش فرستاد. وی نامه را به آن‌ها رساند. وقتی بر مضمون نامه اطلاع یافتند، به پیک گفتند: سلام ما را به دایی ما برسان و بدو بگو: ما نیازی به امان نامه شما نداریم، امان الهی برتر از امان پسر سمیّه است و پیک بازگشت.

راوی می‌گوید: شمر روز عاشورا در برابر سپاه ایستاد و صدا زد: خواهرزادگانم کجایند؟؛ عباس و برادرانش کجا هستند؟

کسی بدو پاسخ نداد. امام حسین علیه السّلام بدان‌ها فرمود: «هر چند وی فردی فاسق است ولی به او پاسخ دهید». از این‌رو، عباس علیه السّلام به سمت او رفت و فرمود: چه می‌خواهی؟

شمر گفت: خواهرزادگان! شما در امان هستید.

عباس علیه السّلام بدو فرمود: لعنت خدا بر تو و امان تو! اگر تو دایی ما هستی، پس چرا به ما امان می‌دهی ولی فرزند رسول خدا را امان نمی‌دهی؟ برادران عباس نیز نظیر سخنان آن حضرت را تکرار کردند و بازگشتند «۱».

هم چنین ابو مخنف و دیگران روایت کرده‌اند که: عمر سعد روز نهم محرم بر سپاه خود فریاد زد: ای لشکریان خدا سوار شوید! شما را به بهشت مژده باد! سپاهیان سوار شده و به حرکت در آمدند. این حادثه پس از نماز عصر رخ داد، در

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۳.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۷۴

حالی که حسین علیه السّلام مقابل خیمه‌اش با تکیه بر شمشیر سر بر زانو نهاده بود، خواب خفیفی بر حضرتش عارض گردید، زینب که صدای هیاهوی سپاه دشمن را شنید به حسین علیه السّلام نزدیک شد و عرضه داشت: برادر! مگر صدای هیاهوی سپاه دشمن را که نزدیک شده نمی‌شنوی؟

حسین علیه السّلام سرش را بالا گرفت و ماجرای رؤیایی که رسول خدا را در آن دیده و امام را به سوی خود فراخوانده بود، برای خواهرش بازگو نمود. زینب سیلی به صورت خود زد و گفت: یا ویلتاه! وای بر من.

حضرت به او فرمود: «خواهرم! جای ناراحتی نیست، ساکت باش، خدای رحمان تو را مشمول رحمت خویش گرداند».

«سپس عباس علیه السّلام به امام عرضه داشت: برادر! دشمن به شما نزدیک می‌شود، امام علیه السّلام بپاخاست و سپس فرمود:

«یا عباس! ارکب بنفسی أنت، حتّی تلقاهم فتقول لهم: مالکم؟ و ما بدا لکم؟

و تسألهم عمّا جاء بهم».

«فدایت شوم عباس! سوار بر مرکب شو و نزد آنان برو و از آن‌ها بپرس چه می‌خواهید؟ چه تصمیمی دارید؟ بپرس به چه انگیزه‌ای بدین جا آمده‌اند؟».

عباس علیه السّلام به اتفاق بیست تن سوار از جمله زهیر و حبیب نزد آنان شتافت و بدانان فرمود: شما را چه می‌شود؟ چه تصمیمی دارید و چه می‌خواهید؟

در پاسخ گفتند: از عبید اللّه فرمان آمده که از شما بخواهیم به اطاعت وی درآیید و یا با شما بجنگیم.

عباس علیه السّلام بدانان فرمود: شتابزده عمل نکنید تا برگردم و پیام شما را به ابا عبد اللّه علیه السّلام برسانم. آنان توقف کردند و گفتند: می‌توانی با حسین دیدار کنی و او را در جریان امر قرار دهی و پاسخ وی را به اطلاع ما برسانی. عباس علیه السّلام بازگشت و اسب خویش را به حرکت درآورد تا نزد حسین علیه السّلام رسید و او را از ماجرا آگاه

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۷۵

ساخت. همراهان عباس علیه السّلام در این فاصله با سپاهیان دشمن سخن می گفتند تا این که عباس علیه السّلام سوار بر مرکب به سرعت از راه رسید و بدان‌ها پیوست و فرمود:

مردم! ابا عبد اللّه علیه السّلام از شما درخواست می کند که امشب را به جایگاه خود بازگردید تا در این قضیه بیندیشد؛ زیرا در این زمینه میان شما و آن حضرت، گفتگویی صورت نگرفته است.

فردا، بامدادان که با یکدیگر دیدار می کنیم یا به خواسته شما راضی می‌شویم و به آن تن در می‌دهیم و یا تمایل نشان نداده و آن را نمی‌پذیریم.

راوی می گوید: عباس علیه السّلام با این سخنان می‌خواست آن شب، آنان را از رویارویی با حسین علیه السّلام بازگرداند تا حضرت دستورات لازم را صادر و سفارشات خویش را به اهل بیتش توصیه نماید. به همین دلیل امام حسین علیه السّلام به عباس فرمود:

«یا أخی! إن استطعت أن تؤخّرهم هذه العشیّهٔ الی غدوهٔ و تدفعهم عنّا لعلّنا نصلّی لربّنا اللیلهٔ و ندعوه و نستغفره، فهو یعلم أنّی قد کنت احبّ الصلاهٔ له و تلاوهٔ کتابه و کثرهٔ الدعاء و الاستغفار».

«برادر! اگر توانستی امشب را تا فردا از آنان مهلت بگیر و آن‌ها را برگردان تا امشب برای خدا نماز بگذاریم و او را بخوانیم و به درگاهش استغفار نماییم؛ چرا که او می‌داند من نماز، تلاوت قرآن، دعا و استغفار زیاد را دوست دارم».

عباس علیه السّلام آنچه را امام فرموده بود به آنان گوشزد کرد:

عمر سعد به شمر گفت: نظرت چیست؟

شمر گفت: نظر تو چیست؟ تو فرمانده سپاهی و نظر، نظر تو است.

عمر سعد گفت: من تصمیم دارم نظر ندهم. و سپس رو به مردم کرد و گفت:

مردم! نظر شما چیست؟

عمرو بن حجّاج گفت: سبحان اللّه! به خدا سوگند! اگر این افراد اهل دیلم نیز

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۷۶

بودند و چنین درخواستی از تو داشتند، سزاوار بود بدانان پاسخ مثبت دهی.

قیس بن اشعث گفت: خواسته آنان را نپذیر، به جانم سوگند! بامداد فردا با تو به نبرد برمی‌خیزند.

عمر سعد گفت: به خدا سوگند! اگر می‌دانستم آنان دست به چنین کاری می‌زنند، امشب را به آنان مهلت نمی‌دادم و سپس به مردی دستور داد خود را به حسین علیه السّلام برساند به گونه‌ای که صدایش را بشنود و اعلان کند که: شما را تا فردا مهلت دادیم، اگر تسلیم شدید شما را نزد ابن زیاد خواهیم برد و اگر سر برتافتید، دست از شما برنخواهیم داشت «۱».

تاریخ‌نگاران، از ضحّاک بن قیس مشرقی «۲» روایت کرده‌اند که گفت: آن شب، حسین علیه السّلام اهل بیت و یاران خویش را گرد آورد و طی خطابه‌ای به آنان فرمود: «أما بعد: فإنّی لا أعلم أهل بیت ... تا آخر سخنان حضرت». سپس عباس علیه السّلام بپاخاست و عرضه داشت: چرا این کار را انجام دهیم؟! برای اینکه پس از شما زنده بمانیم؟!

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۳، شیخ مفید آن را در ارشاد: ۲/ ۹۰ آورده است.

(۲). وی از قبیله همدان است که به اتفاق مالک بن نضر ارحبی قبل از درگرفتن جنگ، خدمت امام حسین علیه السّلام شرفیاب شده و بر آن حضرت سلام کردند. امام علیه السّلام آن دو را به یاری خود فراخواند، مالک به بهانه بدهکاری و زن و فرزند، عذر آورد

و ضحّاك، مشروط به اين كه هرگاه ملاحظه كرد يارى‌اش براى امام حسين عليه السّلام سودمند نيست، آزاد باشد، به دعوت آن حضرت پاسخ مثبت داد.

امام عليه السّلام شرط او را پذيرفت ضحّاك مبارزه كرد تا زمانى كه تنها دو تن از ياران امام باقى ماندند خدمت حضرت رسيد و شرط خود را يادآورى كرد، امام موافقت خود را اعلام نمود و فرمود: ولى چگونه مى‌توانى جان سالم به در ببرى؟! اگر قادر به فرار هستى، آزادى و مى‌توانى بروى. ضحّاك به سمت اسب خود كه به دنبال پى كردن اسب‌ها آن را در خيمه‌ها پنهان كرده بود و پياده به نبرد مى‌پرداخت، رفت و بر آن سوار شد و آن را زد تا بر سر سمّ ايستاد و سپس بر قلب سپاه زد و آن‌ها راه را باز كردند و پا به فرار نهاد. پانزده سوار او را تعقيب كردند وقتى به آبادى نزديك شد، به او رسيدند. وى بر آن‌ها حمله‌ور شد و كثير بن عبد اللّه شعبى، ايّوب بن مشرح خيوانى و قيس بن عبد اللّه صائدى او را شناختند و همراهانشان را سوگند دادند تا از او دست بردارند و بدين ترتيب، ضحّاك نجات يافت. وى به بيان برخى از حوادثى كه براى امام حسين عليه السّلام و يارانش در جنگ، پيش آمده، پرداخته است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۷۷

خداوند چنين كارى هرگز «۱» بر ما روا ندارد و آن‌گاه اهل بيت حسين عليه السّلام و ياران حضرت نظير اين سخنان را بر زبان آوردند كه به بيان آن‌ها خواهيم پرداخت.

سيره‌نويسان آورده‌اند: بامداد روز بعد، ابن سعد، عبد اللّه «۲» بن زهير بن سليم ازدى را بر تيره مدينه و عبد الرحمن «۳» بن أبى سبره جعفى را بر تيره‌هاى مذحج و اسد، قيس بن اشعث بن قيس را بر تيره‌هاى ربيعه و كنده و حرّ بن يزيد رياحى را بر تيره‌هاى تميم و همدان گمارد. جناح راست سپاه را به عمرو بن حجّاج زبيدى و جناح چپ آن را به شمر بن ذى الجوشن ضبابى سپرد و عزرة بن قيس احمسى را به فرماندهى سواره نظام و شبث بن ربعى را بر پيادگان، امير قرار داد و پرچم را به غلامش «دريد» سپرد «۴».

امام حسين عليه السّلام نيز جناح راست سپاه خويش را به زهير، جناح چپ را به حبيب و پرچم را به دست برادرش عباس سپرد «۵».

ابو مخنف از ضحّاك بن قيس روايت كرده: وقتى حسين عليه السّلام خطابه‌اش را سوار بر مركب خويش ايراد كرد و در آغاز آن با صداى بلند فرمود: «أيّها الناس اسمعوا قولى و لا تعجلونى؛ مردم! به سخنم گوش فرا دهيد و در نبرد با من شتاب نكنيد»، زنان با شنيدن صداى حضرت، ناله و فرياد برآوردند و صدايشان به گريه بلند شد.

حسين عليه السّلام برادرش عباس و فرزندش على اكبر را به سوى آن‌ها فرستاد و بدانان

---

(۱). ر. ك: ارشاد: ۲/ ۹۱.

(۲). او از ياران امير المؤمنين عليه السّلام بوده و در تاريخ جنگ و نبردها از او ياد شده كه وى به فرمانروايى برخى نواحى متعلق به حكومت بنى اميّه در آمد.

(۳). وى يزيد بن مالك بن عبد اللّه بن ذويب بن سلمة بن عمرو بن ذهل بن مران بن جعفى است كه به اتفاق پدر و برادرش سبره خدمت رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم رسيدند. نام وى «عزيز» بود. رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم وى را «عبد الرحمن» ناميد ولى با وجود همنشينى با رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كارهاى ناپسندى از او نقل شده است كه به شرح حال او در أسد الغابه: ۵/ ۲۰۶ و جمهرة انساب العرب اندلسى: ۴۰۹ مراجعه شود.

(۴). اخبار الطوال: ۲۵۶؛ ارشاد: ۲/ ۹۶؛ كامل: ۴/ ۶۰.

(۵). همان؛ و ارشاد: ۲/ ۹۵ مراجعه شود.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۷۸

فرمود: «زنان را ساکت کنید، به جانم سوگند! آنان گریه‌های زیادی در پیش دارند».

آن دو بزرگوار، زنان را ساکت نمودند، زمانی که ساکت شدند، امام علیه السّلام سخن خود را از سر گرفت، خدا را حمد و سپاس گفت و بر پیامبرش درود فرستاد. راوی می‌گوید: به خدا سوگند! قبل و بعد از حسین نشنیده بودم سخنوری با این بلاغت و رسایی سخن بگوید «۱».

طبری و ابن اثیر گفته‌اند: آن‌گاه که جنگ بین طرفین در گرفت، عمر بن خالد و غلامش سعد، مجمّع بن عبد اللّه و جنادهٔ بن حارث به پیش تاخته و با شمشیر بر سپاه دشمن یورش بردند، وقتی خود را به قلب دشمن زدند، سپاه، آنان را به محاصره درآورد و از یارانشان جدا کرد، حسین علیه السّلام برادرش عباس را به یاری آن‌ها فرستاد، عباس علیه السّلام به تنهایی بر سپاه دشمن حمله برد و شمشیر میان آنان گذاشت و آن‌ها را از اطراف یاران خود پراکنده ساخت و بدانان دسترسی یافت، آن‌ها بر حضرت سلام کردند و عباس علیه السّلام آنان را که در آن نبرد زخم برداشته بودند، با خود به سمت امام علیه السّلام آورد، ولی آن‌ها پذیرا نشدند که حضرت آنان را سالم از جنگ دشمن برهاند، از بین راه دوباره به میدان جنگ بازگشتند و عباس علیه السّلام از آن‌ها حمایت می‌کرد تا اینکه همه یک جا به فیض شهادت رسیدند «۲» و عباس نزد برادر بازگشت و ماجرای آنان را به عرض امام علیه السّلام رساند.

تاریخ‌نگاران گفته‌اند: عباس علیه السّلام گاهی پرچم خویش را در برابر امام حسین علیه السّلام بر زمین نصب می‌کرد و از یاران خود دفاع می‌نمود و یا در پی آب می‌رفت، به همین سبب «سقا» لقب یافت و پس از شهادت، «ابو قربه؛ صاحب مشک آب»، کنیه گرفت.

گفته‌اند: زمانی که عباس علیه السّلام پس از شهادت یاران امام حسین و جمعی از اهل

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۹ (با اندکی تفاوت).

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۳۰؛ کامل: ۴/ ۷۴.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۷۹

بیت آن بزرگوار، تنهایی آن حضرت را ملاحظه کرد، به برادران مادری خود فرمود:

شما قبل از من به میدان بشتابید تا شما را در پیشگاه خدا ذخیره داشته باشم و آنان به پیش تاختند و جنگیدند تا به فیض شهادت نایل آمدند. عباس علیه السّلام نزد برادر آمد و از او اجازه میدان خواست. امام علیه السّلام بدو فرمود: «أنت حامل لوائی؛ تو پرچمدار من هستی».

عرضه داشت: «سینه‌ام تنگ گشته و از زندگی سیر شده‌ام».

حسین علیه السّلام به او فرمود: «إن عزمت فاستسق لنا ماء؛ اگر تصمیم داری به میدان روی، مقداری آب برای ما بیاور».

عباس علیه السّلام مشک خویش را برگرفت و بر دشمن یورش برد و به شریعه رسید و مشک را پر از آب نمود و کفی از آن برگرفت، ولی از تشنگی حسین یاد کرد و آب را روی آب ریخت و فرمود:

یا نفس من بعد الحسین هونیو بعده لا کنت أن تکونی

هذا الحسین وارد المنونو تشربین بارد المعین یعنی: ای نفس! پس از حسین، ذلّت و خواری بر تو باد و پس از او زنده نباشی هر چند خواهان زندگی باشی. اکنون حسین وارد میدان کارزار شده و تو آب سرد و گوارا می‌نوشی.

در بازگشت، توسط لشکریان، راه بر قمر بنی هاشم علیه السّلام بسته شد، آن بزرگوار با شمشیر بدانان حمله برد و می‌فرمود:

لا أرهب الموت اذا لموت زقّاحتی أواری فی المصالیت لقی

إنّی أنا العبّاس أغدوا بالسقاو لا اهاب الموت یوم الملتقی «آن‌گاه که صدای مرگ به گوشم برسد، تا آنجا که بدنم در میدان جنگ و میان شمشیرها نهان گردد، از مرگ بیم و هراسی ندارم».

«منم عباس که این مشک را به سوی خیمه می‌برم و در این روز نبرد، ترسی از مرگ ندارم».

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۸۰

ناگهان حکیم بن طفیل طایی سنبسی «۱» ضربتی بر دست راست آن حضرت وارد آورد و آن را جدا ساخت، آن بزرگوار پرچم را با دست چپ گرفت و می‌فرمود:

و اللّه إن قطعتم یمینیإنی احامی ابدا عن دینی یعنی: به خدا سوگند! هر چند دست راستم را جدا ساختید، ولی من همواره از دین و آیینم دفاع خواهم کرد.

زید بن ورقاء جهنی ضربت دیگری بر دست چپ آن حضرت زد و آن را از بدن جدا نمود، آن بزرگوار پرچم را به سینه چسباند، چنان که عمویش جعفر طیّار زمانی که در جنگ موته دست چپ و راستش را قطع کردند، این گونه عمل کرد.

عباس علیه السّلام پرچم را با کمک سینه نگاه داشت و فرمود:

أ لا ترون معشر الفجّارقد قطعوا ببغیهم یساری یعنی: آیا فاجران را نمی‌بینید که دست چپم را نیز از سر جفا و ستم جدا نمودند.

مردی تمیمی از تبار ابان بن دارم، بر آن حضرت حمله کرد و با گرز، ضربتی بر سر مبارک او فرود آورد و حضرت از اسب بر زمین افتاد و با صدای بلند فریاد زد:

«برادرم! مرا دریاب».

ابا عبد اللّه علیه السّلام چون باز شکاری خود را بالین عباس رساند، دید دستان عباس از پیکر جدا و پیشانی‌اش شکافته و تیر در چشم او فرو رفته و پیکرش مجروح است.

خم شد و بالین سر برادر نشست و گریست تا روح عباس به ملکوت اعلی پیوست، سپس به دشمن یورش برد، از چپ و راست آنان را طعمه شمشیر می‌ساخت.

سپاهیان دشمن چون بزغاله‌هایی که از چنگ گرگ بگریزند، از مقابل حضرت می‌گریختند و امام فریاد می‌زد: «شما برادرم را کشته‌اید، کجا می‌گریزید؟! شما بازویم را جدا ساخته‌اید، کجا فرار می‌کنید؟!»

---

(۱). منسوب به «سنبس»، تیره‌ای از قبیله طی.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۸۱

و سپس تنها به جایگاه خویش بازگشت.

عباس علیه السّلام آخرین پیکارگری بود که با دشمنان حسین علیه السّلام جنگید و به فیض شهادت نایل آمد و پس از او نوجوانانی از تبار ابو طالب که سلاحی در اختیار نداشتند، به شهادت رسیدند. کمیت بن زید اسدی درباره او می‌گوید:

و ابو الفضل إنّ ذکرهم الحلوشفاء النفوس فی الأسقام

قتل الأدعیاء إذ قتلوهأکرم الشاربین صوب الغمام یعنی: ابو الفضل یکی از جوانمردانی بود که یاد شیرین آنان شفای هر دردمندی است، آن که فرومایگان را کشت. آن‌گاه که او را به شهادت رساندند، وی بزرگوارترین کسی بود که آب باران آشامید.

و نواده‌اش، فضل بن محمد بن فضل بن حسن بن عبید اللّه بن عباس، درباره‌اش چنین سروده است:

إنی لأذکر للعباس موقفهبکربلاء و هام القوم تختطف

یحمی الحسین و یحمیه علی ظمأو لا یولّی و لا یثنی فیختلف

و لا أری مشهدا یوما کمشهده‌مع الحسین علیه الفضل و الشرف

أکرم به مشهدا بانت فضیلته‌و ما أضاع له أفعاله خلف یعنی: نبرد عباس را در کربلا یادآور می‌شویم که بر دشمن حمله می‌برد و سرهای آنان را به آسمان پرتاب می‌کرد. در همه حالات از جمله تشنگی، از حسین حمایت کرد، نه پشت به دشمن کرد و نه خسته شد و همواره نبرد می‌نمود. هیچ‌گاه رزمگاهی را چون رزمگاه او در کنار حسین که صاحب فضیلت و بزرگواری است، نخواهم دید. چه رزمگاهی که فضیلتش پدیدار شد و بازماندگانش نیز به او اقتدا می‌کنند.

مؤلف در این خصوص می‌گوید:

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۸۲ أ مسند ذلك اللواء صدره‌و قد قطعت منه یمنی و یسری

لثّنیت جعفر فی فعله‌غداة استضمّ اللوا منه صدرا

و أبقیت ذکرك فی العالمین‌یتلونه فی المحاریب ذکرا

و أوقفت فوقك شمس الهدی‌یدیر بعینیه یمنی و یسری

لئن ظلّ منحنیا فالعدی‌بقتلك قد کسروا منه ظهرا

و ألقوا لواه فلفّ اللواءو من ذا تری بعد یسطیع نشرا

نأی الشخص منك و أبقی ثناك‌إلی الحشر یدلج فیه و یسری یعنی: آیا در حالی که دست راست و چپش قطع شده بود، آن پرچم را به سینه‌اش فشار داد.

او کاری را که جعفر طیّار انجام داد، تکرار کرد، آن روز که در میدان نبرد پرچم را با سینه برگرفت.

یاد خویش را میان جهانیان جاودان نهاد که در محراب و منبر از آن یاد کنند. خورشید هدایت (حسین) را بالای سرت نگاه داشتی که بر بالینت چپ و راست را می‌نگریست. اگر کمرش خمیده شد بدین جهت بود که دشمنان با کشتن تو، کمرش را شکستند.

پرچم را از دست عباس افکندند و حسین علیه السّلام پرچم را پیچید، چه کسی بعد از تو می‌تواند آن را به اهتزاز در آورد؟.

جسم پاکت از دیده‌ها پنهان گردید ولی مدح و ستایشت شب و روز تا قیامت پایدار ماند.

من هرگاه نوحه‌سرایی فاطمه ام البنین. که أبو الحسن اخفش آن را در شرح کامل خویش آورده- ملاحظه می‌کنم، فوق العاده متأثّر می‌شوم. وی می‌گوید: أم البنین هر روز به اتفاق «عبید اللّه» فرزند قمر بنی هاشم به بقیع می‌رفت و برای آن حضرت نوحه‌سرایی می‌کرد، مردم مدینه از جمله مروان حکم برای شنیدن نوحه‌سرایی آن بانو، گرد می‌آمدند و از سوز و گداز آن نوحه‌سرایی می‌گریستند، آنجا که می‌فرمود:

یا من رأی العبّاس کرّعلی جماهیر النقد

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۸۳و و راه من أبناء حیدرکلّ لیث ذی لبد

انبئت أن ابنی اصیب‌برأسه مقطوع ید

و یلی علی شبلی أمال برأسه ضرب العمد

لو کان سیفك فی یدیك لما دنا [منك] أحد یعنی: ای کسانی که عباس را دیده‌اید بر گله گوسفندان حمله می‌برد. و پشت سرش فرزندان حیدر هر یك به سان شیری شجاع بودند. به من خبر دادند که گرز آهنین بر سر فرزندم زده‌اند و دست‌هایش از بدن جدا شده بود. دل‌ها برای شیر بچه‌ام بسوزد که عمود بر سرش نواختند.

عباسم! اگر شمشیر در دست داشتی، کسی جرأت نزدیک شدن به تو را نداشت.

و نیز می‌فرمود:

لا تدعونّی و یك امّ البنین‌تذکّرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهمو الیوم اصبحت و لا من بنین

أربعهٔ مثل نسور الربی‌قد واصلوا الموت بقطع الوتین

تنازع الخرصان أشلائهم‌فکلّهم أمسی صریعا طعین

یـا لیت شـعری أ کما أخبروابأنّ عبّاسا قطیع الیمین یعنی دیگر مرا ام البنین نخوانیـد که من را به یاد شـیر بچه‌هایم می‌افکنیـد. تا وقتی چهار پسـر داشتم ام البنین بودم، ولی امروز دیگر پسری ندارم که مرا ام البنین گویند. چهار پسر داشتم که چون ستاره می‌درخشیدند بر سـر جنازه‌هایشـان نیزه‌هـا بـا یکـدیگر در افتادنـد و همه آن‌هـا از ضـربت نیزه بر زمین افتادنـد و همه با قطع رگ‌های گردنشان به شهادت پیوستند. ای کاش می‌دانستم همان‌گونه که خبر دادند، آیا درست است که دست راست عباسم از بدن جدا شده است.

عـدّه‌ای از قـاسم بن اصبغ بن نبـاته روایت کرده‌انـد که گفت: بـا مردی سـیاه چهره از قبیله ابان بن دارم مواجه شـدم که قبلا او را با چهره‌ای سفید و زیبا می‌شناختم، در

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۸۴

باره تغییر رنگ چهره‌اش از او پرسـیدم و بـدو گفتم: تو را چنین ندیده بودم. مرد گفت: من مردی نیرومند و زیبا را که بر پیشانی‌اش آثـار سـجده وجـود داشت، در کربلاـ کشـتم، از آن زمـان که وی را به قتـل رسانـده‌ام تـا کنـون هر شب او را در خواب می‌بینم که گریبـانم را گرفتـه و مرا به سـمت جهنم می‌برد و داخـل آن می‌افکنـد و همـواره فریـاد می‌زنم و همه مردم محلّه‌ام صـدای فریـاد مرا می‌شنوند. راوی می‌گوید: این خبر انتشار یافت، یکی از زنان همسایه این مرد گفت: ما پیوسته صدای داد و فریاد او را می‌شنویم که خواب را از چشم ما ربوده است، من بپاخاستم و با تعدادی از جوانان محل نزد همسر آن مرد رفتیم و ماجرا را از او جویا شدیم. وی گفت: اکنون که خود مـاجرای خویش را برایتان بازگو کرده، خداونـد او را از رحمت خویش دور سازد، وی [ماجرای کربلا را] به شما راست گفته، راوی گفت: فردی که به دست این مرد در کربلا به شهادت رسیده، عباس بن علی علیه السّلام بوده است «۱».

عبد اللّه بن علی بن أبی طالب علیهم السّلام

وی نزدیک هشت سال پس از برادر خود عباس، قدم به عرصه وجود گذاشت.

مادر مکرّمه‌اش فاطمه ام البنین بود. عبد اللّه شـش سال با پدر و شانزده سال با برادرش حسن و ۲۵ سال عمر شریف خود را در کنار برادرش حسین علیه السّلام قرار داشت.

به گفته مورّخان: آن‌گاه که یاران امام حسـین علیه السّـلام و گروهی از خاندان آن بزرگوار به شـهادت رسـیدند، عباس علیه السّلام برادران خویش را به ترتیب سن فرا خواند و بدان‌ها دسـتور داد و گفت: به میدان کارزار بشـتابید، نخست برادر تنی خود عبد اللّه را خواست و بدو فرمود: برادرا! به میدان نبرد بشتاب، تا تو را کشته ببینم و از آنجا که

(۱). ابن شهر آشوب مناقب: ۴/ ۵۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۸۵

دارای فرزند نیستی، در پیشگاه خداوند تو را ذخیره داشته باشم. عبد اللّه در برابر عباس علیه السّلام به میدان شتافت و با شمشیر خود کارزار می‌کرد و میان دشمن به جولان می‌پرداخت و می‌گفت:

أنا ابن ذی النجدهٔ و الأفضال‌ذاک علیّ الخیر فی الأفعال

سیف رسول اللّه ذو النکـال‌فی کـلّ یوم ظـاهر الأـهوال یعنی: من فرزنـد آن دلاـور مرد بخشـنده‌ام، او علی نیکو خصال و نیک‌کردار است. شمشیر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دردآور است و هر روز ترس و بیم ایجاد می‌کند.

هانی بن ثبیت حضرمی بر او حمله‌ور شد و ضربتی بر سر او وارد ساخت و وی را به شهادت رساند «۱».

عثمان بن علی بن أبی طالب علیهم السّلام

او، نزدیک دو سال پس از برادرش عبد اللّه متولد شد. مادرش فاطمه ام البنین است. عثمان قریب چهار سال در کنار پدر و نزدیک چهارده سال با برادرش حسن و تمام مدت عمر ۲۳ ساله‌اش را در کنار برادر خود حسین علیه السّلام قرار داشت.

از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت شده که فرمود: «إنّما سمّیته عثمان، بعثمان بن مظعون أخی «۲»».

---

(۱). مقاتل الطالبین: ۸۸.

(۲). وی فرزند مظعون بن حبیب بن وهیب بن حذافهٔ بن جمع قرشی جمحی و به گفته ذهبی ابو سائب عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافهٔ بن جمع بن عمرو بن هصیص بن کعب جمحی است.

ر. ک: اعلام النبلاء: ۱/ ۱۵۳؛ المعارف: ۴۲۲؛ مقاتل الطالبین: ۸۹.

او سیزدهمین فردی بود که اسلام آورد و دو هجرت انجام داد و در جنگ بدر حضور داشت و در سال دوم هجری، نخستین فردی بود که در مدینه از دنیا رفت. وی در دوران جاهلیت، نوشیدن شراب را بر خود حرام ساخته بود و از کسانی بود که پس از اسلام آوردن، تصمیم بر خواجگی خود گرفت که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را از این کار بازداشت و بدو فرمود: «علیک بالصیام فانه مجفره؛ روزه بگیر که قدرت شهوانی تو را از بین می‌برد».

آن‌گاه که عثمان بن مظعون بدرود حیات گفت، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به خانه وی آمد و فرمود: «رحمک

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۸۶

«او را به نام برادرم عثمان بن مظعون نام‌گذاری کردم».

سیره‌نویسان آورده‌اند: زمانی که عبد اللّه بن علی به شهادت رسید، عباس علیه السّلام برادر دیگرش عثمان را فرا خواند و همان‌گونه که با عبد اللّه سخن گفته بود، بدو فرمود: برادر! به میدان برو. او نیز رهسپار میدان شد و شمشیر می‌زد و می‌گفت:

إنی أنا عثمان ذو المفاخرشیخی علیّ ذو الفعال الطاهر یعنی: منم عثمان صاحب افتخارات، آقایم علیّ، همان فرد نیکوکار و پاکیزه است.

خولی بن یزید اصبحی تیری به سوی او پرتاب و او را از پای در آورد به گونه‌ای که با پهلو به زمین افتاد و مردی از قبیله أبان بن دارم، از راه رسید و او را به شهادت رساند و سر مبارکش را از تن جدا ساخت «۱».

جعفر بن علی بن أبی طالب علیهم السّلام

وی دو سال بعد از برادرش عثمان، دیده به جهان گشود، مادرش فاطمه امّ البنین است. جعفر نزدیک به دو سال در جوار پدر و قریب دوازده سال در کنار برادرش حسن و حدود ۲۱ سال عمر شریف خود را با برادرش حسین علیه السّلام زیست «۲».

روایت شده که: امیر المؤمنین علیه السّلام به جهت عشق و علاقه‌ای که به او داشت،

اللّه یا أبا سائب؛ ای ابو سائب خدا تو را مشمول رحمت خود نماید» و سپس خم شد و صورت او را بوسید. وقتی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سرش را بالا گرفت آثار گریه بر چهره‌اش هویدا بود. سپس حضرت بر او نماز گزارد و در بقیع غرقد دفن نمود و سنگی بر قبر او قرار داد و همواره به زیارت او می‌رفت و آن‌گاه که ابراهیم فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس

از عثمـان از دنیـا رفت، حضـرت فرمود: «الحق یـا بنیّ بفرطنا عثمان بن مظعون؛ کودکم! به عثمان بن مظعون که بر ما پیشـی گرفت، ملحق شو» و زمـانی که دختـرش زینب از دنیـا رفت فرمود: «الحقی بسـلفنا الخیر عثمـان بن مظعون؛ به یکی از بهـترین گذشـتگان ما عثمان بن مظعون ملحق شو»، تنقیح المقال: ۲/ ۲۴۹) در این کتاب آمده است که وقتی رقیه دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از دنیا رفت، پیامبر همین سخن را فرمود.

(۱). مقاتل الطالبین: ۸۹.

(۲). تنقیح المقال: ۱/ ۲۱۹؛ اعیان الشیعهٔ: ۴/ ۱۲۹.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۸۷

وی را به نام برادر خود، «جعفر» نامید «۱».

به گفته سیره‌نگاران: وقـتی عبـد اللّه و عثمـان برادران تنی عبـاس به شـهادت رسـیدند، وی [برادر دیگرش] جعفر را خواست و بـدو فرمود: به میـدان جنگ بشـتاب تا تو را مانند دو برادرت کشـته ببینم و از آن جایی که صاحب فرزند نیستید [و نسل امیر المؤمنین از ناحیه شـما قطع می‌شود] اجر و پاداش من در مصـیبت شـما در پیشگاه خدا فزونی می‌یابد، او به پیش تاخت و بر دشمن یورش برد و شمشیر میان آن‌ها گذاشت و می گفت:

إنّی أنا جعفر ذو المعالی‌ابن علیّ الخیر ذی الأفضال «۲» یعنی: من جعفرم و صاحب افتخارات، فرزند علی نیک کردار و بخشنده.

به گفته ابو الفرج: خولی بن یزید اصبحی بر او حمله کرد و او را به شهادت رساند «۳».

ابو مخنف می گوید: بلکه هانی بن ثبیت که برادرش را کشت، وی را به شهادت رساند «۴».

ابو بکر بن علی بن أبی طالب علیهم السّلام

نام او «محمد اصغر یا عبد اللّه» و مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد بن مالک بن ربعی بن سلمی «۵» بن جندل بن نهشل بن دارم بن مالک بن حنظلـهٔ بن زیـد مناهٔ بن تمیم و مادر لیلی عمیره دختر قیس بن عاصم بن سـنان بن خالد بن منقر سیّد اهل الوبر بن عبید بن حارث، به نام مقاعس است، مادر عمیره، عناق دختر عصام بن

---

(۱). مقاتل الطالبین: ۸۸.

(۲). مناقب: ۴/ ۱۰۷.

(۳). مقاتل الطالبین: ۸۸.

(۴). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۳۲.

(۵). در مقاتل الطالبین، «سلم» آمده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۸۸

سنان بن خالـد بن منقر و مادر عناق، دختر اعبـد بن اسـعد بن منقر و مادرش دختر سـفیان بن خالـد بن عبید بن مقاعس بن عمرو بن کعب بن سعد بن مناهٔ بن تمیم است.

شاعر درباره جدش سلمی گفته است:

یسوّد أقوام و لیسوا بسادهٔبل السیّد المیمون سلمی بن جندل «۱» یعنی: قومی به حاکمیت می‌رسند و سیادت می کنند با آن‌که شایسته این کار نیستند، تنها مرد بزرگ‌منش و با میمنت، سلمی بن جندل است.

گفته شده: زجر بن بدر نخعی و به گفته برخی، عقبه و طبق نقل بعضی: مردی از همدان او را به شهادت رسانده است. و گفته شده:

كشته‌اى در نهرين يافت شد ولى مشخص نشد چه كسى او را به قتل رسانده است «۲».

به نقل برخى راويان: او در حالى كه اين رجز را مى‌خواند به ميدان نبرد رفت و به مبارزه پرداخت:

شيخى علىّ ذو الفخار الأطول‌من هاشم و هاشم لم تعدل «۳» يعنى: آقايم على صاحب افتخارات فراوان از نسل هاشم است و كسى به پايه هاشم نمى‌رسد.

وى هم چنان مى‌جنگيد تا اينكه گروهى از جمله عقبه غنوى در كشتن او همدست شدند.

افراد ياد شده، شش تن از فرزندان على عليه السّلام بودند كه در كنار امام حسين عليه السّلام حضور داشتند و در غير اين تعداد به اختلاف سخن گفته شده و سخن سليمان بن قته، در مصيبت آن‌ها نيز حاكى از همين معناست، آنجا كه گفت:

ستّة كلّهم لصلب علىّقد اصيبوا و سبعة لعقيل

---

(۱). مقاتل الطالبين: ۹۱.

(۲). همان.

(۳). مناقب: ۴/ ۱۰۷، عبارت مناقب: «من هاشم الخير الكريم المفضل» است و نيز در آن آمده كه وى را «زجر بن بدر جحفى» به شهادت رساند.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۸۹

يعنى: شش تنى كه از فرزندان على و هفت تن ديگرى كه از فرزندان عقيل بودند، همگى به شهادت رسيدند.

أبو بكر بن حسن بن على بن أبى طالب عليهم السّلام

مادر أبو بكر كنيز بود، ابو الفرج روايت كرده كه: عبد اللّه بن عقبه غنوى وى را به شهادت رساند و نقل شده كه: قاتل وى عقبه غنوى بوده و منظور سليمان بن قتّه در اين اشعار همين شخص مى‌باشد.

و عند غنىّ قطرة من دمائناسنجزيهم يوما بها حيث حلّت

اذ افتقرت قيس جبرنا فقيرهاو تقتلنا قيس اذا النعل زلّت «۱» يعنى: در طايفه غنىّ، قطره‌اى از خون ما وجود دارد و روزى مناسب از آنان انتقام خواهيم گرفت.

هرگاه قيس به تهيدستى افتادند، فقر و تهيدستى آنان را جبران كرديم، ولى آن‌گاه كه ورق برگشت، قيس دست به كشتار ما زدند.

قاسم بن حسن بن على بن أبى طالب عليهم السّلام

وى با ابو بكر از مادر شريك بود. گفته مى‌شود: نام مادرش «رمله» بوده است.

ابو الفرج از حميد بن مسلم روايت كرده كه گفت: نوجوانى چون پاره ماه به سمت ما آمد و شمشيرى در دست و پيراهن و ردايى بر تن و كفش به پا داشت، خواست با شمشير بر دشمن حمله برد كه بند يكى از كفش‌هايش پاره شد و فراموش نمى‌كنم كه بند كفش چپ او بود، اين نوجوان درنگى كرد تا بند كفش خود را ببندد كه عمر «۲» بن سعد بن نفيل ازدى گفت: به خدا سوگند! بر او حمله‌ور خواهم شد، حميد بن مسلم مى‌گويد: من به او گفتم: سبحان اللّه! مى‌خواهى چه كنى؟! افرادى

---

(۱). در مقاتل الطالبين «و فى أسد اخرى تعد و تذكر» موجود است.

(۲). در نسخه اوّل، «عمرو بن سعيد» آمده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۹۰

که از هر سو وی را به محاصره در آورده‌اند برای کشتنش کافی‌اند. ابن نفیل در پاسخ، سخن خود را تکرار کرد، وقتی آن نوجوان سرش را برگرداند، با شمشیر بر سر او نواخت و از روی اسب به صورت روی زمین افتاد و فریاد زد: یا عمّاه! عمو جان! مرا دریاب.

راوی می‌گوید: به خدا سوگند! حسین علیه السّلام چون باز شکاری، خود را بالین آن نوجوان رساند و آن‌گاه به سان شیری خشمگین بر دشمن تاخت و با یک ضربت، دست عمر بن سعد نفیل را از مرفق جدا ساخت که صدایش در میدان طنین افکند و از امام فاصله گرفت، سپاه عمر سعد برای نجات وی از دست امام حسین علیه السّلام بر آن حضرت یورش بردند و جنگ به شدت در گرفت و قاسم نوجوان زیر سمّ ستوران جان داد. وقتی گرد و غبار میدان فرو نشست، دیدم حسین بر بالین وی قرار دارد و او پاهایش را به زمین می‌ساید و حسین علیه السّلام می‌گوید:

«بعدا لقوم قتلوك، و خصمهم فيك يوم القيامة رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم».

«از رحمت خدا دور باد گروهی که تو را به شهادت رساندند، رسول خدا روز قیامت با آنان دشمنی کند».

سپس فرمود: «عزّ (و اللّه) على عمّك أن تدعوه فلا يحيبك، او يجيبك فلا تنفعك إجابته، يوم كثر واتره و قلّ ناصره».

«به خدا سوگند! بر عمویت بسیار دشوار است که او را به یاری خود بخوانی ولی نتواند به تو پاسخ مثبت دهد و یا آن‌گاه که پاسخ دهد، سودی به حالت نداشته باشد، کمک خواهی‌ات مانند کسی است که کشته‌گان قومش زیاد و یاورانش اندک باشند».

سپس حسین علیه السّلام آن نوجوان را به سینه گرفت و رهسپار خیمه‌ها شد. راوی می‌گوید: گویی می‌بینم که پاهای آن نوجوان به زمین کشیده می‌شد، پیکر او را کنار

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۹۱

جنازه فرزندش علی اکبر قرار داد، پرسیدم: آن نوجوان کیست؟ گفتند «۱»: قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب است.

برخی گفته‌اند: وقتی قاسم تنهایی و بی‌کسی عمویش را دید، از او اجازه نبرد خواست، حضرت به دلیل کم سنّی وی، به او اجازه میدان نداد، ولی او همواره بر خواسته‌اش پافشاری می‌کرد تا حضرت بدو رخصت داد، آن نوجوان به سان پاره ماه به میدان شتافت، راوی ماجرا را آن‌گونه که گذشت، ادامه داد «۲».

أ تراه حين أقام يصلح نعلهبين العدى كيلا يروه بمحتفى

غلبت عليه شامة حسنيةام كان بالأعداء ليس بمحتفى يعنی: آیا او را نظاره‌گری آن‌گاه که خواست میان دشمنان، بند کفشش را ببندد تا او را پای برهنه نبینند.

یعنی: یا شهامت حسنی بر او چیره شد و یا به دشمنان اهمیّت نمی‌داد.

عبد اللّه بن حسن بن علی بن أبی طالب علیهم السّلام

مادر وی دخت شلیل بن عبد اللّه بجلی برادر جریر بن عبد اللّه بود که این دو برادر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را درک کرده بودند. شیخ مفید می‌گوید: وقتی مالک بن نسر کندی با شمشیر ضربتی بر سر مبارک حسین فرود آورد و او را ناسزا گفت! امام علیه السّلام «۳» کلاه‌خود را انداخت و قطعه‌ای پارچه و کلاهی دیگر خواست و سر مبارک را با آن پارچه بست و کلاه را پوشید و بر آن عمّامه نهاد، شمر و همراهانش به جای خود بازگشتند. پس از اندکی درنگ با همراهان خود بازگشت و اطراف حضرت حلقه زدند، عبد اللّه بن حسن که به سن بلوغ نرسیده بود از زنان حرم جدا شد و به سرعت

---

(۱). مقاتل الطالبين: ۹۲ (با اندکی تفاوت در نقل و حذف برخی کلمات)، ارشاد: ۲/ ۱۰۸.

(۲). بحار: ۴۵/ ۳۴.

(۳). کلاه بلندی که در جنگ‌ها می‌پوشیدند.

خود را به عمو رساند و کنار حضرت ایستاد.

زینب کبری علیها السّلام خود را به او رساند تا از رفتن وی جلوگیری کند، ولی نوجوان نپذیرفت. امام علیه السّلام به خواهرش زینب فرمود: «احبسیه یا اخیّهٔ؛ خواهرم! عبد اللّه را با خود ببر و نگاه‌دار»، ولی عبد اللّه به شدت از این درخواست امتناع کرد و گفت: به خدا سوگند! از عمویم جدا نخواهم شد.

بحر بن کعب «۱» با شمشیر بر حسین علیه السّلام حمله‌ور شد، عبد اللّه نوجوان بر او بانگ زد: ای فرزند زن ناپاک! می‌خواهی عمویم را بکشی؟ بحر، شمشیر را بر حسین فرود آورد و عبد اللّه دست خود را سپر کرد و دست مبارکش به پوست آویزان شد، صدا زد: یا امّاه! مادر کجایی؟ حسین علیه السّلام، او را در آغوش کشید و فرمود: «یا بن أخی اصبر علی ما نزل بک و احتسب فی ذلک الخیر، فإنّ اللّه یلحقک بآبائک الصالحین».

«برادرزاده عزیزم! در آنچه برایت رخ داده صبر و شکیبایی کن و در انتظار پاداش نیک باش، خداوند تو را به نیای شایسته‌ات ملحق خواهد نمود».

آن‌گاه حسین علیه السّلام دست‌های مبارکش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

«اللّهمّ أمسک علیهم قطر السماء و امنعهم برکات الأرض، اللّهمّ فإن متّعتهم إلی حین ففرّقهم بددا، و اجعلهم طرائق قددا، و لا ترض الولاهٔ عنهم أبدا، فانّهم دعونا لینصرونا ثمّ عدوا علینا فقتلونا» «۲».

«خدایا! این مردم را از باران رحمت و برکات زمین محروم گردان و اگر به آنان عمر طبیعی داده‌ای، به بلای تفرقه و پراکندگی مبتلایشان نما و هیچ‌گاه حکّام و فرمانروایان را از آنان خشنود نگردان، آنان ما را با وعده نصرت و یاری به این دیار دعوت کردند، ولی سپس به جنگ با ما

---

(۱). وی از قبیله تیم بن ثعلبهٔ بن عکابه بود. ابو مخنف روایت کرده که در فصل تابستان از دستان او خونابه بیرون می‌آمد و در زمستان دستان او مانند چوب، خشک می‌شدند. طبری، تاریخ: ۳/ ۳۳۳؛ کامل: ۴/ ۷۷. در برخی کتب و نیز بر زبان عدّه‌ای «ابجر بن کعب» جاری است؛ ارشاد: ۲/ ۱۱۰.

(۲). ارشاد: ۲/ ۱۱۱.

برخاسته و ما را قتل عام کردند».

ابو الفرج روایت کرده که: قاتل عبد اللّه، حرملهٔ بن کاهن «۱» اسدی بوده است.

عون بن عبد اللّه بن جعفر بن أبی طالب علیهم السّلام

مادر عون، عقیله بنی هاشم حضرت زینب کبری علیه السّلام دخت امیر المؤمنین علیه السّلام و مادر زینب، فاطمه زهرا علیها السّلام دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است.

سیره‌نگاران گفته‌اند: وقتی حسین علیه السّلام از مکه خارج گردید، عبد اللّه بن جعفر طی نامه‌ای به آن حضرت از او درخواست نمود از تصمیم خود منصرف شود و نامه را توسط پسرانش «عون و محمد» نزد حسین علیه السّلام فرستاد. آن دو در وادی عتیق قبل

از این که حسین به نواحی مدینه برسد، خدمت حضرت شرفیاب شدند. سپس عبد اللّه بن جعفر نزد عمرو بن سعید بن عاص فرمانروای مدینه رفت و از او امان نامه‌ای برای حسین علیه السّلام درخواست نمود. وی امان نامه‌ای نوشت و توسط برادرش یحیی نزد عبد اللّه بن جعفر فرستاد و عبد اللّه به اتفاق یحیی از شهر بیرون رفته و در منطقه ذات عرق «۲» با حسین علیه السّلام دیدار کردند. عبد اللّه نامه را برای امام علیه السّلام خواند، ولی حضرت پذیرای امان‌نامه از آن دو نشد و فرمود: «إنی رأیت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فی منامی فأمرنی بالمسیر و إنّی منته إلی ما أمرنی به».

«رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را در خواب دیدم که به من فرمان ادامه مسیر داد و همان گونه که آن حضرت به من دستور داده، عمل خواهم کرد».

امام علیه السّلام پاسخ نامه عمرو بن سعید را مرقوم فرمود و جعفر و یحیی از آن حضرت جدا شده و به مدینه بازگشتند. عبد اللّه به پسرانش سفارش نمود که از حسین علیه السّلام

---

(۱). در مقاتل الطالبین: ۹۳ «کاهل» آمده است.

(۲). منطقه‌ای در مسیر مکه، حد فاصل میان نجد و تهامه، معجم البلدان: ۴/ ۱۰۷.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۹۴

جدا نشوند و خود، از عدم حضور در کنار وی پوزش طلبید «۱».

به گفته مورّخان: زمانی که خبر شهادت امام حسین علیه السّلام و عون و جعفر به مدینه رسید، عبد اللّه بن جعفر در خانه خود نشست و مردم برای عرض تسلیت نزد وی می‌آمدند. غلام او ابو سلاس «۲» گفت: این مصیبت از ناحیه حسین بر ما وارد شده است!! عبد اللّه لنگ کفش خود را به سوی او پرتاب کرد و گفت: فرزند لخناء، تو به حسین چنین نسبت می‌دهی؟! به خدا سوگند! اگر در خدمت آن بزرگوار بودم هرگز از او جدا نمی‌شدم تا کشته شوم. به خدا سوگند! من از زندگی فرزندانم در راه حسین گذشتم، آنچه مصیبت آن‌ها را برایم آسان می‌کند این است که فرزندان من همراه برادر و پسر عمویم به شهادت رسیدند و آنان را یاری کرده و صبر و شکیبایی ورزیدند و آن‌گاه رو به حاضران کرد و گفت: سپاس خدای را که مرا با شهادت حسین سربلند ساخت، اگر خویشتن نتوانستم حسین را یاری کنم، با تقدیم فرزندانم او را یاری رساندم «۳».

سروی می‌گوید: عون بن عبد اللّه جعفر به میدان نبرد با دشمن شتافت و این رجز را می‌خواند:

إن تنکرونی فأنا ابن جعفرشهید صدق فی الجنان أزهر

یطیر فیها بجناح أخضرکفی بهذا شرفا فی المحشر یعنی: اگر مرا نمی‌شناسید من فرزند جعفر طیّارم، شهید راستینی که با چهره درخشان در بهشت جای دارد. و با بال‌های سبز در آنجا به پرواز در می‌آید و روز قیامت همین افتخار و سربلندی مرا کافی است.

---

(۱). ارشاد: ۲/ ۶۸- ۶۹، کامل: ۴/ ۴۰.

(۲). نام وی «ابو لسلاس» است که در برخی کتب به اشتباه «ابو سلاس» آمده؛ چنانکه در ارشاد: ۲/ ۱۲۴ چنین وارد شده است.

(۳). ارشاد: ۲/ ۶۸- ۶۹.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۹۵

عون، شمشیر میان دشمن گذاشت و سی سوار و هیجده تن پیاده از آنان را به هلاکت رساند، آن‌گاه عبد اللّه بن قطنه طایی نبهانی «۱» بر او ضربتی وارد ساخت و وی را به شهادت رساند «۲».

سلیمان بن قتّه «۳» تیمی در اشعاری که در مصیبت امام حسین علیه السّلام سروده از عون چنین یاد می‌کند.

عینی جودی بعبرۀ و عویل‌و اندبی ان بکیت آل الرسول

ستۀ کلّهم لصلب علیّ‌قد اصیبوا و سبعۀ لعقیل

و اندبی إن ندبت عونا أخاهم‌لیس فیما ینوبهم بخذول

فلعمری لقد اصیب ذو و القربی فبکّی علی المصاب الطویل یعنی: ای دیده! کرم نما و سرشکی با ناله بیفشان و بر خاندان پیامبر نوحه‌سرایی کن. شش تنشان از نسل علی و هفت تن از تبار عقیل به شهادت رسیدند. در مصیبت برادرشان عون، آه و فغان نما که در صحنه کارزار دست از یاری آن‌ها برنداشت. به جانم سوگند! از این مصیبت به ذو القربی بس صدمه وارد شد.

محمد بن عبد اللّه بن جعفر بن أبی طالب علیهما السّلام

مادر وی خوصاء دخت حفصۀ بن ثقیف بن ربیعۀ بن عائذ بن ثعلبۀ بن عکابۀ بن صعب بن علی بن بکر بن وائل «۴» و مادر خوصاء، هند دختر سالم بن عبد العزیز «۵» بن مخزوم بن سنان بن مولۀ بن عامر بن مالك بن تیم اللات بن ثعلبه و مادر هند،

---

(۱). منسوب به نبهان، تیره‌ای از تیره‌های قبیله طئ.

(۲). مناقب: ۴/ ۱۰۶ (با اندکی تفاوت).

(۳). قمی آورده است که «سلیمان بن قتّه تابعی خزاعی» از شیعیان بوده. گفته شده: وی نخستین فردی بود که در کربلا بر حسین علیه السّلام نوحه‌سرایی کرده. زمانی که وی به قتلگاه شهدای کربلا نگریست، بقدری گریست که نزدیك بود جان دهد. (الکنی و الألقاب: ۱/ ۳۸۳).

(۴). مقاتل الطالبین: ۹۵، در این کتاب، عائذ بن ثعلبه نیامده است.

(۵). در مقاتل الطالبین: سالم بن عبد اللّه بن عبد اللّه بن مخزوم، وارد شده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۹۶

میمونه دختر بشر بن عمرو بن حارث بن ذهل بن شیبان بن ثعلبۀ بن حصین بن عکابۀ بن صعب بن علی «۱» است.

سروی می‌گوید: محمد، قبل از عون به میدان نبرد رفت و در برابر دشمن قرار گرفت و این رجز را زمزمه می‌کرد:

أشکو إلی اللّه من العدوان‌فعال قوم فی الردی عمیان

قد بدّلوا معالم القرآن‌و محکم التنزیل و التبیان «۲» یعنی: از دشمنان به خدا شکایت می‌کنم، جنگ با مردمی که کورکورانه در گمراهی‌اند. آن‌ها دستورات قرآن را رها کردند و نشانه‌ها و آیات محکم آن را به فراموشی سپردند.

وی ده تن از سپاهیان دشمن را به هلاکت رساند، آن‌گاه لشکریان، وی را به محاصره درآورده و عامر بن نهشل تمیمی وی را به شهادت رساند.

سلیمان بن قتّه در اشعار گذشته درباره او می‌گوید:

و سمّی النبیّ غودر فیهم‌قد علوه بصارم مصقول

فاذا ما بکیت عینی فجودی‌بدموع تسیل کلّ مسیل یعنی: همنام پیامبر میان آنان تنها ماند و آن‌ها با شمشیر آبدیده به سراغش آمدند. پس ای دیده من! چون خواستی گریه کنی، سیلاب اشکت را بر آنان فروریز.

مسلم بن عقیل بن أبی طالب علیهم السّلام

مادر آن بزرگوار کنیزی به نام «علیّه» «۳» بود که عقیل وی را از شام خریداری کرد.

مدائنی روایت کرده و گفته است: روزی معاویهٔ بن ابو سفیان به عقیل بن أبی طالب گفت: آیا خواسته‌ای نداری تا آن را برآورده سازم؟

---

(۱). در مقاتل: «بکر بن وائل» افزوده شده.

(۲). مناقب: ۴/ ۱۰۶.

(۳). در مقاتل الطالبین، ص ۸۶ «حلیهٔ» و در تاریخ خلیفه، ص ۱۴۵ «حلبه» آمده است، در این خصوص به طبقات کبری: ۴/ ۲۹ مراجعه شود.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۹۷

عقیل گفت: دارم، کنیزکی بر من عرضه گردیده ولی صاحبانش آن را کمتر از چهل هزار درهم نمی‌فروشند. معاویه دوست داشت با عقیل مزاح کند لذا گفت:

تو که نابینایی، کنیزك چهل هزار درهمی را برای چه می‌خواهی، به کنیزك چهل درهمی اکتفا کن!

عقیل در پاسخ گفت: می‌خواهم او را به ازدواج خویش درآورم و فرزندی از او برایم متولد شود که هرگاه او را خشمگین ساختی تو را با شمشیر گردن بزند.

معاویه خندید و گفت: ابو یزید! با تو مزاح کردیم، بدین ترتیب، معاویه فرمان داد کنیزکی را که مسلم از او متولد شد برای عقیل خریداری کردند، پس از در گذشت پدر، چند سالی که از عمر شریف مسلم گذشت به معاویه گفت: من در فلان منطقه مدینه زمینی دارم و آن را به صد هزار درهم خریداری کرده‌ام، دوست دارم آن را به تو بفروشم و بهایش را به من بپردازی. معاویه فرمان داد زمین را از او گرفتند و بهای آن را به وی پرداخت. این خبر به امام حسین علیه السّلام رسید، طی نامه‌ای به معاویه نوشت:

«اما بعد: ... فانّك غررت غلاما من بنی هاشم، فابتعت منه أرضا لا یملکها، فاقبض منه ما دفعته إلیه، و اردد إلینا أرضنا».

اما بعد: ... تو، نوجوانی از بنی هاشم را فریب داده و زمینی را که وی مالك آن نبوده از او خریداری کرده‌ای، اکنون آن چه را به او داده‌ای بازپس بگیر و زمین ما را به ما برگردان».

معاویه، مسلم را خواست و نامه حسین علیه السّلام را برایش خواند و به او گفت:

پول‌های ما را برگردان و زمینت را بگیر، تو چیزی را که مالك آن نبوده‌ای فروخته‌ای.

مسلم گفت: جز گردن زدن تو چاره‌ای نیست. معاویه از خنده پشتك می‌زد و پاهایش را به زمین می‌کوبید و به مسلم می‌گفت: پسرم! به خدا سوگند! این همان سخنی است که پدرت وقتی مادر تو را برایش خریداری کردم به من گفت: سپس

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۹۸

معاویه طی نامه‌ای به امام حسین علیه السّلام نوشت: من زمین شما را بازپس دادم و پولی را که مسلم گرفته بود به خودش واگذار کردم «۱».

ابو مخنف و دیگران روایت کرده‌اند، وقتی مردم کوفه به حسین علیه السّلام نامه نوشتند، امام علیه السّلام، مسلم را خواست و او را به اتفاق قیس بن مسهّر و عبد الرحمن بن عبد اللّه و جمعی از فرستادگان مردم آن سامان، به کوفه اعزام کرد و به وی دستور داد تقوای الهی را رعایت نماید و برنامه کاری خویش را نهان دارد و نسبت به مردم مهربانی نشان دهد، اگر اتحاد و یکپارچگی مردم را ملاحظه نمود، به سرعت حضرت را در جریان قرار دهد. امام علیه السّلام در نامه‌ای خطاب به مردم چنین مرقوم فرمود:

«اما بعد: فقد ارسلت إلیکم أخی و ابن عمّی و ثقتی من أهل بیتی مسلم بن عقیل و أمرته ان یکتب لی إن رآکم مجتمعین، فلعمری ما الإمام إلّا من قام بالحق» «۲».

«اما بعد: برادر و پسر عمو و فرد مورد اعتماد خاندانم؛ مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستادم و به او فرمان دادم اگر شما را متّحد و یکپارچه یافت، برایم نامه بفرستد، به جان خودم سوگند! پیشوا کسی است که به حق و عدالت رفتار نماید» و نظیر این سخنان.

حضرت مسلم علیه السّلام در اواخر ماه مبارک رمضان، مکه را به قصد مدینه ترک گفت و وارد مدینه که شد در مسجد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نماز به جا آورد و با خانواده خویش خداحافظی کرد و دو راهنما از قبیله قیس، اجیر نمود که هر دو، راه را گم کردند و دیری نپایید که از شدت تشنگی جان باختند.

مسلم و همراهانش ادامه مسیر داده تا به آب رسیدند، آن دو راهنما راه را بدو نشان دادند، مسلم از منطقه «مضیق» در حومه «خبت» «۳» نامه‌ای بدین مضمون

---

(۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۲/ ۲۵۱.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۷۸؛ ارشاد: ۲/ ۳۹.

(۳). چاه‌های آب مربوط به قبیله کلب، (معجم البلدان: ۲/ ۳۴۳).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۹۹

توسط قیس بن مسهّر به امام حسین علیه السّلام نوشت: «اما بعد: من به اتفاق دو تن راهنما از مدینه خارج شدم، راهنمایان راه را گم کرده و تشنگی بر آن‌ها چیره شد و طولی نکشید در اثر تشنگی جان سپردند، در طی مسیر به آبی رسیدیم، ولی نفسمان به شماره افتاده بود و من این قضیه را به فال بد گرفتم».

امام حسین علیه السّلام در پاسخ وی مرقوم فرمود: «اما بعد؛ فقد خشیت أن یکون «۱» حملک علی هذا غیر ما تذکر، فامض لوجهک الذی وجّهتک له، و السلام».

«من بیم آن دارم آن چه تو را به این امر واداشته چیزی غیر از این باشد که بیان می‌کنی، اکنون سفر خود را برای انجام مأموریتی که به تو سپرده‌ام ادامه بده، و السلام».

مسلم علیه السّلام مسیر خویش را ادامه داد تا به منطقه چاه‌های آب متعلق به قبیله طیء، رسید، در آنجا فرود آمد و سپس از آنجا حرکت نمود. ناگهان چشمش به مردی شکارچی افتاد که آهویی شکار کرده و آن را از پا در آورده است، مسلم با خود گفت: ان شاء اللّه دشمن ما به هلاکت خواهد رسید.

آن بزرگوار هم چنان راه می‌پیمود تا وارد کوفه شد و در خانه مختار بن ابو عبیده فرود آمد. شیعیان به حضور او باریافته و گرد هم آمدند، حضرت مسلم علیه السّلام نامه‌ای را که امام حسین علیه السّلام در پاسخ نامه کوفیان مرقوم فرموده بود، برایشان قرائت کرد، مردم به گریه افتادند و سخنوران آنان از جمله «عابس شاکری و حبیب اسدی»، در حضور وی سخنرانی کردند. این خبر به نعمان بن بشیر انصاری- فرمانروای یزید در کوفه- رسید، وی با لحنی ملایمت‌آمیز با مردم سخن گفت و آنان را تهدید کرد.

عبد اللّه بن مسلم بن سعید حضرمی، هم پیمان بنی امیّه بپاخاست و نعمان را مورد نکوهش قرار داد و بیرون رفت و به اتفاق عمارهٔ بن عقبه، طی نامه‌ای به یزید، ماجرای نعمان را به اطلاع وی رساندند و او را در اداره امور، فردی ناتوان و یا کسی که خود را به ضعف و ناتوانی می‌زند، معرفی کردند.

---

(۱). ارشاد: ۲/ ۴۰.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۰۰

مردم به بیعت با مسلم پرداختند تا آنجا که نام بالغ بر هیجده هزار تن در دفتر ثبت شد. مسلم این ماجرا را طی نامه‌ای توسط «عابس

بن ابی شبیب شاکری» به امام حسین علیه السّلام گزارش داد و از او درخواست کرد به جهت اشتیاق مردم، شتابان رهسپار آن سامان گردد.

زمانی که این خبر به یزید رسید با نزدیکانش پیرامون فرمانروایی کوفه به مشورت نشست. «سرجون» غلام معاویه، عبید اللّه بن زیاد را برای این کار پیشنهاد کرد و سفارش معاویه را درباره او به یزید گوشزد نمود و یزید، عبید اللّه را سمت فرمانروایی داد و طی فرمانی، فرمانروایی دو شهر (کوفه و بصره) را به وی واگذار نمود و آن را توسط «مسلم بن عمرو باهلی» نزد او فرستاد و مسلم روانه بصره شد و بدان شهر رسید.

امام حسین علیه السّلام نیز نامه‌ای توسط غلام خود، سلیمان به مردم بصره مرقوم فرموده بود که عبید اللّه او را به دار آویخت و مردم را تهدید کرد و برادرش عثمان را بر بصره گمارد و خود، راهی کوفه گردید و «شریک بن أعور و مسلم بن عمرو» و گروهی از درباریانش وی را همراهی کرده و به راه خود ادامه دادند. شریک که خود را به بیماری زده بود، در بین راه، خود را به زمین می‌انداخت تا عبید اللّه به واسطه او درنگ و توقف کند، شاید امام حسین علیه السّلام جلوتر از آن‌ها به کوفه برسد و بتواند مردم را به اطاعت خود در آورد، ولی آن گونه که شریک اندیشیده بود، اتفاق نیفتاد زیرا هنوز امام حسین علیه السّلام از مکه خارج نشده بود و هر چه شریک، خود را به زمین انداخت، عبید اللّه توجّهی به وی نکرد، و قبل از همراهانش وارد کوفه شد. مردم گمان کردند وی، امام حسین است؛ زیرا عبید اللّه با لباسی شبیه لباس آن حضرت به تن و چهره خود را پوشانده بود، وارد کاخ شد. نعمان تصور کرد حسین علیه السّلام است و مردم بدو می‌گفتند: فرزند رسول خدا! خوش آمدی و در پی او راه افتادند.

نعمان، در کاخ را بست، عبید اللّه بر او بانگ زد: در را باز کن. نعمان صدای او را شناخت و در را گشود و مردم با شناختن صدای عبید اللّه بازگشته و پراکنده شدند.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۰۱

مسلم، شب را با مردمی که اطرافش بودند، سپری کرد. روز بعد، شریک وارد کوفه و به خانه هانی بن عروه وارد شد، مسلم به دیدار او رفته و از وی عیادت نمود.

شریک به مسلم گفت: اگر عبید اللّه به عیادت من آید حاضری او را بکشی؟ مسلم گفت: آری و نزد هانی ماند. فردای آن روز عبید اللّه یکی از هواداران خود را به عنوان جاسوس برای اطلاع یافتن از وضعیت مسلم اعزام کرد. عبید اللّه به عیادت شریک بن اعور رفت ولی مسلم از کشتن او خودداری کرد، تا این که عبید اللّه از اشارات شریک پی برد که نقشه‌ای در کار است، از این رو، از جا برخاست. دیری نپایید که شریک دنیا را وداع گفت. جاسوس به عبید اللّه خبر داد که مسلم در خانه هانی به سر می‌برد، از این رو، کسی را نزد هانی فرستاد و او را آورده و به زندان افکند. مسلم یاران خود را گرد آورد، پرچم قبیله کنده و ربیعه را به عمرو بن عزیز کندی سپرد و فرمود: با سواره نظام پیشاپیش من در حرکت باش و مسلم بن عوسجه را با پرچمی، بر تیره مذحج و أسد مسئولیت داد و فرمود: به همراه پیاده نظام حرکت کن و پرچم تیره تمیم و همدان را به ابو ثمامه صائدی داد و عباس بن جعده جدلی را با پرچمی بر تیره مدینه گماشت و سپس به سمت دار الاماره به حرکت در آمد و آن را محاصره کردند به گونه‌ای که عبید اللّه دستور داد در دار الاماره را ببندند. بزرگان کوفه از بام دار الاماره مردم را با تشویق و تهدید از اطراف مسلم پراکنده می‌ساختند، به نحوی که شبانگاه، همه آن جمعیّت از پیرامون مسلم متفرّق شدند شبث بن ربعی، قعقاع «۱» بن شور ذهلی، حجّار بن ابجر عجلی و شمر بن

---

(۱). وی فردی مورد احترام و صاحب آوازه بود و در باب نشستن ضرب المثل شده، از این‌رو، گفته می‌شود: فلانی همنشین قعقاع بن شور است. ماجرای او به این صورت بوده که روزی وارد مجلس معاویه شد و جا تنگ بود، فردی از جا برخاست و جایش را به

قعقاع داد و نشست و سپس معاویه به او پاداشی داد. قعقاع صدا زد: کسی که به خاطر من از جایش برخاست چه کسی بود؟ شخصی که بپاخاسته بود گفت: منم. قعقاع در پاسخ او گفت: پاداشی را که من به سبب جای تو بدان نایل شدم، به پاس از جا برخاستنت، به تو اهدا می‌کنم.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۰۲

ذی الجوشن کلابی، مردم را به دست برداشتن از مسلم وامی‌داشتند و کثیر بن شهاب بن حصین حارثی به همراه گروهی، برای دستگیری هواداران مسلم به راه افتاد و جمعی از آنان را دستگیر نمود و عبید اللّه آن‌ها را به زندان افکند.

سپس مسلم به تنهایی از مسجد بیرون رفت و نمی‌دانست به کدام سو برود! به در خانه پیره‌زنی به نام «طوعه» گذارش افتاد که قبلا همسر اشعث «۱» بن قیس بود و پس از او اسید حضرمی وی را به ازدواج خویش درآورده بود و از او فرزندی به نام «بلال» داشت و اسید نیز از دنیا رفته بود. مسلم از آن پیره‌زن درخواست آب نمود، وی به مسلم آب داد و نوشید و سپس همان‌جا ایستاد. پیره‌زن از او پرسید: برای چه ایستاده‌ای؟ مسلم از او خواست وی را به میهمانی بپذیرد و زن نیز پذیرفت و او را شناخت و در اتاقی از منزل خویش مخفی ساخت.

بلال از رفت و آمد فراوان مادر به آن اتاق، به تردید افتاد، ماجرا را از مادر جویا شد، مادرش به وی اطلاع نداد.

او را سوگند داد و مادر ناگزیر قضیه را برایش بازگو کرد. بلال بامدادان راهی دار الاماره شد، دید ابن زیاد و جمعی از سران قوم در اندیشه جستجوی مسلم‌اند، وی قضیه را آرام به محمد بن اشعث خبر داد. ابن زیاد از محمد اشعث پرسید: به تو چه گفت؟ محمد وی را در جریان قرار داد. عبید اللّه با چوب دستی که در کنار او بود به محمد اشاره‌ای کرد و بدو گفت: بپاخیز و هم اکنون مسلم را نزد من بیاور.

محمد بن اشعث به اتفاق عمرو بن عبید اللّه بن عباس سلمی، با گروهی از قبیله قیس، حرکت کردند تا بدان خانه رسیدند. مسلم، صدای سمّ اسبان را که شنید، شمشیر کشید و از خانه بیرون آمد و با آنان به شدت درگیر شد. وی دلاور مردی بود که می‌توانست مردی را از زمین برگیرد و به پشت بام پرتاب کند. سپاهیان مقادیر

---

(۱). ابن حجر گفته است: ابو محمد اشعث بن قیس بن معدی کرب کندی، صحابی در کوفه فرود آمد و در سال ۴۱ در سنّ ۶۳ سالگی از دنیا رفت (ر. ك: تقریب التهذیب: ۱/ ۸۰ شماره ۶۰۸).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۰۳

زیادی نی خشك به آتش کشیده و آن‌ها را به سوی مسلم پرتاب می‌کردند و وی را از پشت بام‌ها آماج سنگ قرار می‌دادند، ولی او همچنان میان آن جمعیت شمشیر گذاشته بود و در حین نبرد با اشعاری حماسی چنین می‌گفت:

أقسمت لا اقتل الّا حرّاو إن رأیت الموت شیئا نکرا

کل امرئ یوما ملاق شرّااو یخلط البارد سخنا مرّا

رد شعاع النفس فاستقرّاأخاف أن اکذب أو اغرّا یعنی: سوگند خورده‌ام آزادانه کشته شوم، هر چند مرگ در نظرم چیز ناپسندی آید. هر فردی ناگزیر، به ناگواری‌های زندگی برخورد می‌کند و یا چیزی سرد با گرم و تلخ آمیخته می‌شود. اکنون که افکار پریشان نفس آسوده گشت، بیم آن دارم که به من دروغ گویند و یا فریبم دهند.

آن‌گاه مسلم، با بکیر بن حمران احمری درآویخت و هر یك بر دیگری ضرباتی وارد ساختند، بکیر شمشیر را بر دهان مسلم فرود آورد و لب بالای آن بزرگوار را شکافت و به لب پایین رسید و دندان‌های پیشین وی شکست و مسلم ضربت محکمی بر سر او نواخت و ضربت دوم را بر کتفش فرود آورد که چیزی نمانده بود آن را شکافته و به بدن فرو رود که همراهانش او را از دست

مسلم نجات دادند و مسلم اشعار خود را تکرار می‌کرد.

محمد بن اشعث به مسلم گفت: ای جوان! تو در امانی خود را به کشتن مده، به تو دروغ گفته نمی‌شود و از در حیله و نیرنگ با تو در نمی‌آیند، اینان عموزاده‌های تواند نه قاتلان و ضاربان تو.

وقتی مسلم احساس کرد در اثر باران سنگ از پا در آمده و آن همه نی را آتش زده و بر سر او ریخته‌اند و صدمه زیادی بدو رسانده‌اند، به دیوار آن خانه تکیه زد.

محمد بن اشعث، پیوسته امان‌نامه را بر او عرضه می‌کرد و به وی نزدیک می‌شد.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۰۴

مسلم فرمود: آیا واقعا من در امانم؟

محمد گفت: آری و مردم نیز فریاد زدند تو در امانی؛ جز عمرو بن عبید اللّه بن عباس سلمی که گفت: من به هیچ یک از طرفین کاری ندارم، لذا از آن جمع فاصله گرفت.

مسلم فرمود: اگر به من امان نداده بودید، دست در دست شما نمی‌نهادم و سپس استری آوردند و حضرت را بر آن سوار کرده و پیرامونش حلقه زدند و شمشیرش را از گردنش باز کردند. گویی مسلم علیه السّلام از زندگی خویش نومید گشته بود، اشک از چشمانش جاری شد و فرمود: «این آغاز خیانت‌ورزی است».

محمد اشعث گفت: امیدوارم نگران نباشی.

مسلم فرمود: «این تنها یک آرزوست، پس امانتان چه شد؟ إنا للّه و إنا إلیه راجعون» و گریست.

عمرو سلمی بدو گفت: کسی که در پی خواسته‌ای چون خواسته تو است، هرگاه مشکلی نظیر مشکل تو برایش پیش آید، نباید گریه کند.

مسلم فرمود: «به خدا سوگند! من برای خود گریه نمی‌کنم و برای کشته شدنم نوحه‌سرایی نمی‌نمایم هر چند لحظه‌ای علاقه‌مند به نابودی آن نباشم، ولی برای خاندانم که به سوی من می‌آیند، گریانم، برای حسین و خاندانش گریه می‌کنم».

سپس به محمد بن اشعث فرمود: «ای بنده خدا! من بر این اعتقادم که تو از امان دادن من عاجز و ناتوان خواهی شد، آیا قادر هستی یک کار نیک و پسندیده انجام دهی؟ آیا می‌توانی فردی از ناحیه خود اعزام کنی تا از زبان من، حسین علیه السّلام را در جریان امر قرار دهد، چرا که می‌دانم آن حضرت امروز یا فردا به همراه خانواده‌اش به سوی شما حرکت خواهد کرد، تو می‌دانی که برای این قضیه تا چه پایه ناراحتم.

پیک تو به حسین بگوید: مسلم که خود در دست سپاه دشمن اسیر است و مشخص نیست تا شب زنده بماند، مرا نزد شما فرستاده و می‌گوید: با خانواده‌ات

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۰۵

برگرد و مردم کوفه تو را نفریبند، اینان همان یاران پدر تو بودند که آرزو می‌کرد با مردن، یا کشته شدن، از شرّ آن‌ها رهایی یابد، به راستی مردم کوفه به من و تو دروغ گفتند و انسان دروغگو استقلال رأی ندارد».

محمد گفت: به خدا سوگند! این کار را انجام می‌دهم و به ابن زیاد اعلان خواهم کرد که تو را امان داده‌ام.

جعفر بن حذیفه طایی می‌گوید: محمد اشعث، ایاس بن عتل طایی را از قبیله مالک بن عمرو بن ثمامه، با زاد و توشه راه و تأمین خانواده او، خدمت امام حسین علیه السّلام اعزام نمود و او در بیست و ششم ذیحجه در منطقه زباله «۱» به آن حضرت رسید. عبید اللّه بن زیاد فرمانده گارد خود حصین بن تمیم تمیمی را با دو هزار سواره نظام اعزام داشت و منطقه طف را به محاصره در آوردند و دیده‌بان‌ها را سازمان دهی کرد و از ورود و خروج افراد جلوگیری به عمل آورد و همه را به یک خط کرد و این تنها فرصت

برای خروج ایاس تلقی می‌شد.

ابو مخنف می گوید: سپس محمد بن اشعث، مسلم را به در ورودی دار الاماره آورد، اجازه ورود خواست، بدو اجازه داده شد و عبید اللّه را در جریان کار مسلم و ضربتی که توسط ابن بکیر خورده بود، قرار داد. وی گفت: بکیر از رحمت خدا دور باد. آن‌گاه ابن اشعث به وی اطلاع داد که مسلم را امان داده است.

عبید اللّه گفت: ما تو را نفرستاده بودیم او را امان دهی، بلکه اعزام کرده بودیم وی را نزد ما بیاوری. محمد ساکت شد. مسلم با کامی تشنه به در دار الاماره رسید، عدّه‌ای از جمله عمارهٔ بن عقبهٔ بن ابی معیط، عمرو بن حریث، مسلم بن عمرو باهلی و کثیر بن شهاب، در دار الاماره در انتظار اجازه ورود بودند و مسلم آن‌گاه که کوزه کوچک آبی کنار در مشاهده کرد، تقاضای آب نمود.

مسلم باهلی گفت: می‌بینی چه آب خنکی است؟! نه به خدا سوگند! حتی یک

---

(۱). منطقه‌ای بین کوفه و مکه، (معجم البلدان: ۳، ۱۲۹).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۰۶

قطره از آن نخواهی نوشید تا از آب داغ دوزخ بنوشی! مسلم بدو فرمود: «وای بر تو! تو کیستی؟».

گفت: من کسی هستم که وقتی تو به انکار حق پرداختی، من آن را شناختم، و آن‌گاه که در حق پیشوایت خیانت کردی، من سخنان او را پذیرفتم و زمانی که تو از او نافرمانی کردی، من از او فرمان بردم، من مسلم بن عمرو باهلی‌ام.

مسلم علیه السّلام فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند! چه اندازه جفاکار و بد سرشت و سنگدل و خشنی؟! پسر باهله! تو به آب داغ دوزخ و ماندگاری در آتش جهنم از من سزاوارتری»، سپس به دیوار تکیه داد و نشست.

عمرو بن حریث، غلام خویش سلیمان را فرستاد و برایش کوزه آبی آورد، عماره نیز چنین کرد و غلامش قیس، کوزه‌ای را که با دستمالی سر آن بسته شده بود حاضر نمود و برای مسلم آب در جامی ریخت و مسلم آن را گرفت و هر بار خواست از آن بنوشد، جام از خون دهان حضرت رنگین شد تا اینکه بار سوم دندان‌های مبارك پیشین وی در جام ریخت و فرمود: «خدا را سپاس می‌گویم؛ اگر این آب نصیب من بود، آن را نوشیده بودم». آن‌گاه مسلم را وارد دار الاماره کردند.

وی به عبید اللّه به عنوان امیر المؤمنین سلام نکرد، یکی از مأموران به وی اعتراض نمود.

عبید اللّه گفت: او را به خود واگذار، وی کشته خواهد شد.

مسلم به عبید اللّه پاسخ داد: «آیا چنین است؟».

گفت: آری!

مسلم فرمود: «پس به من فرصت ده تا به برخی از خویشانم وصیّت نمایم».

آن‌گاه نگاهی به اطرافیان عبید اللّه کرد، میان آن‌ها چشمش به «عمر سعد» افتاد و بدو فرمود: ای عمر! میان من و تو خویشاوندی وجود دارد و از تو درخواستی دارم و بر تو لازم است خواسته پنهانی مرا برآوری. عمر سعد به اتفاق مسلم بپاخاست و در

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۰۷

جایی نشست که ابن زیاد او را می‌دید و به سخنان مسلم گوش فرا داد؛ مسلم بدو سفارش کرد و گفت:

«از آن زمان که وارد کوفه شده‌ام، هفتصد درهم قرض گرفته‌ام، لذا زره مرا بفروش و بدهی‌ام را بپرداز و پیکر بی‌جانم را از ابن زیاد بستان و به خاك بسپار و کسی را نزد حسین علیه السّلام اعزام نما که او را از آمدن منصرف سازد؛ زیرا من طی نامه‌ای بدان حضرت نوشته‌ام که مردم با او هستند و به اعتقاد من وی رهسپار این دیار شده است».

عمر سعد به ابن زیاد گفت: آیا می‌دانی به من چه گفت؟ چنین و چنان سفارش کرد.

ابن زیـاد به مسـلم گفت: شـخص امانت‌دار هیـچ‌گاه به تو خیانت نمی‌کنـد، ولی تو خائنی را امین قرار دادی [ای ابن اشـعث!] اموال مسـلم، مربوط به خودت بـا آن هر چه خواستی انجـام بـده و هرگـاه ما او را کشتیم در مورد جنازه‌اش هر کاری انجام دهنـد برای ما تفـاوتی نـدارد و یـا گفت: وساطت تو را در مورد جنازه وی نمی‌پـذیریم؛ زیرا او از نظر ما شایسـته این کار نیست؛ چون با ما مبارزه کرده و قصد براندازی ما را داشـته است و حسـین اگر به ما کاری نداشـته باشد، با او کاری نداریم و اگر با ما سـر ستیز داشته باشد، دست از او بر نخواهیم داشت و سپس به مسلم گفت:

ای پسـر عقیل! مردم، متحد و یکپارچه بودند چرا به سوی آنان آمدی تا آن‌ها را پراکنده سازی و میان برخی با بعضی دیگر دشمنی ایجاد کنی؟

مسـلم فرمود: «من هرگز! برای چنین کاری بدین جا نیامده‌ام، ولی مردم این شهر مدعی شدند که پدرت، برگزیدگان و خوبان آنان را کشـته و خونشان را به زمین ریخته و با آنان چون کسـری و قیصر رفتار کرده است و ما نزدشان آمدیم تا مردم را به عدالت فرمان داده و آنان را جهت عمل به دستورات کتاب الهی، فرا بخوانیم».

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۰۸

عبیـد اللّه با عتاب به مسـلم گفت: فاسق! تو را چه کار به این کارها؟ آن زمان که تو در مـدینه شـراب می‌نوشـیدی، مگر ما میان این مردم به عدل و انصاف عمل نمی‌کردیم؟!

مسـلم فرمود: «من شـراب می‌نوشم؟! به خـدا سوگنـد! خـدا آگـاه است که تو دروغ می‌بـافی و بـدون علم و آگـاهی سـخن بر زبان می‌رانی، من آن گونه که تو می‌گویی نیسـتم، سـزاوارتر از من به نوشـیدن شـراب کسـی است که دسـتش به خون مسـلمانان آغشته است و انسان‌هـایی را که خداونـد کشـتن آن‌هـا را حرام دانسـته، بـدون هیـچ جرمی به قتـل می‌رسانـد و خون‌های محترم را بر زمین می‌ریزد و از سـر خشم و عـداوت و بدگمانی، مردم را از دم تیغ می‌گذراند و خود به لهو و لعب مشـغول است و گویی کاری انجام نداده است».

ابن زیاد به او گفت: فاسق! تو آرزوی [خلافت] در دل داشتی که خداوند تو را بدان نرساند و شایسته آن ندانست.

مسلم در پاسخ وی گفت: «ابن زیاد! چه کسی شایسته آن است؟».

عبید اللّه گفت: امیر المؤمنین یزید!!.

مسلم فرمود: «خدا را سپاس! ما به داوری خدا بین خود و شما راضی هستیم».

عبید اللّه گفت: گویی به گمانت شما در آن [خلافت] حقی دارید؟

مسلم پاسخ داد: «گمان نیست، بلکه یقین داریم».

عبید اللّه گفت: اگر تو را به گونه‌ای که در اسلام بی‌سابقه باشد نکشم، خدا مرا بکشد!

مسـلم فرمود: «تو از همه به بدعت‌گذاری در دین سزاوارتری و از کشتار دردناك و از انجام عمل زشت مثله و بدرفتاری و نکوهش مردم در صورت غلبه بر آن‌ها، بر همه پیشی داری».

ابن زیاد به اهانت و ناسزاگویی مسلم، علی، حسین و عقیل علیهم السّلام پرداخت و

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۰۹

مسلم از او رو گرداند و سکوت کرد.

ابن زیاد گفت: او را بالای دار الاماره ببرید و بکیر بن حمران احمری را که توسط مسـلم زخمی شده فرا خوانید و بالای قصـر ببرید. بکیر را حاضر کردند و به او دستور داد مسلم را گردن بزن و سر و بدنش را از بالای دار الاماره به زمین افکنید.

مسـلم بر محمد بن اشـعث بانگ زد و فرمود: «بپاخیز و با شمشیرت از من دفاع کن، تو به عهد خود وفا نکردی، به خدا سوگند! اگر

امان تو نبود، من تسلیم اینان نمی‌شدم».

محمد از او رو برگرداند و مسلم به تسبیح و ذکر خدا پرداخت و او را تقدیس می‌نمود و تکبیر می‌گفت و استغفار می‌نمود و به پیامبران الهی و فرشتگان او درود می‌فرستاد و عرضه می‌داشت: «اللهمّ احکم بیننا و بین قوم غرّونا و کذّبونا و أذلّونا».

«خدایا! میان ما و مردمی که ما را فریب داده و تکذیب کردند و به خواری و ذلّت ما راضی شدند، داوری فرما».

تمام کسانی که بالای دار الاماره وجود داشتند، نظاره‌گر وی بودند، مسلم گردن زده شد و سر و پیکرش را به زمین افکندند و بکیر پایین آمد.

ابن زیاد به او گفت: مسلم هنگام کشته شدن چه می‌گفت؟ وی گفت: مسلم ذکر می‌گفت و استغفار می‌نمود، وقتی به او نزدیک شدم گفتم: خدا را سپاس که انتقام مرا از تو ستاند و بر او ضربتی زدم که کارگر نیفتاد. مسلم به من گفت: «ای برده! آیا خراشی که بر بدن من وارد ساختی، عوض خونت به شمار می‌آید؟!».

ابن زیاد با شگفتی گفت: هنگام کشته شدن و گردن فرازی؟!

سپس پرسید: بعد چه کردی؟ گفت: با ضربت دوم او را به قتل رساندم.

آن‌گاه ابن زیاد به قتل و کشتن هانی و گروهی از زندانیان، فرمان داد و پیکر مسلم و هانی را به دو ریسمان بستند و میان بازارها کشیدند «۱».

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۹۱.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۱۰

حضرت مسلم علیه السّلام روز هشتم ذیحجه مصادف با روز حرکت امام حسین علیه السّلام از مکه، به شهادت رسید.

ابو مخنف می‌گوید: عبد اللّه بن سلیم و مذرّی بن مشمعل اسدی، روایت کرده و گفته‌اند: آن‌گاه که مراسم حج خود را به جا آوردیم و سعی داشتیم به هر نحو ممکن خود را در مسیر راه به حسین علیه السّلام برسانیم تا ببینیم سرنوشت او به کجا می‌انجامد، با دو شتر به سرعت حرکت کردیم تا در منطقه «زرود» «۱» به حضرت رسیدیم، زمانی که به آن بزرگوار نزدیک شدیم، مردی را دیدیم از کوفه می‌آید، وی با دیدن امام حسین علیه السّلام تغییر مسیر داد، این دو تن می‌گویند: امام توقّفی نمود، گویی می‌خواست از آن مرد چیزی بپرسد، ولی منصرف شد و راه افتاد. دوستم به من گفت: به نزد آن مرد برویم و درباره اوضاع کوفه از او پرسشی نماییم. حرکت کردیم و به او رسیده و سلام کردیم و خویش را معرفی نمودیم. دیدیم وی بکیر بن مثعبه اسدی است. اوضاع کوفه را از او جویا شدیم.

گفت: وقتی من از کوفه خارج شدم دیدم هانی و مسلم را به شهادت رسانده‌اند و جنازه‌های آن دو را در بازار می‌کشاندند. از او جدا شدیم و خدمت امام حسین علیه السّلام رسیدیم، بر آن حضرت سلام کرده و با او همراه شدیم، تا اینکه شبانگاه به ثعلبیه رسیدیم و وارد آن منطقه شدیم و به حضرت عرضه داشتیم: خداوند شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد، حامل خبری بودیم، اگر مایل باشید شما را آشکارا در جریان قرار می‌دهیم وگرنه پنهانی به عرضتان خواهیم رساند.

حضرت نگاهی به یارانش انداخت و فرمود: «من چیزی را از اینان نهان ندارم».

عرض کردیم: سواری که دیروز به شما برخورد، به یاد دارید؟

فرمود: «آری! قصد داشتم از او مطلبی بپرسم».

عرض کردیم: خبری را که او داشت برایتان آورده‌ایم، ما عوض شما اوضاع را از او جویا شدیم، وی مردی از قبیله اسد و از ماست، انسانی صاحب نظر و راستگو و

(۱). منطقه‌ای بر سر راه حاجیان کوفه بین ثعلبه و خزیمیه (معجم البلدان: ۳/ ۱۳۹).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۱۱

دارای فضل و خرد است، او اوضاع کوفه را چنین و چنان توصیف کرد.

حضرت کلمه استرجاع [إنا للّه و إنا إلیه راجعون] بر زبان جاری ساخت و چند بار فرمود: «خداوند آن دو را مشمول رحمت خویش گرداند».

عرض کردیم: شما را به خدا سوگند می‌دهیم به خاطر خود و خاندانت از این سفر منصرف شوید؛ زیرا شما در کوفه، یار و یاوری ندارید، بلکه از آن بیم داریم که بر ضد شما بشورند.

فرزندان عقیل که امام را همراهی می‌کردند با اعتراض گفتند: ما تا انتقام خود را از دشمن نگیریم دست بر نخواهیم داشت.

حسین علیه السّلام رو به ما کرد و فرمود: «لا خیر فی عیش بعد هؤلاء؛ پس از اینان زندگی ارزشی ندارد».

پی بردیم که حضرت مصمّم بر ادامه مسیر است. بدو عرضه داشتیم: خداوند خیر را به ارمغانتان آورد. آن بزرگوار در حق ما دعا کرد و یارانش به حضرت عرض کردند: به خدا سوگند! شما با مسلم تفاوت داری، اگر وارد کوفه شوی، مردم زودتر به تو خواهند پیوست «۱».

سیره‌نویسان آورده‌اند: هنگامی که امام حسین علیه السّلام وارد منطقه «زباله» «۲» شد، نامه‌ای را که از هواداران خود در کوفه به دست وی رسیده بود، خارج ساخت و به یاران خود فرمود:

«اما بعد: فقد أتانا خبر فظیع إنّه قتل مسلم و هانی و عبد اللّه بن یقطر و قد خذلنا شیعتنا، فمن أحبّ منکم الانصراف، فلینصرف لیس علیه منّا ذمام، فتفرّق الناس عنه یمینا و شمالا إلّا صفوته «۳»».

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۲؛ ارشاد: ۲/ ۷۳.

(۲). منزلگاهی در مسیر مکه به کوفه (معجم البلدان: ۳/ ۱۲۹).

(۳). ارشاد: ۲/ ۷۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۱۲

«اما بعد: هم اکنون خبر دردناکی دریافت نمودیم که مسلم و هانی و عبد اللّه یقطر به شهادت رسیده‌اند و شیعیانمان دست از یاری ما برداشته‌اند، هر یک از شما دوست دارد می‌تواند برگردد و ما بیعت خود را از آنان برداشته‌ایم. همه مردم به جز یاران خاص آن حضرت، به این سو و آن سو، پراکنده شدند».

برخی مورّخان نقل کرده‌اند: زمانی که امام حسین علیه السّلام در منطقه ثعلبیه بود، از جا «۱» برخاست و به سمت زنان رفت و دختر خردسال مسلم را مورد نوازش قرار داد و دست مبارک خویش را بر سر او می‌کشید، گویی دخترک احساسی در دل داشت، عرض کرد: این همان کاری است که پدرم انجام می‌داد.

امام حسین علیه السّلام فرمود: «دخترکم! من به جای پدرت»، این را فرمود و اشک از چشمانش جاری شد و زنان نیز به گریه افتادند.

سیره‌نگاران گفته‌اند: ابن زیاد پس از شهادت مسلم و هانی، سرهای مقدس آن‌ها را همراه هانی بن ابی حیّه وادعی و زبیر بن اروح «۲» تمیمی به دربار یزید فرستاد و مردم جنازه‌های آن بزرگواران را گرفته و در کنار دار الاماره جایی که امروزه زیارتگاه مردم است، به خاک سپردند و قبر هر کدام جدای از دیگری است.

من شعری را که سید باقر بن سید محمد هندی درباره آن حضرت سروده، بسیار می‌پسندم که در آن آمده:

سقتك دما يا بن عمّ الحسينمدامع شيعتك السافحةُ

و لا برحت هاطلات الدموعتحييك غاديةُ رائحةُ

لأنّك لم ترو من شربةثناياك فيها غدت طائحةُ

(۱). محلی در راه مکه.

(۲). ارشاد: ۲/ ۸۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۱۳ رموك من القصر اذ أوثقوكفهل سلمت فيك من جارحةُ

تجرّ بأسواقهم فى الحبال‌ألست اميرهم البارحةُ

أ تقضى و لم تبكك الباكيات‌أما لك فى المصر من نائحةُ

لئن تقض نحبا فكم فی زرودعليك العشيّةُ من صائحةُ يعنی: ای پسر عموی حسین! اشک‌های خونین شیعیانت که در حال ریختن است، تو را سیراب ساخت. اشک‌های فراوانی که جاری است، قبرهایتان را تحیّت می‌گوید. چرا که تو سیراب نگشتی و دندان‌هایت در ظرف آب قرار گرفت. آن‌گاه که تو را دست بسته از بلندی کاخ به زیر افکندند، آیا عضوی از اعضایت سالم باقی ماند. با ریسمان، تو را در بازارهایشان به زمین کشیدند، آیا تو تا دیروز سالارشان به شمار نمی‌آمدی؟. آیا زمانی که به شهادت رسیدی زنان بر تو گریه و زاری نکردند؟ در آن شهر فردی که برایت نوحه‌سرایی کند وجود نداشت؟. اگر به فیض شهادت نایل شدی، در منطقه «زرود» [همراه با حسین] چه اندازه برایت گریه کردند.

و خود در این باره سروده‌ام که:

نزفت دموعى ثمّ أسلمنى الجوى‌لقارعةُ ما كان فيها بمسلم

أجيل وجوه الفكر كيف تخاذلت‌بنو مضر الحمراء عن نصر مسلم

اما كان فى الأرباع «۱» شخص بمؤمن‌و ما كان فى الأحياء حىّ بمسلم يعنی: اشکم جاری شد و سپس حزن و اندوه مرا تسلیم حادثه‌ای نمود که در آن مسلمانی وجود نداشت. چهره‌های صاحب اندیشه را می‌نگرم که چگونه قریشیان از یاری مسلم دست برداشتند. آیا در قبایل چهارگانه کوفه فردی با ایمان وجود نداشت و یا میان زندگان یک تن مسلمان زنده نبود.

(۱). به قبایل چهارگانه، کوفه اطلاق می‌شود که عبارت بودند از: مدینه، کنده، مذحج و تمیم، قبیله ربیعه با کنده، اسد با مذحج، همدان با تمیم، هم پیمان بودند و سایر قبایل به این تیره‌ها می‌پیوستند، از این رو، گفته شده: قبایل چهارگانه کوفه و تیره‌های پنج‌گانه بصره.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۱۴

عبد اللّه بن مسلم بن عقیل بن أبی طالب رضوان اللّه علیهم

مادر وی رقیّه دختر امیر المؤمنین علیه السّلام و مادر رقیّه صهباء امّ حبیب دخت عبّاد بن ربیعهٔ بن یحیی العبد بن علقمهٔ بن تغلبی بوده است. گفته شده: صهباء از اسیران یمامه «۱» و به گفته‌ای: از اسرای عین التمر «۲» برای امیر المؤمنین علیه السّلام خریداری شده.

حضرت از صهباء دارای دو فرزند به نام‌های «عمر اطرف و رقیّه» گردید.

سروی گفته است: عبد اللّه بن مسلم به میدان رفت و بر سپاه دشمن حمله‌ور شد و این رجز را زمزمه می‌کرد:

الیوم ألقی مسلما و هو أبیو عصبهٔ بادوا علی دین النبیّ یعنی: امروز، با پدرم مسلم و گروهی که در راه دین پیامبر به شهادت رسیده‌اند، دیدار خواهم کرد.

وی هم چنان مبارزه کرد تا ۹۸ تن از سپاه دشمن را طی سه حمله به هلاکت رساند و سپس عمرو بن صبیح صدایی با پرتاب تیری «۳» وی را به شهادت رساند.

حمید بن مسلم گفته است: عمرو، با پرتاب تیری، عبد اللّه را که به سمت او می‌آمد، هدف قرار داد، خواست پیشانی او را نشانه رود، عبد اللّه دست خود را بر پیشانی نهاد تا از اصابت تیر به پیشانی خویش جلوگیری نماید ولی تیر دستش را به پیشانی دوخت، خواست آن را حرکت دهد نتوانست، تیر دیگری به سوی او

---

(۱). به گفته ابن منظور، ناحیه‌ای است معروف در شرق حجاز (ر. ک: لسان العرب: ۱۵/ ۴۵؛ مراصد الاطلاع: ۳/ ۱۴۸۳).

(۲). بنا به گفته حموی، منطقه‌ای است نزدیک شهر انبار در غرب کوفه (معجم البلدان: ۴/ ۱۹۹).

(۳). در مناقب: ۴/ ۱۰۵، قاتل وی عمرو بن صبیح و اسد بن مالک و در اخبار الطوال، عمرو بن صبح عنوان شده است. (ر. ک: ارشاد: ۲/ ۱۰۷). این عمرو، یکی از کسانی بود که برای اسب تاختن بر پیکر نازنین ابا عبد اللّه علیه السّلام داوطلب شده بود (ر. ک: لهوف سید بن طاوس: ۱۸۲).

پرتاب کرد و قلب مبارک وی را شکافت و عبد اللّه نقش بر زمین شد «۱».

آن گونه که ابو مخنف و مداینی و ابو الفرج گفته‌اند: بر خلاف گفته دیگران «۲»، شهادت عبد اللّه بعد از شهادت علی اکبر علیه السّلام رخ داده است.

محمد بن مسلم بن عقیل بن أبی طالب علیهم السّلام

مادرش کنیز بوده است. به گفته ابو جعفر: پس از شهادت عبد اللّه، فرزندان ابو طالب، دسته جمعی بر دشمن یورش بردند و حسین علیه السّلام بر آن‌ها بانگ زد و فرمود: «عموزاده‌ها! در مسیر شهادت، صبر و شکیبایی پیشه کنید».

محمد بن مسلم در جمع آنان توسط ابو مرهم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی به شهادت رسید «۳».

محمد بن ابو سعید بن عقیل بن أبی طالب علیهم السّلام

مادر محمد نیز کنیز بود. سیره‌نگاران از حمید بن مسلم ازدی نقل کرده‌اند که گفت: هنگامی که حسین علیه السّلام از اسب روی زمین قرار گرفت، نوجوانی وحشت زده از خیمه بیرون دوید و این سو و آن سو می‌نگریست، سواری از دشمن بر او حمله‌ور شد و وی را به شهادت رساند. پرسیدم آن نوجوان کیست؟ گفته شد:

«محمد بن ابو سعید».

هویّت سوار را جویا شد، گفتند: وی «لقیط بن ایاس جهنی» بوده است «۴».

هشام کلبی گفته است: هانی بن ثبیت حضرمی روایت کرده و گفته است: من از

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۴۳؛ مقاتل الطالبین: ۹۸؛ ارشاد: ۲/ ۱۰۷. دینوری، شهادت وی را بعد از شهادت علی اکبر علیه السّلام دانسته

(ر. ك: اخبار الطوال: ۲۵۷).

(۲). كامل: ۴/ ۷۴.

(۳). ر. ك: مقاتل الطالبين: ۹۷.

(۴). ر. ك: بحار الأنوار: ۴۵/ ۳۳.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۱۶

ناظران شهادت حسین علیه السّلام بودم. به خدا سوگند! من نفر دهم بودم که ایستاده بودم و همه بر اسب‌ها سوار شده بودند، شاهد بودم که اسب‌ها جولان دادند ولی پیش نرفتند، ناگهان نوجوانی از خاندان حسین که عمود خیمه‌ای در دست داشت و ردا و پیراهنی بر تن کرده بود، وحشت زده از خیمه بیرون آمد و به این سو و آن سو نگاه می‌کرد، گویی اکنون می‌بینم که هرگاه به اطراف می‌نگرد، گوشواره‌های مرواریدش به حرکت در می‌آیند، ناگهان مردی از سپاه دشمن به سرعت از راه رسید و به او نزدیک شد و از روی اسب خم شد و آهنگ آن نوجوان نمود و با شمشیر او را قطعه‌قطعه کرد.

هشام کلبی آورده: «هانی بن ثبیت حضرمی» این نوجوان را به شهادت رساند ولی به جهت شرم و حیا و بیم و ترس، خویش را پنهان می‌ساخت «۱».

عبد الرحمن بن عقیل بن ابی طالب علیهم السّلام

مادر وی کنیز بوده است. ابن شهر آشوب نقل کرده: عبد الرحمن پس از یاران حسین علیه السّلام در هجوم دسته جمعی خاندان ابو طالب در حالی که این رجز را می‌خواند، بر دشمن تاخت.

أبی عقیل فاعرفوا مکانی‌من هاشم و هاشم إخوانی یعنی: پدرم عقیل است، بنا بر این، جایگاه مرا بدانید، من از هاشمم و هاشمیان برادران من هستند.

وی به نبرد پرداخت و هفده تن از سپاه دشمن را به هلاکت رساند و سپس او را به محاصره در آوردند و «عثمان بن خالد بن اشیم جهنی و بشر بن حوط همدانی قابضی» که از تیره آنان بود، وی را به شهادت رساندند «۲».

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۳۲ (با تفاوتی اندک)؛ مقاتل الطالبین: ۱۸۸.

(۲). در مناقب: ۴/ ۱۰۶ بشر بن حوط همدانی وجود ندارد (ر. ك: ارشاد: ۲/ ۱۰۷؛ و مقاتل الطالبین: ۹۶).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۱۷

جعفر بن عقیل بن أبی طالب علیهم السّلام

مادر وی حوصاء دختر عمرو، معروف به ثغر بن عامر بن هصان بن کعب بن عبد بن ابو بکر بن کلاب عامری است. و مادر حوصاء، اوده دختر حنظلهٔ بن خالد بن کعب بن عبد بن ابو بکر یاد شده و مادر اوده، ریطه دختر عبد بن ابو بکر مذکور و مادر ریطه، ام البنین دخت معاویهٔ بن خالد بن ربیعهٔ بن عامر بن صعصعه و مادر امّ البنین، حمیده دختر عتبهٔ بن سمرهٔ بن عتبهٔ بن عامر است «۱».

به گفته سروی: وی به میدان کارزار شتافت، دلاورانه میان آن‌ها شمشیر گذاشت و این رجز را می‌خواند:

انا الغلام الأبطحی الطالبی‌من معشر فی هاشم من غالب

و نحن حقا سادهٔ الذوائب

یعنی: من آن جوانی‌ام که زاده مکه و ابو طالبم، از زمره فرزندان هاشم و غالبیم، به راستی ما از بزرگانیم و در حمایت از حسین

می‌جنگیم.

جعفر، پانزده تن از لشکریان دشمن را به هلاکت رساند و سپس به دست بشر بن حوط قاتل برادرش عبد الرحمن، به شهادت رسید «۲».

عبد اللّه بن یقطر حمیری

مادر او دایه امام حسین علیه السّلام به شمار می‌آمد، چنان که مادر قیس دایه امام حسین علیه السّلام تلقّی می‌شد، حسین علیه السّلام از این بانو شیر نخورده بود ولی بدین سبب که

---

(۱). ابو الفرج آورده: مادر جعفر بن عقیل بن ابو طالب، ام الثغر دختر عامر، دختر هصان عامری از قبیله کلاب است. طبق روایتی که از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین و حمید بن مسلم نقل کردیم، جعفر را عروة بن عبد اللّه خثعمی به شهادت رساند و گفته می‌شود: مادر او خوصاء دختر ثغر که نام او عمرو بن عامر بن هصان بن کعب بن عبد اللّه بن ابو بکر بن کلاب عامری است. (ر. ك: مقاتل الطالبین: ۹۷).

(۲). در مناقب: ۴/ ۱۰۵ «بشر بن سوط همدانی» آمده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۱۸

مادر عبد اللّه از حسین علیه السّلام نگاه‌داری کرده بود، همشیر آن حضرت خوانده می‌شد.

امّا لبابه مادر فضل بن عباس، مربّی امام حسین علیه السّلام بوده، او نیز حسین علیه السّلام را شیر نداده است. آنچه صحیح به نظر می‌رسد و در اخبار وارد شده این است که:

امام حسین علیه السّلام جز از مادرش فاطمه زهرا علیها السّلام و گاهی از انگشت مبارك رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم «۱» و بعضا از آب دهان آن حضرت، شیر ننوشیده است.

ابن حجر در «اصابه» می‌گوید: عبد اللّه، به دلیل این که همزاد حسین علیه السّلام بوده، صحابی به شمار می‌آید «۲».

بنا به نقل سیره‌نویسان: پس از آن که امام حسین علیه السّلام از مکه خارج شد، در پاسخ نامه مسلم که در آن خواستار تشریف فرمایی امام علیه السّلام شده و اتحاد مردم را به اطلاع آن حضرت رسانده بود، امام نامه‌ای به وسیله عبد اللّه، نزد مسلم فرستاد.

عبد اللّه، توسط حصین «۳» بن تمیم در قادسیه «۴» دستگیر شد، وی او را نزد عبید اللّه فرستاد، عبید اللّه ماجرای او را جویا شد، ولی او اطلاعاتی در اختیار وی قرار نداد، از این رو، گفت: بالای دار الاماره برو و دروغگو فرزند دروغگو [منظورش امام حسین علیه السّلام بود] را لعنت نما و سپس پایین بیا، تا درباره‌ات بیندیشم، وی بالای دار الاماره رفت، وقتی مشرف بر مردم شد، گفت: مردم! من فرستاده حسین پسر فاطمه دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به سوی شما هستم، بیایید و او را یاری کنید و در برابر پسر مرجانه و پسر سمیّه، فرومایه فرزند فرومایه، از حسین حمایت و پشتیبانی نمایید. عبید اللّه فرمان داد او را از بالای دار الاماره به زمین افکندند و

---

(۱). کافی: ۱/ ۴۶۵، حدیث ۴؛ بحار: ۴۴/ ۱۹۸ و ۲۳۳ ذیل حدیث ۱۷ به نقل از کامل الزیارات: ۵۷، حدیث ۴.

(۲). در اصابه: ۴/ ۵۹ «عبد اللّه بن یقظه» آمده که به نظر می‌رسد در چاپ‌های جدید اصابه، اشتباه ذکر شده است.

(۳). در ارشاد و اخبار الطوال، «حصین بن نمیر» آمده که در نبرد با علی علیه السّلام بیش از دیگران شدت عمل به خرج می‌داد. (کامل: ۲/ ۴۵۲).

(۴). شهری نزدیک کوفه از ناحیه دریا (معجم البلدان: ۴/ ۲۱۹).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۱۹

استخوان‌هایش درهم شکست و اندك رمقی در بدنش باقی مانده بود، که عبد الملك بن عمیر لخمی (قاضی و فقیه کوفه) وارد شد و با کاردی سر از بدن او جدا ساخت و زمانی که او را بر این کار مورد نکوهش قرار دادند، گفت: من خواستم او را راحت کنم «۱»!!.

گفته‌اند: وقتی خبر شهادت وی و مسلم و هانی در منطقه زباله «۲» به امام حسین علیه السّلام رسید، حضرت این خبر ناگوار را به اطلاع یاران خود رساند و فرمود:

«اما بعد: خبر ناگوار شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد اللّه بن یقطر «۳» را دریافت نمودیم و شیعیانمان از یاری ما دست برداشتند» تا آخر مطالبی «۴» که قبلا یادآور شدیم.

ابن قتیبه و ابن مسکویه گفته‌اند: آن‌گونه که خواهد آمد کسی که امام علیه السّلام توسط او نامه‌ای به مسلم فرستاد، قیس بن مسهّر بوده و حضرت، عبد اللّه بن یقطر را همراه مسلم اعزام نمود، مسلم علیه السّلام قبل از اینکه ماجرایی برای وی رخ دهد، وقتی ملاحظه کرد، مردم او را تنها گذاشته‌اند، عبد اللّه را نزد امام حسین علیه السّلام اعزام کرد تا قضیه‌ای را که اتفاق افتاده بود، به عرض آن حضرت برساند و در مسیر، توسط حصین بن تمیم دستگیر شد و به سرنوشتی که یادآور شدیم، دچار گشت.

سلیمان بن رزین، غلام حسین بن علی بن أبی طالب علیهما السّلام

سلیمان، یکی از غلامان امام حسین بود، زمانی که حضرت در مکه حضور داشت توسط وی نامه‌هایی به سران تیره‌های پنج‌گانه بصره فرستاد.

طبری می‌گوید: امام حسین علیه السّلام نامه‌هایی به یک مضمون به سران قبایل پنج‌گانه

---

(۱). ارشاد: ۲/ ۷۱؛ طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۳.

(۲). منزلگاهی در مسیر مکه از ناحیه کوفه (معجم البلدان: ۳/ ۱۲۹).

(۳). کامل ابن اثیر: ۴/ ۴۲ در طبری نیز چنین است: ۳/ ۳۰۳.

(۴). ارشاد: ۲/ ۷۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۲۰

بصره و بزرگانی چون مالك بن مسمع بکری، احنف بن قیس تمیمی، منذر بن جارود عبدی، مسعود بن عمرو ازدی، قیس بن هیثم و عمرو بن «۱» عبید اللّه بن معمّر، فرستاد که در آن‌ها آمده بود:

«اما بعد: فإنّ اللّه اصطفى محمدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم على خلقه و أكرمه بنبوّته و اختاره لرسالته، ثمّ قبضه اللّه اليه و قد نصح لعباده و بلّغ ما ارسل فيه. و كنّا اهله و اوليائه و اوصيائه ورثته و أحقّ الناس بمقامه فى الناس، فاستأثر علينا قومنا بذلك، فرضينا و كرهنا الفرقه، و أحببنا لكم العافيه، و نحن نعلم أنّا أحقّ بذلك الحق المستحقّ علينا ممّن تولّاه، و قد بعثت اليكم رسولى بهذا الكتاب و أنا ادعوكم إلى كتاب اللّه و سنّة نبيّه فإن السنّة قد اميتت، و إنّ البدعة قد احييت، فإن تسمعوا قولى و تطيعوا أمرى أهدكم سبيل الرشاد «۲»».

«خداوند محمد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را بر آفریدگانش برگزید و به تشرف نبوّت نایل گرداند و او را برای رسالت خویش گزینش نمود و پس از آن که بندگان خدا را پند و موعظه کرد، دستوراتی را که برایش فرستاده شده بود به مردم رساند، روح

مقدس او را قبض نمود. ما خاندان و اوصیا و وارثان آن حضرت و سزاوارترین مردم به جانشینی آن بزرگوار میان مردم به شمار می‌آمدیم، ولی مردم، دیگران را بر ما ترجیح دادند ولی به جهت پرهیز از تفرقه و پراکندگی و عافیت شما، بدان تن در دادیم و به خوبی می‌دانیم که ما از همه مردم به حقی که متعلّق به ماست، سزاوارتریم؛ فرستاده‌ام را با این نامه به سوی شما فرستادم و شما را به کتاب خدا و سنّت رسولش فرا می‌خوانم؛ زیرا سنّت، به نابودی گراییده و بدعت، پایدار گشته است، اگر سخنم را بپذیرید و اطاعتم نمایید شما را به راه راست رهنمون خواهم شد».

برخی، این ماجرا را پوشیده نگاه داشته و عذرتراشی نمودند و یا قول اطاعت و فرمانبرداری دادند، منذر بن جارود تصور کرد توطئه‌ای از ناحیه عبید اللّه در کار

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۸۰ (با تفاوتی اندک و حذف برخی کلمات).

(۲). همان.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۲۱

است؛ زیرا عبید اللّه داماد منذر و شوهر بحریّه دختر او به شمار می‌آمد. از این‌رو، در همان شبی که عبید اللّه تصمیم داشت بامدادان راهی کوفه شود، نامه و پیک را تسلیم عبید اللّه نمود، وقتی عبید اللّه نامه را خواند، سلیمان، پیک امام علیه السّلام را حاضر کرده و او را گردن زد و صبح همان روز بر فراز منبر رفت و مردم را تهدید نمود و سپس بصره را به قصد کوفه ترک کرد تا در ورود به آن شهر، بر حسین علیه السّلام پیشی گیرد.

اسلم بن عمرو، غلام حسین بن علی علیهما السّلام

وی، یکی از غلامان حسین بن علی علیه السّلام و کاتب دیوان و پدرش از نژاد ترک بود.

به گفته برخی سیره‌نویسان و ارباب مقاتل: او در حالی که این رجز را می‌خواند به میدان نبرد شتافت.

أميری حسـين و نعم الأميرسـرور فؤاد البشـير النذير یعنی: رهبرم حسـین است و چه نیک رهبری! او شادی و سـرور دل پیامبر بشـیر و نذیر است.

وی، آن قدر جنگید تا به فیض شـهادت نایل آمد. وقتی روی زمین قرار گرفته بود، حسـین علیه السّـلام بالین او آمد دید هنوز رمقی در بدن دارد و به حضـرت اشاره می‌کند، امام علیه السّلام سر او را در آغوش گرفت و گونه به گونه‌اش گذاشت، اسلم تبسمی کرد و عرضه داشت: من کجا و فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کجا که صورت به صورتم گذاشته است و سپس روحش به آسـمان‌ها پر کشید (رضوان اللّه علیه). سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ۱۲۱ قارب بن عبد الله دئلی غلام حسـین بن علی علیهما السلام ..... ص : ۱۲۱

قارب بن عبد اللّه دئلی غلام حسین بن علی علیهما السّلام

مادرش کنیز امام حسـین علیه السّـلام بود که عبـد اللّه دئلی وی را به ازدواج خویش در آورد و قارب از او متولـد شـد، او غلام امام حسـین علیه السّـلام تلقّی می‌شـد، همراه آن حضـرت از مدینه به مکه و سـپس به کربلا آمد و در نخستین حمله‌ای که ساعتی قبل از ظهر صورت گرفت، به فیض شهادت نایل شد.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۲۲

منجح بن سهم غلام حسن بن علی علیه السّلام

وی از غلامان امام حسن علیه السّلام بود، از مدینه در کنار فرزندان امام حسن علیه السّلام که امام حسین را همراهی می کردند، قرار داشت و سعادت، یار او شد و به درجه شهادت نایل آمد. آن گاه که دو سپاه در کربلا با هم درگیر شدند، وی قهرمانانه به نبرد پرداخت.

صاحب حدیقه الوردیّه می گوید: در آغاز جنگ، حسّان بن بکر حنظلی، به او یورش برد و وی را به شهادت رساند «۱».

سعد بن حارث غلام علی بن أبی طالب علیه السّلام

او، غلام علی علیه السّلام بود و سپس به غلامی حسن علیه السّلام و پس از او پذیرای غلامی حسین علیه السّلام شد. هنگامی که امام حسین علیه السّلام از مدینه به مکه و از آنجا رهسپار کربلا شد، سعد، آن حضرت را همراهی می کرد و در نخستین حمله به فیض شهادت نایل گشت و ابن شهر آشوب و دیگر تاریخ‌نگاران از او یاد کرده‌اند «۲».

نصر بن ابو نیزر، غلام علی بن أبی طالب علیه السّلام

ابو نیزر، از شاهزادگان غیر عرب و یا نوادگان نجاشی بود. مبرّد در کتاب خود کامل، وی را از فرزندان نجاشی دانسته است. او در کودکی به اسلام تمایل نشان داد، وی را خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آوردند و اسلام را پذیرفت و حضرت به

---

(۱). حدیقه الوردیه: ۱۲۱.

(۲). در مستدرکات علم الرجال: ۴/ ۲۷ آمده است که: سعد بن حارث خزاعی آزادشده امیر المؤمنین علیه السّلام و از یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و از نیروهای انتظامات همراه امیر المؤمنین علیه السّلام بوده است. وی از ناحیه آن حضرت، فرمانروای آذربایجان بود و پس از امام علی، در خدمت امام حسن و سپس در جوار امام حسین علیه السّلام به سر می‌برد و به همراه آن حضرت از مدینه به مکه و از آنجا به کربلا رفت و روز عاشورا در رکاب امام علیه السّلام شربت شهادت نوشید.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۲۳

تربیت و پرورش او همت گماشت و پس از رحلت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با فاطمه و فرزندان «۱» آنان به سر می‌برد.

برخی، وی را از شاهزادگان غیر عرب دانسته‌اند که به رسم هدیه به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اهدا شد و سپس با امیر المؤمنین علیه السّلام به سر می‌برد و در نخلستان‌های حضرت به کار اشتغال داشت.

به گفته مبرّد در کامل، حدیث معروفی که از امیر المؤمنین علیه السّلام در استخراج چشمه آب و وقف و نگاهداری آن رسیده، از ابو نیزر نقل شده است.

خلاصه روایت از زبان ابو نیزر؛ وی می گوید: من در مزرعه‌های ابو نیزر و بغیبغه، مشغول کار بودم که علی علیه السّلام نزدم آمد و به من فرمود: چیزی برای خوردن داری؟

عرض کردم: غذایی دارم که امیر المؤمنین آن را نمی‌پسندد، از کدوهای مزرعه، غذایی تهیه کرده و آن را با روغنی معمولی پخته‌ام، فرمود: همان را برایم بیاور.

حضرت بپاخاست به سمت جوی آبی که در آنجا بود، رفت و دستان مبارکش را شستشو داد و از آن غذا تناول فرمود و مجددا به

سوی جوی آب رفت و دستانش را با ماسه شست تا آن‌ها را تمیز کرد و سپس دستش را بر شکم خود روی لباس مالید و آن را خشک کرد و فرمود: کسی که به واسطه سیر کردن شکمش وارد دوزخ شود خدا او را از رحمت خویش دور می‌سازد و سپس کلنگ را به دست گرفت و داخل قنات رفت و مشغول حفر آن شد و آب به کندی خارج می‌شد، حضرت از کانال قنات بیرون آمد و عرق پیشانی‌اش را با انگشتان مبارکش پاک کرد و دوباره نفس زنان به حفر قنات پرداخت، این بار، آب به سان گردن شتر، جریان یافت، حضرت فورا بیرون آمد و فرمود: خدا را گواه می‌گیرم که این قنات، صدقه به شمار می‌آید و سپس نوشت:

«هذا ما تصدّق به عبد اللّه علیّ امیر المؤمنین، تصدّق بالضّیعتین علی فقراء

---

(۱). کامل: ۳/ ۲۰۷؛ معجم البلدان: ۴/ ۱۷۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۲۴

المدینهٔ، إلّا أن یحتاج الیهما الحسنان، فهما طلق لهما دون غیرهما «۱»».

«این‌ها صدقه بنده خدا، علیّ امیر المؤمنین است که هر دو مزرعه را وقف مستمندان مدینه نمود، مگر این که [فرزندانم] حسن و حسین بدان‌ها نیازمند شوند که در این صورت، ملک خالص آنان است و دیگران در آن حقی ندارند».

آن چه بیان شد، خلاصه ماجرا بود.

نصر یاد شده، فرزند ابو نیزر، پس از شهادت علی و حسن علیهما السّلام، به امام حسین علیه السّلام پیوست و سپس در کنار آن حضرت از مدینه به مکه و از آنجا راهی کربلا گردید و در آن سرزمین، فرشته شهادت را در آغوش کشید، وی فردی دلاور و شجاع بود، نخست اسب او را پی کردند و سپس در نخستین حمله به شهادت رسید. رضوان اللّه علیه.

حارث بن نبهان، غلام حمزهٔ بن عبد المطلب علیهما السّلام

نبهان، غلام آزادشده حضرت حمزه علیه السّلام و فردی شجاع و جنگاور بود. صاحب کتاب حدیقهٔ الوردیه می‌گوید: حارث پسر نبهان، پس از خدمتگزاری علی بن أبی طالب و امام حسن علیهما السّلام، به امام حسین علیه السّلام پیوست و با آن بزرگوار به کربلا آمد و در نخستین حمله، به درجه رفیع شهادت رسید «۲».

شهدایی را که نام بردیم، نوزده تن از خاندان ابو طالب؛ یعنی حسین علیه السّلام و کودک شیرخوار حضرت به اضافه هفده تن دیگر و هشت تن از غلامان آزاد شده؛ یعنی عبد اللّه بن یقطر، به اضافه هفت تن دیگر که در کربلا، کوفه و بصره به شهادت رسیدند و شهادت آن‌ها مورد تأیید این جانب است، جمعی از تاریخ‌نگاران، افراد دیگری را نیز یادآور شده‌اند، که من به صحت شهادت آنان اعتقاد ندارم، البته گروهی دیگر از این غلامان وجود داشته‌اند که کسی به نام آن‌ها اشاره‌ای نکرده و تعدادشان را مشخص ننموده‌اند.

---

(۱). کامل: ۳/ ۲۰۷- ۲۰۸.

(۲). حدیقه الوردیه: ۱۲۱.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۲۵

بخش دوّم: شهدای بنی اسد و بردگان

انس بن حارث بن نبیه بن کاهل بن عمرو بن صعب بن اسد بن خزیمه

وی از صحابه بزرگی به شمار می‌آمد که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را دیده و سخنان حضرت را شنیده بود. جمع زیادی از علمای شیعه و سنّی، حدیثی را که وی از پیامبر شنیده و روایت کرده، به نقل از او آورده‌اند که می گوید: از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که حسین بن علی را در آغوش داشت، شنیدم می‌فرمود:

«إنّ ابنی هذا یقتل بأرض من أرض العراق ألا فمن شهده فلینصره».

«این فرزندم [حسین علیه السّلام] در منطقه‌ای از سرزمین عراق به شهادت می‌رسد، آگاه باشید! هر کس او را درک کند، باید به یاریش بشتابد».

این روایت را جزری در «اسد الغابه» «۱» و ابن حجر در «اصابه» «۲» نقل کرده و دیگران «۳» نیز آن را یادآور شده‌اند.

انس، زمانی که حسین علیه السّلام را در کربلا مشاهده کرد، به یاری او شتافت و در کنار آن بزرگوار، پیکار نمود و در رکاب وی به شهادت رسید.

---

(۱). تیره‌ای از بنی اسد بن خزیمه.

(۲). اسد الغابه: ۱/ ۱۲۳.

(۳). اصابهٔ: ۱/ ۶۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۲۶

جزری، وی را در شمار کوفیان دانسته است، او هنگام فرود آمدن حضرت در سرزمین کربلا، به اتفاق جمعی که سعادت نصیبشان گشته بود، شبانه با امام علیه السّلام دیدار کرد «۱».

سیره‌نویسان گفته‌اند: آن گاه که نوبت به انس رسید، از امام حسین علیه السّلام رخصت نبرد خواست، حضرت بدو اجازه داد، آن پیر سالخورده در حالی که این رجز را می‌خواند در برابر دشمن قرار گرفت:

قد علمت کاهلها «۲» و دودان «۳»و الخندفیون و قیس عیلان

بأنّ قومی آفهٔ للأقران

یعنی: تیره‌های کاهل و دودان و فرزندان خندف و قیس و عیلان، آگاهی دارند که قوم من به هنگام نبرد، دشمن جان پهلوانند.

سپس به مبارزه پرداخت، تا به فیض شهادت نایل شد. رضوان اللّه علیه.

کمیت اسدی درباره او و حبیب گفته است:

سوی عصبهٔ فیهم حبیب معفّرقضی نحبه و الکاهلی مرمّل «۴» یعنی: به جز گروهی که حبیب میان آنان به خاک و خون غلتید، کاهلی که آغشته به خون خویش بود به شهادت رسید.

حبیب بن مظهّر

او، حبیب بن مظهّر بن رئاب بن اشتر بن جخوان بن فقعس بن طریف بن عمرو بن قیس بن حارث بن ثعلبهٔ بن دودان بن أسد، أبو القاسم اسدی، فقعسی است.

وی یکی از صحابه به شمار می‌آید و پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مشاهده کرده و ابن کلبی

---

(۱). اسد الغابهٔ: ۱/ ۱۲۳.

(۲). تیره‌هایی از بنی اسد بن خزیمه.

(۳). تیره‌هایی از بنی اسد بن خزیمه.

(۴). بحار: ۴۵/ ۲۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۲۷

این موضوع را یادآور شده است «۱». حبیب پسر عموی ربیعهٔ بن حوط بن رئاب، با کنیه «ابو ثور» است که شاعری دلاور بوده است. سیره‌نویسان گفته‌اند: حبیب در کوفه رحل اقامت گزید و در کلیه جنگ‌ها در کنار علی علیه السّلام به مبارزه پرداخت و از یاران خاص و از حاملان علم و دانش آن حضرت تلقی می‌شد.

کشّی از فضیل بن زبیر «۲» روایت کرده که گفت: میثم تمّار بر اسب خود سوار و در حرکت بود که حبیب بن مظاهر اسدی در محل اجتماع بنی اسد به او برخورد، هر دو با یکدیگر به گفتگو پرداختند به گونه‌ای که اسبانشان هم گردن شده بودند.

حبیب گفت: گویی پیرمردی را با سر کم مو و شکمی بر آمده می‌بینم که در منطقه دار الرزق، خربزه می‌فروشد و به جرم دوستی اهل بیت پیامبرش به دار آویخته شده و بر چوبه آن شکمش شکافته می‌شود [منظورش میثم تمار بود].

سپس میثم اظهار داشت: من نیز مردی را سرخ‌فام با دو گیسوی بافته شده مشاهده می‌کنم که برای یاری فرزند دختر پیامبرش قیام می‌کند و به شهادت می‌رسد و سرش را در کوفه می‌گردانند. پس از این گفتگو از یکدیگر جدا شدند.

مردم حاضر در اجتماع گفتند: ما دروغگوتر از این دو ندیده بودیم، فضیل بن زبیر می‌گوید: هنوز اجتماع به هم نخورده بود که رشید هجری وارد شد، آن دو را خواست، به او گفتند: آنان همین جا بودند و لحظه‌ای پیش از یکدیگر جدا شدند و ما شنیدیم آن دو چنین و چنان می‌گفتند. رشید گفت: خداوند میثم را مشمول رحمت خویش گرداند، فراموش کرد این جمله را درباره حبیب بگوید به جایزه کسی که سر او را بیاورد، یکصد درهم افزوده می‌شود و سپس بازگشت.

---

(۱). جمهرهٔ النسب: ۱/ ۲۴۱.

(۲). شیخ طوسی او را از یاران امام باقر قلمداد کرده است (رجال: ۱۴۳، شماره ۱۵۴۶ و ۲۶۹ شماره ۳۸۷۵).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۲۸

مردم به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند! این یکی از آن دو، دروغگوتر است.

فضیل می‌گوید: دیری نگذشت که دیدیم میثم تمّار در کنار خانه عمرو بن حریث به دار آویخته شد و سر حبیب را که در رکاب حسین علیه السّلام به شهادت رسیده بود به کوفه آوردند و بدین ترتیب، ما هر چه را آن دو گفته بودند، مشاهده کرده «۱» و با چشم خود دیدیم.

سیره‌نویسان آورده‌اند: حبیب از جمله افرادی بود که به حسین علیه السّلام نامه نوشته بودند «۲».

گفته‌اند: وقتی مسلم بن عقیل به کوفه رسید و به خانه مختار وارد شد و شیعیان نزد وی آمد و شد داشتند «۳»، گروهی از سخنوران و قبل از همه «عابس شاکری» میان آن‌ها بپاخاسته و به ایراد سخن پرداخت و حبیب او را ستود و بپاخاست و سخن عابس که پایان یافت به وی گفت: خداوند تو را مشمول رحمت خویش قرار دهد، آن چه را در دل داشتی با سخنانی کوتاه عنوان کردی، به خدایی که معبودی جز او نیست، من نیز با تو هم عقیده‌ام.

نقل کرده‌اند: حبیب و مسلم بن عوسجه در کوفه برای امام حسین علیه السّلام بیعت می‌گرفتند تا این که عبید اللّه بن زیاد وارد کوفه شد و مردم آن سامان را از اطراف مسلم پراکنده ساخت و یاران مسلم گریختند، حبیب و مسلم توسط قبایل خود، مخفیانه در جایی نگاهداری شدند و زمانی که امام علیه السّلام وارد کربلا شد به طور نهانی از کوفه بیرون رفتند، شب‌ها حرکت می‌کردند و روزها پنهان می‌شدند تا خود را به امام حسین علیه السّلام رساندند.

به روایت ابن أبی طالب: هنگامی که حبیب به امام حسین علیه السّلام رسید و یاران اندک

---

(۱). رجال کشی: ۷۸ شماره ۱۳۳؛ منتهی المقال فی احوال الرجال: ۲/ ۳۲۸.

(۲). ارشاد: ۲/ ۳۷؛ کامل: ۴/ ۲۰.

(۳). ارشاد: ۲/ ۴۱؛ لهوف: ۱۰۸؛ کامل: ۴/ ۲۲؛ اخبار الطوال: ۲۳۱ در مقاتل الطالبین آمده است که مسلم به خانه «هانی بن عروه مرادی» وارد شد.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۲۹

او و دشمنان فراوان وی را مشاهده کرد، به امام علیه السّلام عرضه داشت: در این نزدیکی قبیله‌ای از بنی اسد وجود دارد، اگر اجازه فرمایی نزد آنان بروم و آن‌ها را به یاری شما فراخوانم، شاید خداوند آنان را به راه راست رهنمون شود و به واسطه آنان، دشمن را از شما دفع نماید.

امام علیه السّلام بدو اجازه داد. حبیب نزد آنان رهسپار شد تا به آن‌ها رسید. در محل اجتماع آنان حضور یافت و نشست و آن‌ها را پند و موعظه نمود و در سخنان خویش اظهار داشت: ای بنی اسد! بهترین ارمغانی را که پیشوای قومی به مردم عطا می‌کند نزدتان آورده‌ام، اکنون حسین بن علی امیر المؤمنین و پسر فاطمه دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با جمعی از مؤمنین در نزدیکی شما فرود آمده است. دشمنانش وی را در محاصره قرار داده تا او را به قتل برسانند. نزد شما آمده‌ام تا از او حمایت و پشتیبانی کنید و حرمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را حفظ نمایید، به خدا سوگند! اگر او را یاری کنید، خداوند سربلندی دنیا و آخرت را به شما عنایت خواهد کرد و از آنجا که شما قبیله من و برادرانم و نزدیک‌ترین افراد من به شمار می‌آیید، خواستم این افتخار نصیب شما بشود.

عبد اللّه بن بشیر اسدی بپاخاست و گفت: ای ابو القاسم! خداوند به تو پاداش خیر عنایت فرماید، به خدا سوگند! ارمغانی را که تو برایمان آورده‌ای، بر هر چیز دوست‌داشتنی، ترجیح می‌دهیم و من نخستین کسی هستم که به ندایت پاسخ مثبت می‌دهم. جمع دیگری نیز مانند عبد اللّه بن بشیر پاسخ داده و بپاخاستند و به اتفاق حبیب به راه افتادند.

یکی از جمع آنان، نهانی خود را به ابن سعد رساند و او را در جریان امر قرار داد.

وی ازرق را به فرماندهی پانصد سوار به سوی آنان گسیل داشت که شب هنگام به آنان رسید و از حرکت آن‌ها جلوگیری کرد، ولی آنان اعتنایی نکردند، با سپاه دشمن به نبرد پرداختند ولی چون توان مقاومت در برابر آن‌ها را در خود ندیدند، در

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۳۰

تاریکی شب به منازل خویش بازگشتند و حبیب نزد حسین علیه السّلام بازگشت و ماجرا را به عرض وی رساند.

حضرت فرمود: وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ* «۱»؛ «هر چه را خدا خواهد، انجام پذیرفتنی است نه آن چه آنان بخواهند و لا حول و لا قوة إلّا باللّه «۲»».

طبری آورده است: وقتی عمر سعد، کثیر بن عبد اللّه شعبی را به سوی حسین علیه السّلام اعزام کرد، ابو ثمامه صائدی او را شناخت و برگرداند، پس از او قرّة بن قیس حنظلی «۳» را فرستاد، زمانی که امام علیه السّلام دید وی به پیش می‌آید، فرمود: آیا این شخص را می‌شناسید؟ حبیب عرض کرد: آری! این شخص مردی تمیمی از تیره حنظله و پسر خواهر ماست، من او را فردی با تدبیر می‌شناختم و تصور نمی‌کردم او را در این گیرودار مشاهده کنم.

راوی می‌گوید: او وارد شد و بر حسین علیه السّلام سلام کرد و نامه عمر سعد را به وی رساند. امام علیه السّلام پاسخ آن را مرقوم فرمود. به گفته راوی: حبیب به او گفت: وای بر تو ای قرّه! کجا بازمی‌گردی؟ به سوی ستم‌پیشگان؟ به یاری این مرد بشتاب که

خداوند به واسطه پدران بزرگوارش ما و شما را عزّت و سربلندی بخشیده است.

قرّه به او گفت: پاسخ نامه را نزد فرستنده آن می‌برم و سپس تصمیم می گیرم «۴».

همچنین طبری نقل کرده: هنگامی که سپاه دشمن برای نبرد با حسین علیه السّلام به حرکت در آمد، عباس علیه السّلام به امام عرض کرد: برادر! دشمن به شما نزدیک می‌شود. فرمود: نزد آنان برو و بپرس چه تصمیمی دارند؟

عباس علیه السّلام و جمعی از یارانش از جمله حبیب بن مظهّر و زهیر بن قین سوار بر مرکب شده و نزد آن‌ها شتافتند. عباس علیه السّلام مطلبی را که امام فرموده بود از آنان

---

(۱). انسان/ ۲۹.

(۲). تسلیة المجالس: ۲/ ۲۶۰- ۲۶۱؛ بحار: ۴۴/ ۳۸۶، باب ۳۷.

(۳). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۱.

(۴). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۴.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۳۱

پرسید، در پاسخ گفتند: از امیر فرمان رسیده که یا به اطاعتش درآیید و یا مهیای جنگ باشید. عباس علیه السّلام بدانان فرمود: شتاب نکنید تا ابا عبد اللّه علیه السّلام را در جریان قرار داده و نزد شما برگردم. عباس خدمت برادر رسید و یارانش همان جا توقف کردند.

حبیب خطاب به سپاهیان دشمن گفت: مردم! به خدا سوگند! روز قیامت بدترین مردم نزد خدا، کسانی‌اند که به پیشگاه او وارد شوند در حالی که فرزندان و عترت و اهل بیت پیامبر خود و نیایش گران این شهر و شب‌زنده‌دارانی که خدا را فراوان یاد می کنند به شهادت رسانده‌اند.

عزرة بن قیس به او پاسخ داد: تو هر چه توانستی خود را پیراستی «۱» و پاسخی که زهیر به عزره داد خواهد آمد.

ابو مخنف روایت کرده: هنگامی که حسین علیه السّلام با ایراد خطبه، مردم را موعظه می کرد و می‌فرمود: «اما بعد: فانسبونی من أنا و انظروا ...»، شمر بن ذی الجوشن سخن حضرت را قطع کرد و گفت: اگر او بداند چه می گوید، خدا را بر یک حرف پرستش می کند.

حبیب در پاسخ وی گفت: گواهی می‌دهم که تو خدا را به هفتاد حرف می‌پرستی و سخنان امام را درک نمی کنی، خداوند بر دلت مهر زده و سپس امام علیه السّلام خطبه‌اش را از سر گرفت «۲».

طبری و دیگران نقل کرده‌اند که حبیب، جناح چپ سپاه امام حسین علیه السّلام و زهیر، جناح راست آن را بر عهده داشت و به دعوت مبارزطلبان، به سرعت پاسخ مثبت می‌داد، سالم برده زیاد و یسار برده فرزندش عبید اللّه، دو مبارز خواستند و یسار جلوتر از سالم در حرکت بود، حبیب و بریر، به سوی او شتافتند، امام حسین علیه السّلام بدانان دستور نشستن داد و عبد اللّه بن عمیر کلبی بپاخاست و حضرت

---

(۱). همان.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۹ (با اندک تفاوتی در نقل)؛ ارشاد: ۲/ ۹۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۳۲

بدو رخصت داد که به بیان ماجرای آن خواهیم پرداخت.

گفته‌اند: وقتی مسلم بن عوسجه روی زمین افتاد، امام حسین علیه السّلام به اتفاق حبیب، بالین او آمدند.

حبیب گفت: مسلم! شهادت تو بر من دشوار است، تو را به بهشت مژده می‌دهم. مسلم با صدایی آرام در پاسخ حبیب گفت: خداوند تو را مژده خیر دهد.

حبیب در پاسخ مسلم گفت: اگر نمی‌دانستم که در پی تو خواهم آمد و ساعتی دیگر به تو ملحق خواهم شد، دوست داشتم به کلیه وصیّت‌هایت در اموری که مربوط به دین و خویشاوندان، برایت ارزش و اهمیّت دارد، آن گونه که در شأن تو است، عمل نمایم.

مسلم به حبیب گفت: به تو سفارش می‌کنم از این مرد [و اشاره به امام حسین علیه السّلام کرد] دست برنداری و در رکابش جان نثاری کنی.

حبیب گفت: به خدای کعبه سوگند! همین گونه عمل خواهم کرد «۱».

گفته‌اند: وقتی حسین علیه السّلام برای ادای نماز ظهر از آنان مهلت خواست، حصین بن تمیم به آن حضرت گفت: نمازت پذیرفته نیست! حبیب در پاسخ او گفت:

خیال کردی نماز خاندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پذیرفته نیست و از تو الاغ پذیرفته است! حصین بر او حمله کرد و حبیب نیز بر او حمله‌ور شد، حبیب با شمشیر به صورت اسب حصین کوبید و اسب بر سر سم بلند شد و او بر زمین افتاد، یارانش حمله کرده و او را از چنگ حبیب نجات دادند «۲».

اقسم لو کنّا لکم أعداداأو شطرکم ولّیتم أکتادا

یا شرّ قوم حسبا و أدا

یعنی: ای بدترین و پست‌ترین مردم! سوگند می‌خورم اگر تعداد ما به اندازه شما و یا نیمی

---

(۱). ارشاد: ۲/ ۱۰۳؛ لهوف: ۱۶۲؛ کامل: ۴/ ۶۸.

(۲). کامل: ۴/ ۷۰.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۳۳

از شما بود، پا به فرار می‌گذاشتید.

سپس با سپاه دشمن به نبرد پرداخت و با شمشیر بر آن‌ها حمله می‌برد و می‌گفت:

أنا حبیب و ابی مظهّرفارس هیجاء و حرب تسعر

أنتم أعدّ عدّهٔ و أکثرو نحن أوفی منکم و أصبر

و نحن أعلی حجّهٔ و أظهرحقا و أتقی منکم و أعذر یعنی: من حبیبم و پدرم مظهّر است، جنگاور میدان کارزار و آتش شعله‌ور نبردم. تعداد شما بیشتر و بالاتر است، ولی ما در راه حق از شما وفادارتر و بردبارتریم. حجت‌مان برتر و آشکارتر است، در حقیقت از شما باتقواتر و پذیرفته‌تریم.

همواره این اشعار را زمزمه می‌کرد تا تعداد زیادی از دشمن را به هلاکت رساند.

در این اثنا، «بدیل بن صریم عقفانی» «۱»، با شمشیر بر او ضربتی وارد ساخت و فرد دیگری از تیره بنی تمیم با نیزه بر او زد، از اسب به زیر افتاد، خواست بپاخیزد که «حصین بن تمیم» شمشیری بر سر او فرود آورد، حبیب نقش بر زمین شد. تمیمی بالین او آمد و سر مقدسش را از بدن جدا ساخت، حصین بدو گفت: من در کشتن او با تو شریک بودم، دیگری گفت: به خدا سوگند! غیر از من کسی او را نکشت.

حصین گفت: سر حبیب را به من بده تا آن را بر گردن اسبم بیاویزم و مردم آن را ببینند و بدانند من در کشتن وی با تو شریک

بوده‌ام و سپس آن را بگیر و نزد عبید اللّه ببر، من نیازی به جایزه‌ای که عوض کشتن او به تو می‌دهد ندارم! مرد تمیمی نپذیرفت، طرفداران دو طرف، میان آن دو سازش ایجاد کردند و مرد تمیمی سر حبیب را به حصین داد، وی سر را به گردن اسب خود آویخت و در اردوگاه گرداند و سپس آن را به مرد تمیمی داد، او سر را گرفت و به سینه اسب خویش آویزان نمود و سپس آن را به دار الاماره نزد ابن زیاد برد.

---

(۱). منسوب به تیره‌ای از قبیله خزاعه.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۳۴

قاسم فرزند حبیب- که نوجوانی تازه بالغ بود- چشمش به سر پدر افتاد، همراه سوار به راه افتاد و لحظه‌ای از او جدا نشد، هرگاه وارد دار الاماره می‌شد و هر زمان بیرون می‌رفت وی نیز با او بیرون می‌رفت. مرد تمیمی به او مشکوک شد و گفت پسرکم! مرا تعقیب می‌کنی؟

گفت: خیر.

گفت: آری، تعقیبم می‌کنی، بگو ببینم چرا در تعقیب من هستی؟

گفت: این سر پدر من است، آیا آن را به من می‌دهی تا دفن کنم؟

گفت: پسرکم! امیر به دفن آن رضایت نمی‌دهد و من می‌خواهم در برابر کشتن پدرت، پاداش مناسبی از او دریافت کنم.

قاسم گفت: ولی خداوند بدترین پاداش را بر این کار نصیب تو خواهد ساخت؛ چرا که تو فردی بهتر از خودت را به قتل رساندی و سپس گریست و از او جدا شد.

قاسم صبر کرد تا به سن کمال رسید و تصمیمی جز جستن ردّ پای قاتل پدرش نداشت تا از او نشانی بیابد و عوض پدر، او را بکشد.

وی در دوران فرمانروایی مصعب بن زبیر که به «باجمیرا» «۱» لشکر کشید، به سپاهیان او پیوست، قاتل پدرش در خیمه مخصوص خود آرمیده بود و قاسم در پی او و یافتن نشانی از او بود، در خیمه‌اش بر او وارد شد و وی را در خواب قیلوله یافت، با شمشیر ضربتی بر او نواخت و وی را به هلاکت رساند و دلش آرام گرفت «۲».

ابو مخنف روایت کرده: شهادت حبیب بن مظهّر، امام حسین علیه السّلام را درهم

---

(۱). محلی است در سرزمین موصل که مصعب بن زبیر در زمان اختلاف خود با عبد الملك مروان بر سر خلافت، در سر راه خود به شام در این منطقه اردو زد.

(۲). کامل: ۴/ ۷۱.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۳۵

شکست و فرمود: «عند اللّه أحتسب نفسی و حماة أصحابی» «۱».

«خود و یاران مدافع خویش را نزد خدا ذخیره می‌نهم».

خود در این باره سروده‌ای دارم:

إن یهدّ الحسین قتل حبیبفلقد هدّ قتله کلّ رکن

بطل قد لقی جبال الأعادیمن حدید فردّها کالعهن

لا یبالی با لجمع حیث توخّیفهو ینصبّ کانصباب المزن

أخذ الثأر قبل ان يقتلوه‌سلفا من منيةٔ دون منّ

قتلوا منه للحسين حبيباجامعا فی فعاله كلّ حسن يعنی: اگر شهادت حبيب، حسين را درهم شكست، در حقيقت همه اركان را در هم شكست.

دلاور مردی كه در برابر كوه‌های آهنينی از دشمن قرار گرفت و آن‌ها را مانند پشم زده شده، متلاشی كرد. هرگاه اراده می‌كرد، از رؤيايی با جمعيّت پروايی نداشت و مانند باران بر سرشان فرود می‌آمد. قبل از اين كه به شهادت برسد، انتقام خويش را گرفت و بی‌منّت به آرزويش دست يافت. با كشتن حبيب، دوستی از دوستان حسين را كه دارای همه خوبی‌ها بود، به شهادت رساندند.

مسلم بن عوسجه اسدی «۲»

وی، ابو حجل، مسلم بن عوسجهٔ بن سعد بن ثعلبهٔ بن دودان بن اسد بن خزيمه و شخصيتی بزرگوار، برجسته، نيايش‌گر و زاهد بوده است.

ابن سعد در طبقات خود آورده است «۳»: مسلم بن عوسجه از جمله اصحابی

---

(۱). طبری، تاريخ: ۳/ ۳۲۷؛ كامل: ۴/ ۷۱.

(۲). شيخ طوسی او را در زمره ياران امام حسين عليه السّلام دانسته است (ر. ك: شيخ طوسی، رجال، ص ۱۰۵).

(۳). جزری در اسد الغابه: ۴/ ۲۶۴ و ابن حجر در اصابه: ۶/ ۹۶، شماره ۷۹۷۸، وی را «مسلم بن عوسجه»

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۳۶

بوده كه رسول خدا صلّی اللّه عليه و آله و سلّم را مشاهده نموده و شعبی از او روايت نقل كرده است.

وی دلاور مردی شجاع به شمار می‌آمده كه در نبردها و فتوحات اسلامی از او ياد شده است و سخن شبث در اين زمينه خواهد آمد.

به گفته سيره‌نگاران: مسلم بن عوسجه از جمله افرادی بود كه به حسين عليه السّلام نامه نوشت و بدان وفا كرد و آن‌گاه كه مسلم بن عقيل وارد كوفه شد، برای ابا عبد اللّه عليه السّلام از مردم بيعت گرفت.

مورّخان گفته‌اند: هنگامی كه عبيد اللّه بن زياد وارد كوفه شد و مسلم بن عقيل از جريان اطلاع حاصل كرد، مهيای جنگ با عبيد اللّه شد، از اين رو، پرچمی را برای «مسلم بن عوسجه» بست و او را بر تيره‌های مذحج و اسد و «ابو ثمامه» را بر تيره‌های تميم و همدان و «عبيد اللّه بن عمرو بن عزيز كندی» را بر تيره‌های كنده و ربيعه و «عباس بن جعده جدلی» را بر تيره مدينه گماشت و به سوی عبيد اللّه زياد به حركت در آمده و او را در دار الاماره به محاصره در آوردند. عبيد اللّه دست به پراكنده كردن مردم زد تا از ياری مسلم دست بردارند، مسلم از خانه مختار كه در آن اقامت داشت خارج شد و همان گونه كه قبلا يادآور شديم به خانه هانی بن عروه كه شريك بن اعور در آن حضور داشت، رفت.

عبيد اللّه سعی داشت از محل اقامت مسلم اطلاع حاصل كند، از اين رو، معقل غلام خويش را با سه هزار درهم مأموريت داد تا به وسيله آن‌ها محل اقامت مسلم را بيابد، معقل وارد مسجد شد و نزد مسلم بن عوسجه رفت، ديد در گوشه‌ای از مسجد مشغول نماز است، منتظر ماند تا وی از نمازش فراغت يافت. بر او سلام كرد و سپس گفت: ای بنده خدا! من مردی شامی و از غلامان ذی كلاع هستم و خداوند با محبّت و دوستی اين خانواده [اهل بيت عليهم السّلام] و علاقه‌مندی به دوستان آن‌ها بر من منّت نهاده است، اكنون اين سه هزار درهم را در اختيار دارم و می‌خواهم با مردی از اين خانواده كه شنيده‌ام وارد كوفه شده تا برای پسر رسول خدا صلّی اللّه عليه و آله و سلّم بيعت

ذکر کرده‌اند.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۳۷

بگیرد، دیدار کرده و این پول‌ها را به وی تقدیم کنم، ولی هیچ کس مرا به محل اقامت وی راهنمایی نکرده، لحظاتی قبل در مسجد نشسته بودم که از چند تن شنیدم می‌گویند: این مرد از وضعیت این خانواده اطلاع دارد، از این رو، خدمت شما رسیدم تا این پول‌ها را از من بستانی و مرا به آقای خود راهنمایی کنی تا با او بیعت کنم و اگر دوست داشته باشی می‌توانی قبل از دیدار با او از من برایش بیعت بگیری.

مسلم بن عوسجه گفت: خدا را بر دیدار شما با خود سپاس می‌گویم و این دیدار مرا شادمان ساخت که تو به آن چه دوست داری، دست یابی و خداوند به واسطه تو اهل بیت پیامبرش را یاری فرماید. ولی از این که قبل از انتشار این خبر به ارتباط من با این قضیه پی بردی، به جهت بیم از این ستمکار و قدرتش، برایم نگران‌کننده است و آنگاه قبل از جدا شدن وی، از او بیعت گرفت و بدو سوگندهای بزرگی داد که خیرخواهانه عمل کند و ماجرا را پوشیده نگاه دارد تا آنچه را دوست دارد به وی ارائه کند و سپس به آن مرد گفت: چند روزی نزد من آمد و شد نما، تا برایت اجازه ورود بگیرم، مرد نیز چنین کرد و مسلم بن عوسجه برایش وقت ملاقات گرفت و داخل شد و بدین گونه، عبید اللّه را به محل اقامت مسلم بن عقیل راهنمایی کرد و این حادثه پس از رحلت «شریک بن اعور» رخ داد «۱».

نقل کرده‌اند: پس از آن که مسلم بن عقیل و هانی دستگیر شده و به شهادت رسیدند، مسلم بن عوسجه مدتی در پنهان به سر می‌برد و سپس با خانواده‌اش از کوفه فرار کرد و در کربلا خود را به امام حسین علیه السّلام رساند و جان خویش را نثار مقدمش کرد.

ابو مخنف از ضحّاک بن عبد اللّه همدانی مشرقی روایت کرده: حسین علیه السّلام برای یاران خویش به ایراد سخن پرداخت و در خطابه خود فرمود:

---

(۱). ر. ك: اخبار الطوال: ۲۳۵؛ کامل: ۴/ ۲۵؛ ارشاد: ۲/ ۴۵؛ مقاتل الطالبین: ۱۰۰.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۳۸

«إنّ القوم يطلبونني و لو أصابوني لذهلوا عن طلب غيري و هذا الليل قد غشيكم فاتّخذوه جملا ثمّ ليأخذ كلّ رجل منكم بيد رجل من أهل بيتي».

«دشمن در پی من است و اگر به من دست یابد، به دیگران کاری ندارد و اکنون تاریکی شب شما را فرا گرفته، از سیاهی شب استفاده کنید و هر یک از مردان شما دست مردی از خاندان مرا بگیرد و به دیار خویش بازگردد».

اهل بیت او و قبل از همه قمر بنی هاشم علیه السّلام سخن گفت و عرضه داشت: چرا چنین کاری کنیم؟ برای این که بعد از شما زنده بمانیم؟! هرگز، خداوند چنین روزی را نصیب ما نگرداند.

سپس مسلم بن عوسجه بپاخاست و عرض کرد: آیا دست از یاری تو برداریم و در ادای حقی که بر ما داری در پیشگاه خدا عذری نداشته باشیم؟! نه به خدا سوگند! از تو دور نخواهم شد تا نیزه‌ام را در سینه دشمن بشکنم و تا قبضه شمشیر در دستم باقی است، بر سر آن‌ها بکوبم و از تو جدا نگردم و اگر سلاحی در دست نداشته باشم در راه دفاع از تو آن‌ها را آماج سنگ قرار خواهم داد، تا در راهت جان دهم. سایر یاران آن حضرت نیز به همین شیوه سخن گفتند «۱».

شیخ مفید می‌گوید: زمانی که امام حسین علیه السّلام نی‌های خشک داخل خندقی را که پشت خیمه‌ها حفر نموده بود، به آتش

کشید، شمر بر آنجا عبور کرد و صدا زد: حسین! قبل از قیامت، برای ورود به آتش شتاب کردی؟!
امام علیه السّلام در پاسخ او فرمود: «یا بن راعیهٔ المعزی! أنت أولی بها صلیّا».
«ای فرزند زن بزچران! تو برای سوختن در آتش سزاوارتری».
مسلم بن عوسجه خواست او را هدف تیر قرار دهد، ولی امام حسین علیه السّلام او را از این کار بازداشت. مسلم به حضرت عرض کرد: این فاسق، از دشمنان خدا و ستم‌پیشگان به نام است و خدا او را در تیر رس ما قرار داده است [اجازه دهید او را با تیر

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۵۱؛ کامل: ۴/ ۵۸؛ ارشاد: ۲/ ۹۲.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۳۹

بزنم].
امام فرمود: «لا ترمه فإنّی أکره أن أبدأهم فی القتال» «۱».
«به او تیراندازی مکن؛ زیرا من دوست ندارم در جنگ با آنان پیشدستی کنم».
به گفته ابو مخنف: آن‌گاه که جنگ در گرفت، جناح راست سپاه ابن سعد به فرماندهی عمرو بن حجّاج زبیدی، بر جناح چپ لشکریان امام به فرماندهی زهیر بن قین یورش برد، حمله آنان از ناحیه فرات صورت گرفت و ساعتی درگیر بودند.
مسلم بن عوسجه که در سمت چپ سپاه امام حضور داشت به گونه‌ای جانانه جنگید که کسی مانندش را سراغ نداشت، وی در حالی که شمشیر خود را به دست داشت بر دشمن یورش می‌برد و این رجز را می‌خواند:
ان تسألوا عنّی فإنّی ذو لبدو إنّ بیتی فی ذری بنی أسد
فمن بغانی حائد عن الرشدو کافر بدین جبّار صمد یعنی: اگر از من بپرسید چه‌کاره‌ام، دارای شجاعت شیرم و در نسب از قبیله بنی اسدم. کسی که بر من ستم روا دارد، از حق، منحرف و به خدای بی‌نیاز، کفر ورزیده است.
وی هم چنان شمشیر میان آن‌ها گذاشته بود تا این که مسلم بن عبد اللّه ضبابی و عبد الرحمن بن ابو خشکاره بجلی، وی را در میان گرفتند و در کشتن او با یکدیگر همدست شدند، در اثر درگیری شدید، گرد و غبار غلیظی ایجاد شد، پس از فرو نشستن غبار میدان، دیدند مسلم بن عوسجه نقش بر زمین شده است. امام حسین علیه السّلام به سمت او رفت، هنوز رمقی در بدن داشت، حضرت بدو فرمود:
«رحمک اللّه یا مسلم: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا» «۲».

(۱). ارشاد: ۲/ ۹۶ (با تفاوتی اندک در برخی کلمات).
(۲). احزاب/ ۲۳.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۴۰

«مسلم! خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند: برخی از آنان به فیض شهادت نایل آمدند و بعضی در انتظار آنند و در عهد و پیمان خود تغییر و تبدیلی ندادند».
سپس نزدیک مسلم آمد و آن‌گاه حبیب با او سخن گفت که قبلا در حالات وی بدان اشاره کردیم.
راوی می‌گوید: دیری نپایید که روح مسلم به آسمان‌ها پر کشید، صدای کنیزکی از او به: وا سیّداه! یا بن عوسجتاه! وای سرورم! وای ابن عوسجه‌ام! بلند شد و هواداران عمر سعد، از این ماجرا شادمانی می‌کردند.
شبث بن ربعی خطاب به آنان گفت: مادرانتان به عزایتان بنشیند، کسان خود را با دست خویشتن می‌کشید و خود را در برابر

دیگران خوار و ذلیل می‌سازید، آیا شادمانید که مسلم بن عوسجه را به شهادت رسانده‌اید؟ به خدایی که تسلیم دستورات او گشته‌ام، من چه فداکاریهای ارزنده‌ای از این مرد میان مسلمانان مشاهده کرده‌ام، وی در پهن دشت آذربایجان «۱» قبل از سازمان یافتن نیروی سواره نظام مسلمانان، شش تن از مشرکان را به هلاکت رساند، آیا چنین شخصیتی از شما کشته می‌شود و شما شادی می کنید «۲»؟!

کمیت بن زید أسدی درباره مسلم بن عوسجه می گوید: ابو حجل (مسلم) شهیدی است که به خاک و خون افتاده است.

و خود این اشعار را درباره‌اش سروده‌ام:

إن امرأ یمشی لمصرعهسبط النبی لفاقد التّرب

أوصی حبیبا أن یجود لهبالنفس من مقهٔ و من حبّ

أعزز علینا یا بن عوسجهٔمن أن تفارق ساحهٔ الحرب

---

(۱). منطقه‌ای معروف است که مرکز آن «اردبیل» بوده است. حذیفه یمانی در سال ۲۰ هجری به اتفاق مسلم بن عوسجه آن سامان را فتح کرد، (تهذیب الکمال: ۵/ ۴۹۵).

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۵؛ کامل: ۴/ ۶۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۴۱ عانقت بیضهم و سمرهمو رجعت بعد معانق التّرب

أبکی علیک و ما یفید بکاعینی و قد أکل الأسی قلبی یعنی: مردی که فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیاده به محل شهادتش می‌رود فردی بی‌نظیر است.

به حبیب سفارش کرد به جهت شدت عشق و علاقه، در راه حسین جانفشانی کند. حبیب گفت:

ای فرزند عوسجه! چقدر بر ما دشوار است که تو در صحنه کارزار نباشی. با شمشیر و نیزه‌هایشان دست به گریبان شدی و سپس نقش بر زمین گشتی. بر تو می گریم ولی از آنجا که قلبم را غم و اندوه فرا گرفته، گریه‌ام سودی ندارد.

قیس بن مسهّر صیداوی

وی، قیس بن مسهّر بن خالد بن جندب بن منقذ بن عمرو بن قعین بن حارث بن ثعلبهٔ بن دودان بن اسد بن خزیمه اسدی صیداوی است که «صیدا» تیره‌ای از بنی اسد است. قیس میان تیره صیدا شخصیتی بزرگوار، انسانی دلیر و نسبت به اهل بیت علیهم السّلام خالصانه عشق می‌ورزید.

به گفته ابو مخنف: شیعیان پس از مرگ معاویه، در منزل سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمده و نامه‌هایی به حسین بن علی علیه السّلام نوشتند و در آن‌ها خواستار بیعت با آن بزرگوار شدند و این نامه‌ها را توسط عبد اللّه بن سبع و عبد اللّه بن وال و دو روز بعد، نامه‌هایی توسط قیس بن مسهّر صیداوی و عبد الرحمن بن عبد اللّه ارحبی و پس از دو روز دیگر، نامه‌هایی به وسیله سعید بن عبد اللّه و هانی بن هانی، بدین مضمون خدمت ابا عبد اللّه علیه السّلام فرستادند:

«للحسین بن علیّ علیهما السّلام، من شیعهٔ امیر المؤمنین، اما بعد: فحیهلّا، فإنّ الناس ینتظرونک، لا رأی لهم فی غیرک، فالعجل، العجل، و السلام».

«از شیعیان امیر المؤمنین به حسین بن علی علیهما السّلام، اما بعد: به سوی ما بشتاب؛ زیرا مردم در انتظار مقدم مبارک شما بوده و کسی غیر تو را پذیرا نیستند، شتاب نما، شتاب نما، و السلام».

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۴۲

امام حسین علیه السّلام مسلم بن عقیل را خواست و وی را به اتفاق قیس بن مسهّر و عبد الرحمن ارحبی به کوفه اعزام نمود و همان گونه که یادآور شدیم، زمانی که به منطقه «مضیّق» در «بطن خبت» رسیدند، راهنمایان آن‌ها راه را گم کردند و تشنگی بر آن‌ها چیره شد و بین راه جان دادند، مسلم علیه السّلام نامه‌ای را توسط قیس به امام علیه السّلام فرستاد و ماجرا را به عرض وی رساند، وقتی قیس خدمت امام علیه السّلام شرفیاب شد، حضرت، پاسخ نامه را توسط قیس به مسلم مرقوم فرمود و قیس نامه را به کوفه برد. راوی می‌گوید: زمانی که مسلم دید مردم کوفه برای بیعت با امام حسین علیه السّلام یکپارچه‌اند، طی نامه‌ای قضیه را کتبا توسط قیس که عابس شاکری و غلامشان شوذب وی را همراهی می‌کردند، خدمت امام فرستاد، آنان نامه را در مکه تقدیم امام نمودند و به اتفاق آن حضرت راهی کوفه گردیدند «۱».

ابو مخنف می‌گوید: هنگامی که امام حسین علیه السّلام به منطقه «حاجر» در بطن الرّمهٔ رسید، نامه‌ای به مسلم و شیعیان کوفه مرقوم فرمود و آن را توسط قیس، بدان سامان فرستاد. قیس توسط حصین بن تمیم دستگیر شد. این حادثه پس از شهادت حضرت مسلم علیه السّلام رخ داد.

عبید اللّه نیروهای سواره نظام خویش را حد فاصل «خفّان» «۲» تا قادسیه و «قطقطانه» «۳» و «لعلع»، مستقر کرد و حصین را به فرماندهی آن‌ها گمارده بود.

مضمون نامه امام بدین شرح بود:

«من الحسین بن علیّ إلی إخوانه من المؤمنین و المسلمین، سلام علیکم! فإنّی أحمد إلیکم اللّه الذی لا اله الّا هو، اما بعد: فانّ کتاب مسلم جاءنی یخبرنی فیه بحسن رأیکم، و اجتماع ملئکم علی نصرنا و الطلب بحقّنا، فسألت اللّه أن یحسن لنا الصنع

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۷۷؛ (ر. ک: کامل ۲۰).

(۲). محلی در شمال کوفه نزدیک قادسیه.

(۳). محلی در شمال قادسیه در مسیر کسانی که از طریق کوفه به شام می‌روند و سپس از آنجا به «عین التمر» حرکت می‌کنند.

و أن یثیبکم علی ذلک أحسن الأجر، و قد شخصت إلیکم من مکّهٔ یوم الثلاثاء لثمان مضین من ذی الحجهٔ یوم الترویهٔ، فاذا قدم رسولی علیکم فانکمشوا فی أمرکم و جدّوا، فإنّی قادم علیکم فی أیّامی هذه إن شاء اللّه، و السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته».

خدایی را که جز او معبودی نیست، در مورد شما سپاس می‌گویم. اما بعد: نامه مسلم که حاکی از هماهنگی شما در راه نصرت و یاری ما خاندان و مطالبه حق ما بود، به دستم رسید، از خدا می‌خواهم که آینده همگی را به خیر و شما را بر این اتّحاد و همبستگی، اجر و پاداش بزرگ عنایت کند. من نیز روز سه شنبه هشتم ذیحجه روز ترویه به سوی شما حرکت کردم با رسیدن پیک من، شما کارهای خود را به سرعت سرو سامان دهید که اگر خدا بخواهد خود، چند روز آینده نزدتان خواهم آمد. سلام و درود خدا بر شما مردم».

به گفته راوی: وقتی حصین، قیس را دستگیر کرد، وی را نزد عبید اللّه فرستاد، عبید اللّه ماجرای نامه را از وی جویا شد.

قیس گفت: آن را پاره کرده‌ام.

عبید اللّه گفت: چرا؟

قیس گفت: برای این که تو بر مضمون آن آگاه نشوی.

عبید اللّه گفت: نامه برای کی بود؟

قیس گفت: به کسانی که نام آن‌ها را نمی‌دانم.

عبید اللّه گفت: اگر حاضر نیستی آن‌ها را نام ببری، بر فراز منبر برو و دروغگو و فرزند دروغگو [منظورش امام حسین علیه السّلام بود] را ناسزا بگو!

قیس بر فراز منبر رفت و اظهار داشت: مردم! حسین بن علی برجسته‌ترین آفریده خدا و پسر فاطمه دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و من فرستاده او نزد شما هستم. در منطقه «حاجر»، از آن بزرگوار جدا شدم، به ندای او پاسخ دهید».

سپس عبید اللّه بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و بر امیر المؤمنین علیه السّلام درود فرستاد.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۴۴

ابن زیاد فرمان داد او را بالای دار الاماره برده و به زیرا افکندند، پیکر مقدمش قطعه‌قطعه شد و به شهادت رسید «۱».

طبری می‌گوید: زمانی که امام حسین علیه السّلام در اثر جلوگیری حرّ از حرکت آن حضرت، به منزل «عذیب الهجانات» «۲» رسید، چهار تن به اتفاق راهنمای آنان طرماح بن عدی طایی که اسب نافع مرادی را همراه داشتند، نزد حضرت شرفیاب شدند. امام علیه السّلام وضعیت مردم کوفه و فرستاده خویش را از آنان جویا شد. آن‌ها وضعیت مردم را به اطلاع حضرت رساندند و پرسیدند فرستاده شما چه کسی بود؟ فرمود: قیس.

مجمّع عائذی عرض کرد: حصین، او را دستگیر نمود و نزد ابن زیاد فرستاد و او به قیس فرمان داد تا شما و پدر بزرگوارتان را ناسزا گوید، ولی قیس، شما و پدرتان را مورد ستایش قرار داد و به ابن زیاد و پدرش لعنت فرستاد و ما را به یاری شما فراخواند و تشریف فرمایی شما را به اطلاع ما رساند، ابن زیاد فرمان داد او را از بلندای دار الاماره به زیر افکندند و به شهادت رسید. رضوان اللّه علیه.

چشمان امام علیه السّلام پر از اشک شد و فرمود: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ «۳» خدایا! بهشت را جایگاه ما و آنان قرار ده و در پایگاه رحمت خویش و به مرغوب‌ترین ثواب‌های ذخیره شده‌ات، نایل گردان».

کمیت اسدی درباره قیس می‌گوید:

«و شیخ بنی الصیداء قد فاظ قبلهم».

«بزرگ قبیله صیدا، قبل از آنان به شهادت رسید».

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۱.

(۲). محلی در شمال کوفه و در چهار میلی قادسیه قرار دارد و مرز عراق به شمار می‌آید. «عذیب» به این دلیل به «هجانات» اضافه شده که نعمان بن منذر پادشاه حیره، شترانش را در آنجا رها می‌ساخت و آن گونه که از حدیث سعد بن ابی وقاص استفاده می‌کنم، عذیب القوادس نیز در غرب عذیب الهجانات قرار دارد.

(۳). احزاب/ ۲۳.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۴۵

ابو خالد، عمرو بن خالد اسدی صیداوی

وی، یکی از شخصیّت‌های برجسته کوفه و از ارادتمندان خالص اهل بیت علیهم السّلام به شمار می‌آمد. ابو خالد در کنار مسلم دست به قیام زد تا آنکه کوفیان بدو خیانت ورزیدند و چاره‌ای جز مخفی شدن ندید. زمانی که از شهادت «قیس بن مسهّر» اطلاع یافت و پی برد که وی اعلان نموده حسین علیه السّلام در منطقه «حاجر»، به سر می‌برد، به اتفاق غلامش سعد و مجمّع عائذی و پسرش و جنادة بن حارث سلمانی، به سوی حضرت حرکت کرد و پسری نوجوان از نافع بجلی با اسب خود به نام «کامل» در پی

آنان راه افتاد و آن را یدک می‌کشیدند و طرمّاح «۱» بن عدی طایی را که برای خرید لوازم خانواده‌اش به آنجا آمده بود، به عنوان راهنمای خود انتخاب کردند.

طرمّاح آنان را از بیراهه حرکت داد و به دلیل اینکه می‌دانستند راه‌ها بسته است، به سرعت هر چه تمامتر طی مسیر نمودند تا به نزدیکی ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام رسیدند، طرماح بن عدی، عوض آوای شتران، برایشان این اشعار را می‌خواند:

یا ناقتی لا تذعری من زجری و شمّری قبل طلوع الفجر

بخیر رکبان و خیر سفرحتی تحلّی بکریم النجر

الماجد الحرّ رحیب الصدرأتی به اللّه لخیر أمر

ثمة أبقاه بقاء الدهر

یعنی: ای شتر من! از زجر ضربه‌هایم ناراحت مباش، مرا قبل از سپیده صبح به مقصد برسان. با بهترین سواران و در بهترین سفرها، تا مرا به مردی برسانی که بزرگی و کرامت، در

(۱). نام مردی طایی غیر از عدی بن حاتم طائی، سخاوتمند معروف است؛ زیرا فرزندان عدی الطرفات در جنگ‌های امیر المؤمنین علیه السّلام در رکاب حضرت به شهادت رسیدند و عدی پس از آن‌ها بی‌آنکه فرزندی داشته باشد، از دنیا رفت و بدین جهت مورد نکوهش قرار می‌گرفت. وی گفت: کاش هزار تن مانند این پسرها داشتم که در رکاب علی علیه السّلام آنان را تقدیم بهشت می‌کردم.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۴۶

سرشت و نژاد اوست. او سرور و آزاد مرد و دارای سعه صدر است که خداوند او را برای انجام بهترین امور بدین جا رسانده است. خدایا تا آخر دنیا نگاهدارش باش.

آنان در منطقه «عذیب الهجانات» خدمت امام علیه السّلام رسیدند، بر او سلام کرده و این اشعار را در حضورش قرائت کردند.

امام فرمود: «أم و اللّه إنّی لأرجو أن یکون خیرا ما أراد اللّه بنا، قتلنا او ظفرنا».

«به خدا سوگند! امیدوارم اراده و خواست خدا درباره ما خیر باشد، خواه کشته شویم و یا پیروز گردیم».

ابو مخنف می‌گوید: وقتی چشم حرّ به این عدّه افتاد، به امام حسین عرض کرد:

این چند تن کوفی‌اند و از افرادی که با تو آمده‌اند به شمار نمی‌آیند، من آن‌ها را نگاه خواهم داشت و یا بر می‌گردانم. امام علیه السّلام به حرّ فرمود: «لأمنعنّهم ممّا أمنع منه نفسی إنما هؤلاء أنصاری و أعوانی و قد کنت أعطیتنی ان لا تعرّض لی بشیء حتی یأتیک کتاب ابن زیاد».

«من همان گونه که از جان خویش دفاع می‌کنم، از آنان نیز دفاع خواهم کرد، اینان یاران و حامیان من هستند، تو به من قول دادی تا نامه ابن زیاد به تو نرسیده، به هیچ وجه متعرّض من نشوی».

حرّ گفت: آری! صحیح است، ولی این عدّه همراه با تو نیامده‌اند.

امام علیه السّلام فرمود: «هم أصحابی، و هم بمنزلة من جاء معی، فان تمّمت علیّ ما کان بینی و بینک و الّا ناجزتک».

«آنان یاران من و به منزله کسانی هستند که با من آمده‌اند و اگر به قولی که داده‌ای وفا نکنی با تو خواهم جنگید».

و بدین سان، حرّ از آن‌ها دست برداشت «۱».

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۴۷

همچنین به گفته ابو مخنف: هنگامی که میان امام حسین علیه السّلام و کوفیان جنگ در گرفت، این چند تن [که از راه رسیده بودند] در آغاز جنگ، بر دشمن حمله‌ور شدند، وقتی به قلب دشمن نفوذ کردند، لشکریان، آن‌ها را دور زده و به محاصره در آوردند و از یارانشان جدا کردند، امام حسین علیه السّلام با مشاهده این صحنه برادرش عباس را به یاری آنان فرستاد، قمر بنی هاشم به سمت آنان حرکت کرد و به تنهایی بر دشمن یورش برد و شمشیر میان آن‌ها گذاشت تا به یاران خود رسید و آنان را از چنگ دشمن رها ساخت و با بدن‌هایی مجروح به راه افتادند، در بین راه که عباس علیه السّلام آن‌ها را همراهی می‌کرد، ملاحظه کردند دشمن بدان‌ها نزدیک می‌شود تا راه آنان را ببندد، از عباس علیه السّلام جدا شده و با وجود جراحاتی که در بدن داشتند با شمشیر حمله سختی را بر دشمن آغاز کردند و آن قدر مبارزه کردند تا همگی در یک مکان به فیض شهادت نایل آمدند «۱»، عباس جنازه‌های آن‌ها را گذاشت و خدمت امام حسین علیه السّلام بازگشت و ماجرای آنان را به اطلاع آن بزرگوار رساند، امام علیه السّلام مکرّر برای آن‌ها طلب آمرزش نمود.

سعد، غلام عمرو بن خالد اسدی صیداوی

این غلام، مردی شرافتمند و از همّتی والا برخوردار بود. وی به پیروی از مولای خود عمرو بن خالد به سوی حسین علیه السّلام حرکت کرد و در رکاب آن حضرت جنگید تا به درجه رفیع شهادت نایل گشت «۲»، ما به تازگی ماجرای وی را همراه مولایش بیان داشتیم که چگونه با وی آمد و چگونه به شهادت رسید، از این رو، نیازی به بیان مجدد آن نمی‌بینیم.

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۸.

(۲). همان: ۳/ ۳۳۰.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۴۸

ابو موسی، موقّع بن ثمامه اسدی صیداوی

وی، از جمله کسانی بود که به همراه عدّه‌ای شبانه در سرزمین طف خدمت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام رسید.

ابو مخنف می‌گوید: موقّع، در میدان نبرد از مرکب به زیر افتاد و نقش بر زمین شد، قبیله وی او را از چنگ دشمن نجات دادند و به کوفه برده وی را مخفی ساختند، ماجرای وی به اطلاع ابن زیاد رسید، شخصی را مأمور کشتن او کرد، ولی با وساطت گروهی از بنی اسد، از کشتن وی صرف نظر کرد، اما او را به غل و زنجیر افکند و به منطقه «زراره» تبعید کرد.

موقّع در اثر جراحات وارده در بستر بیماری بود، یک سال در تبعید باقی ماند، سپس در حال بیماری و غل و زنجیر به گردن، به شهادت رسید. کمیت أسدی در باره او می‌گوید:

«و إنّ أبا موسی أسیر مکبّل».

«ابو موسی [یعنی موقّع] به اسارت در آمده و غل و زنجیر به گردن داشت».

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۴۹

بخش سوم: شهدای همدانی و بردگان آنان

ابو ثمامه، عمرو صائدی «۱»

وی، عمرو بن عبد اللّه بن کعب، صائد بن شرحبیل بن شراحیل بن عمرو بن جشم بن حاشد بن جشم بن حیزون بن عوف بن همدان، «ابو ثمامه همدانی صائدی» از تابعین و رزم‌آوران عرب و بزرگان شیعه و از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام به شمار می‌آمد و در جنگ‌های حضرت، شرکت داشت. پس از امیر المؤمنین علیه السّلام در کنار امام حسین علیه السّلام قرار داشت و در کوفه ماندگار شد. زمانی که معاویه به هلاکت رسید، وی به امام علیه السّلام نامه نوشت و آن‌گاه که مسلم بن عقیل وارد کوفه گردید، به یاری او شتافت و به دستور مسلم، کمک‌های مالی شیعیان را دریافت می‌کرد و با آن‌ها اسلحه خریداری می‌کرد و در این خصوص دارای مهارت بود.

هنگامی که عبید اللّه زیاد وارد کوفه شد و شیعیان بر او شوریدند، مسلم او را با عدّه‌ای اعزام نمود و چنان که یادآور شدیم وی را بر نیروهای قبایل تمیم و همدان، فرماندهی داد و عبید اللّه را در دار الاماره به محاصره در آوردند و آن‌گاه که مردم دست از یاری مسلم برداشتند، ابو ثمامه مخفی شد و جستجوی ابن زیاد از وی

---

(۱). شیخ طوسی او را از یاران حسین علیه السّلام قلمداد کرده و گفته است: عمرو بن عبد اللّه انصاری دارای کنیه «ابو ثمامه» است. (رجال: ۱۰۳، شماره ۱۰۱۶).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۵۰

شدّت یافت. او به اتفاق نافع بن هلال جملی به سوی حسین علیه السّلام حرکت نمود و در بین راه به آن حضرت رسیده و با او همراه شدند «۱».

طبری می‌گوید: وقتی امام حسین علیه السّلام در کربلا فرود آمد، عمر بن سعد نیز وارد آن سامان شد و کثیر بن عبد اللّه شعبی را- که انسانی خون‌آشام بود- نزد امام اعزام کرد و به او گفت: به سوی حسین برو و از او بپرس به چه انگیزه‌ای به این دیار آمده است؟ وی در پاسخ عبید اللّه گفت: این مطلب را از او می‌پرسم و اگر بخواهی او را می‌کشم.

عبید اللّه گفت: نمی‌خواهم او را بکشی ولی می‌خواهم تنها این موضوع را از او بپرسی. آن مرد به سمت امام علیه السّلام راه افتاد. وقتی ابو ثمامه صائدی او را مشاهده کرد به امام عرضه داشت: ای ابا عبد اللّه! خداوند شما را به سلامت بدارد! بدنهادترین انسان و بی‌پرواترین و خون‌آشام‌ترین فرد روی زمین به سمت شما می‌آید.

ابو ثمامه به سوی او رفت و گفت: شمشیرت را زمین بگذار.

گفت: نه به خدا سوگند! زمین نمی‌گذارم و چنین کاری از بزرگواری به دور است، من پیکی هستم، اگر سخنانم را شنیدید پیام خود را به شما رسانده‌ام وگرنه بازمی‌گردم.

ابو ثمامه گفت: من قبضه شمشیرت را می‌گیرم و شما خواسته‌ات را بگو.

گفت: نه به خدا سوگند! نمی‌گذارم آن را لمس کنی.

ابو ثمامه به او گفت: پس بگو برای چه بدین جا آمده‌ای؟ و من از ناحیه تو آن را خدمت امام عرض خواهم کرد و نمی‌گذارم به آن حضرت نزدیک شوی؛ زیرا تو فاجری.

راوی می‌گوید: آن دو یکدیگر را ناسزا گفتند و سپس کثیر بازگشت و ماجرا را به

---

(۱). ارشاد: ۲/ ۴۶؛ اخبار الطوال: ۲۳۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۵۱

عمر سعد اطلاع داد. عمر سعد این بار «قرّة بن قیس تمیمی حنظلی» را به جای او فرستاد و وی با حسین علیه السّلام سخن گفت «۱».

ابو مخنف راویت کرده: روز عاشورا وقتی ابو ثمامه ملاحظه کرد خورشید به وسط آسمان رسیده و جنگ همچنان ادامه دارد، به امام حسین علیه السّلام عرضه داشت:

ای ابا عبد اللّه! جانم فدایت! مشاهده می‌کنم که دشمن به تو نزدیک شده، به خدا سوگند! اگر خدا بخواهد، دوست دارم پیش مرگ شوم و علاقه دارم زمانی به دیدار خدای خویش نایل شوم نمازی را که وقت آن فرا رسیده با تو خوانده باشم.

امام حسین علیه السّلام سرش را بالا گرفت و سپس به او فرمود: «ذکرت الصلاة جعلك اللّه من المصلّين الذاكرين، نعم! هذا اوّل وقتها».

«نماز را به یادآوردی، خداوند تو را از نمازگزاران و تسبیح کنندگان قرار دهد، آری! اکنون اول وقت نماز است».

سپس فرمود: «سلوهم أن يكفّوا عنّا حتى نصلّى».

«از دشمن درخواست کنید به ما مهلت دهند تا نماز بگزاریم».

از دشمن درخواست مهلت کردند. حصین بن تمیم گفت: نماز شما پذیرفته نیست و حبیب به او پاسخی داد که در بیان حالات وی سخنانش را یادآور شدیم «۲».

راوی می‌گوید: ابو ثمامه پس از اقامه نماز، به حسین علیه السّلام عرضه داشت: ای ابا عبد اللّه! تصمیم گرفته‌ام به یارانم بپیوندم و برایم ناخوشایند است که پس از شما زنده بمانم و تنهایی و بی‌کسی و کشته شدن شما را ببینم.

امام علیه السّلام به او فرمود: «تقدّم فإنّا لاحقون بک عن ساعة».

«می‌توانی به میدان بروی، لحظاتی دیگر ما نیز به تو خواهیم پیوست».

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۱؛ ارشاد: ۲/ ۸۵.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۶.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۵۲

ابو ثمامه به میدان تاخت و مبارزه کرد تا در اثر جراحات زیاد، بدنش به ضعف گرایید و قیس بن عبد اللّه صائدی؛ پسر عمویش که با وی دشمنی داشت، او را به شهادت رساند، این حادثه پس از شهادت حرّ اتفاق افتاد.

برير بن خضير همدانی مشرقی

وی، مردی از تابعین و انسانی زاهد و پارسا و قاری قرآن و استاد قاریان و از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام و از بزرگان همدانیان کوفه و دایی ابو اسحاق همدانی سبعی به شمار می‌آمد «۱».

سیره‌نگاران می‌گویند: وقتی بریر از ماجرای حرکت امام حسین علیه السّلام اطلاع حاصل کرد، از کوفه رهسپار مکه گردید تا بدان حضرت بپیوندد و از مکه به همراهی امام علیه السّلام به کربلا آمد و در آنجا به شهادت رسید.

سروی گفته است: زمانی که حرّ امام حسین علیه السّلام را در تنگنا قرار داد، حضرت یاران خویش را گرد آورد و برای آنان خطابه‌ای ایراد کرد که در آن فرمود: «اما بعد:

فانّ الدنيا قد تغيّرت ...». «۲»

مسلم و نافع بپاخاسته و سخنانی گفتند که در شرح حال آنان گذشت. سپس بریر بپا خاست و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، خداوند بر ما منّت نهاده که در رکاب شما بجنگیم و در راه دفاع از تو اعضای بدنمان قطعه‌قطعه شود، تا جدّت روز قیامت ما را شفاعت نماید. مردمی که فرزند دختر پیامبرشان را به قتل رسانند، روی رستگاری نخواهند دید، وای بر

آن‌ها! چگونه خدا را ملاقات خواهند کرد، افّ بر آنان! آن روز که با غم و اندوه و آه و فغان به سوی آتش جهنّم فرا خوانده می‌شوند.

---

(۱). به شرح حال او در تهذیب الکمال: ۲۲/ ۱۰۲، شماره ۴۴۰۰ مراجعه شود.

(۲). ر. ک: تاریخ طبری: ۳/ ۳۰۷.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۵۳

ابو مخنف می‌گوید: روز نهم محرّم، امام حسین علیه السّلام دستور داد برایش خیمه‌ای سرپا کردند، سپس ظرفی بزرگ از نوره آمیخته به مشک برای نظافت درخواست نمود، عبد الرحمن بن عبد ربّه و بریر شانه به شانه بر در خیمه ایستاده و منتظر بودند پس از امام حسین علیه السّلام نوبت آن‌ها فرا رسد، بریر با عبد الرحمن مزاح می‌کرد و او را می‌خنداند، عبد الرحمن گفت: دست از سر ما بردار به خدا حالا وقت بیهوده گویی نیست.

بریر گفت: به خدا سوگند! اطرافیان من می‌دانند من نه در جوانی و نه در پیری، هیچ‌گاه بیهوده نگفته‌ام، ولی به خدا سوگند! از آن چه به دیدار آن خواهم شتافت، شادمانم. به خدا! فاصله میان ما و حورالعین این است که بر دشمنان حمله کنیم و آنان با شمشیرهای خود بر ما یورش ببرند، ای کاش! هم اکنون چنین چیزی اتفاق می‌افتاد «۱».

همچنین به گفته ابو مخنف: ضحّاک بن قیس مشرفی- همان کسی که با امام حسین علیه السّلام بیعت کرد مشروط به اینکه تا زمانی یاران امام علیه السّلام از آن حضرت پشتیبانی کنند، وی نیز از امام حمایت نماید وگرنه بیعت از او برداشته شود- روایت کرده است که: شب عاشورا خوابیدیم، امام حسین علیه السّلام و یارانش تمام شب را بیدار مانده، به نماز و استغفار و دعا پرداختند و تضرع و زاری می‌کردند. چند سوار از نگهبانان دشمن که مراقب ما بودند از کنارمان گذشتند و امام علیه السّلام این آیات را تلاوت می‌کرد:

وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ* ما كانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ «۲».

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۸ (با اندکی تفاوت)؛ کامل: ۴/ ۶۰.

(۲). آل عمران/ ۱۷۸- ۱۷۹.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۵۴

«آنان که کفر ورزیده‌اند تصور نکنند اگر به آن‌ها مهلت می‌دهیم، به سود آنان است، بلکه آن‌ها را مهلت می‌دهیم تا بر گناهانشان افزوده شود و عذاب دردناکی در انتظارشان خواهد بود. چنین نبود که خداوند مؤمنان را به همان‌گونه که شما هستید، وانهد مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد».

یکی از آن سواران «۱»، آیه را شنید و گفت: به خدای کعبه سوگند! پاکان ماییم و از شما جدا شده‌ایم. ضحاک بن قیس می‌گوید: او را شناختم و به بریر گفتم: این مرد را می‌شناسی؟

گفت: خیر.

گفتم: ابو حریث «۲» عبد اللّه بن شهر سبیعی؛ فردی بذله‌گو و بیهوده سراست، سعید بن قیس همدانی در ارتباط با جنایتی که وی مرتکب شده بود، او را به زندان افکنده بود. بریر او را شناخت و به او گفت: تو کیستی، خداوند هرگز تو را در جمع پاکان به شمار نیاورد؟!

مرد به بریر گفت: تو کیستی؟

گفت: من بریرم.

گفت: پناه بر خدا ای بریر! گفتن این سخن بر من دشوار است، به خدا سوگند! تو به هلاکت رسیده‌ای.

بریر به او گفت: آیا تو با این گناهان بزرگت نمی‌خواهی به درگاه خدا توبه کنی؟! به خدا! پاکان ماییم و پلیدان شما.

آن مرد گفت: به خدا سوگند! من نیز با تو بر این سخن گواهم.

بریر گفت: وای بر تو! آیا شناخت تو سودی به حالت ندارد؟!

مرد گفت: فدایت شوم! چه کسی یزید بن عذره عنزی را که اکنون با من است

(۱). در ارشاد: ۲/ ۹۵ آمده: مردی از آن سواران که «عبد اللّه بن سمیر» نامیده می‌شد، آیه را شنید.

(۲). در نسخه اصلی، «ابو جرب» است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۵۵

منصرف می‌کند؟

بریر گفت: خدا عقلت را از دستت بگیرد، هر چه کنی بازهم نادانی.

راوی می‌گوید: سپس از پیش ما رفت.

به نقل برخی تاریخ‌نگاران: زمانی که تشنگی ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام به اوج خود رسید، بریر از آن حضرت اجازه خواست با مردم سخن بگوید، حضرت به او رخصت فرمود. بریر نزدیک سپاه دشمن آمد و فریاد زد: مردم! خداوند، محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به حق مژده دهنده و بیم‌آور برانگیخت که با اذن خدا مردم را به سوی حق فراخواند و مشعلی فروزان فرا راه آنان بود، اکنون آب فرات را ملاحظه کنید که سگ و خوک بیابان از آن استفاده می‌کنند ولی همین آب را به روی فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بسته‌اید، آیا پاداش محمد همین است؟

در پاسخ گفتند: بریر زیاد سخن می‌گویی، بس کن، به خدا سوگند! حسین نیز مانند کسی که قبل از او وجود داشته [منظورشان عثمان بود] همچنان تشنه خواهد ماند. امام علیه السّلام به بریر فرمود: با اینان سخن مگو. و سپس خود با تکیه بر شمشیر به سوی آنان شتافت و خطابه‌ای ایراد و در آن فرمود: «انشدکم اللّه هل تعرفونی ...؛

شما را به خدا سوگند! آیا مرا می‌شناسید»، برایشان ایراد کرد.

ابو مخنف از عفیف بن زهیر بن ابو الأخنس روایت کرده که گفت: یزید بن معقل از تیره بنی عمیرة بن ربیعه، از سپاه خارج شد و گفت: ای بریر بن خضیر! رفتار خدا را با خویشتن چگونه ارزیابی می‌کنی؟

گفت: به خدا سوگند! او همواره برای من خیر و برای تو شرّ به ارمغان آورده است.

گفت: دروغ می‌گویی و قبلاـ دروغگو نبودی، آیا به یاد داری من در محله بنی دودان «۱» با تو قدم می‌زدم و تو می‌گفتی: عثمان چنین و چنان است و معاویه گمراه

(۱). در نسخه اصلی «لوازن» آمده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۵۶

و گمراه‌گر است و علی بن ابی طالب پیشوای حق و هدایت به شمار می‌آید؟

بریر گفت: گواهی می‌دهم که اعتقاد و گفته‌ام همین است.

یزید بن معقل گفت: گواهی می‌دهم که تو گمراهی.

بریر در پاسخ گفت: آیا حاضری با تو مباهله کنم و از خدا بخواهیم شخص دروغگو را لعنت نماید و آن کسی که بر حق است فرد غیر حق را به قتل برساند و سپس برای مبارزه با تو به میدان آیم؟

راوی می‌گوید: هر دو از سپاه خارج شده و برای مباهله به پیشگاه خدا دست به دعا برداشتند و از او خواستند دروغگو را لعنت کند و کسی که بر حق است، فرد غیر حق را به قتل برساند و آن‌گاه هر یک برای مبارزه با دیگری از لشکرگاه خارج شدند، دو ضربت میان آنان رد و بدل شد، یزید ضربت خفیفی بر بریر وارد ساخت بی‌آنکه بدو زیانی برساند و بریر چنان ضربه‌ای بر او نواخت که کلاه‌خود وی را شکافت و به مغز او رسید و نقش بر زمین شد، گویی از بلندای کوهی بر زمین افتاد و شمشیر بریر همچنان در سر او قرار داشت، راوی می‌گوید: گویی می‌بینم که بریر شمشیر را حرکت می‌داد تا آن را از سر یزید خارج سازد و می‌گفت:

أنا بریر و أبی خضیرو کلّ خیر فله بریر سپس بریر در برابر سپاه قرار گرفت و رضی بن منقذ عبدی بر بریر حمله‌ور و با او دست به گریبان شد و لحظاتی با یکدیگر درگیر بودند، بریر او را به زمین افکند و بر سینه‌اش نشست، رضی بن منقذ بر یاران خود بانگ زد و گفت: رزمجویان و مدافعان کجایند؟

کعب بن جابر عمرو أزدی بر بریر حمله برد. به کعب گفتم: این شخص، همان بریر بن خضیر قاری قرآن است که در مسجد به ما قرآن می‌آموخت! ولی او با نیزه به

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۵۷

او حمله کرد و آن را بر پشت او فرو برد، بریر با احساس سوزش نیزه در پشتش، خود را روی رضی انداخت و بینی او را به شدّت گاز گرفت و قطعه‌ای از آن را جدا کرد، کعب، نیزه را در پشت بریر فرو برد و نوک نیزه در پشت بریر پنهان شد و وی را از روی بدن رضی به کناری انداخت و سپس با شمشیر بر او ضربه‌ای وارد ساخت تا اینکه به فیض شهادت نایل گردید، گویی می‌نگرم که رضی بپاخاست و خاک‌ها را از بدن خود پاک می‌کرد و دستش را بر بینی خود گذاشته بود و می‌گفت: ای برادر ازدی! نعمتی به من دادی که هرگز آن را فراموش نخواهم کرد.

زمانی که کعب از میدان بازگشت، خواهرش «۱» «نوار» دختر جابر به او گفت:

دشمن را بر ضدّ پسر فاطمه یاری کردی و بزرگ قاریان را کشتی و جنایت بزرگی مرتکب شدی، به خدا! هرگز با تو سخن نخواهم گفت. کعب در این زمینه در پاسخ خواهرش گفته است:

سلی تخبری عنّی و أنت ذمیمۀغداۀ حسین و الرماح شوارع

أ لم آت أقصی ما کرهت و لم یخل‌علیّ غداۀ الروع ما أنا صانع

معی یزنیّ و لم تخنه کعوبه‌و أبیض مخشوب الغرارین قاطع

فجرّدته فی عصبۀ لیس دینهم‌بدینی و إنّی بابن حرب لقانع

و لم تر عینی مثلهم فی زمانهم‌و لا قبلهم فی النّاس إذ انا یافع

أشدّ قراعا بالسیوف لدی الوغی‌ألا کلّ من یحمی الذمار مقارع

و قد صبروا للطعن و الضرب حسّراو قد نازلوا لو أنّ ذلک نافع

فأبلغ عبید اللّه إمّا لقیته‌بأنّی مطیع للخلیفۀ سامع

---

(۱). در کامل: ۴/ ۶۷ به جای خواهرش، «همسرش» آمده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۵۸ قتلت بریرا ثمّ حمّلت نعمۀأبا منقذ لمّا دعا من یماصع؟ یعنی: خواهر! از این امر بپرس

و بخواه که آگاه و خبردار شوی، با سرزنشی که داری، آن بامداد ناگوار حسین که نیزه‌ها برافراشته شده بود. آیا کاری را که سرانجام، از آن کراهت داشتم به وقوع پیوست؟ تصور نمی‌شد که در صبحگاه جنگ پروحشت، این کاره باشم. ولی نیزه‌ای که بند بندش سخت و محکم بود، با خود همراه داشتم و خطا نمی‌رفت و از شمشیری با تیغه درخشان و صیقلی و دم برنده برخوردار بودم. من نیز آن را برهنه کردم به جان آن دسته از غیرتمندانی که دین‌شان غیر دین و آیین من بود. چشمم مانند آنان را میان مردم ندیده بود، نه در زمانشان و نه در روزگار گذشته. از آن زمان که جوان بودم تاکنون، به هنگام نبرد، شدیدترین مردان جنگی بودند، در شمشیر زدن با قدرت هر چه بیشتر، شمشیری می‌زدند، آری! هر کس حامی و پناهگاه شد، شمشیر زن خواهد شد. براستی در برابر سر نیزه و شمشیر برهنه، پایداری کرد و حقا در به خاک انداختن سواره و پیاده کوشید، اگر چه سودی نداشت. اگر عبید اللّه را ملاقات کردید، پیام مرا به او برسان که من برای خلیفه مردی مطیع و شنوا بودم. بریر را کشتم و در آن هیاهو که ابو منقذ فریاد می‌زد: حمایت کنندگان کجایند، نعمتی از او دریافت کردم.

راوی می‌گوید: خبر اشعار کعب، به رضی بن منقذ رسید و او در پاسخ وی گفت:

فلو شاء ربّی ما شهدت قتالهمو لا جعل النعماء عند ابن جابر

لقد کان ذاک الیوم عارا و سبّةتعیّره الأبناء بعد المعاشر

فیا لیت أنی کنت من قبل قتلهو یوم حسین کنت فی رمس قابر «۱»

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۳ (با اندک تفاوتی در نقل) در مجمع الشعراء: ۳۴۵ گفته است: کعب بن جابر عبدی در اردوگاه عبید اللّه بن زیاد، شاهد شهادت حسین بن علی علیه السّلام بود و گفت: «سلی تخبری عنّی ...».

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۵۹

یعنی: اگر پروردگارم خواسته بود، من حاضر به جنگ با آنان نمی‌شدم، آن نعمت، نزد ابن جابر به یادگار نمی‌ماند. براستی، آن روز، لکه ننگی بود و ناسزا در پی داشت و فرزندان و نوادگان در دوران‌های بعد، آن را مورد نکوهش قرار می‌دهند. ای کاش! من پیش از کشتن بریر و قبل از آن روز ناگوار حسین، زیر خاک قبر پوسیده بودم.

و خود درباره بریر گفته‌ام:

جزی اللّه ربّ العالمین مباهلاعن الدین کیما ینهج الحق طالبه

و أزهر من همدان یلقی بنفسه‌علی الجمع حیث الجمع تخشی مواکبه

ابرّ علی الصید الکماة بموقف‌مناهجه مسدودة و مذاهبه

إلی أن قضی فی اللّه یعلم رمحه‌بصدق توخّیه و یشهد قاضبه

فقل لصریع قام من غیر مارن‌عذرتک إنّ اللیث تدمی مخالبه یعنی: پروردگار جهان، آن شخص مباهله‌کننده در راه دین را پاداش خیر دهد که حق‌جویانه عمل کرد. چهره درخشانی از همدان، خود را به قلب لشکر زد، لشکر انبوهی که هولناک به نظر می‌رسید. بر قهرمانان حمله برد و راه‌ها را بر آن‌ها بست تا اینکه در راه خدا به شهادت رسید.

نیزه و شمشیر او گواهند که وی حق هر دو را ادا کرد. به آن کسی که روی زمین افتاد (کعب بن جابر) بگو: اگر بدون بینی بلند شدی معذوری چرا که بریر به سان شیر، پنجه‌هایش خونین بود.

عابس بن ابو شبیب شاکری «۱»

وی، عابس بن ابو شبیب بن شاکر بن ربیعة بن مالك بن صعب بن معاویة بن کثیر بن مالك بن جشم بن حاشد همدانی شاکری

است. بنی شاکر، تیره‌ای از همدانیان

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۳، شماره ۱۰۱۹ وی را از یاران امام حسین علیه السّلام شمرده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۶۰

بودند. عابس از شخصیت‌های شیعه، بزرگ قبیله خویش و انسانی دلیر، سخنور، پارسا و شب‌زنده‌دار بوده است.

تیره بنی شاکر از ارادتمندان خالص ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام به شمار می‌آمدند.

آن حضرت در روز صفین در حق آنان می‌فرمود: «لو تمّت عدّتهم ألفا لعبد اللّه حق عبادته».

«اگر تعداد آنان به هزار تن می‌رسید، خداوند آن‌گونه که شایسته است پرستیده می‌شد».

مردم این قبیله از دلاور مردان و جنگاوران عرب تلقی می‌شدند و «فتیان الصباح» لقب گرفته بودند. آنان در منطقه حضور تیره وادعه از همدانیان می‌زیستند، از این رو، به این قبیله «فتیان الصباح» و به عابس، «شاکری و وادعی» گفته شده است.

ابو جعفر طبری می‌گوید: مسلم بن عقیل که وارد کوفه شد، شیعیان در خانه مختار پیرامونش گرد آمدند، وی نامه امام حسین علیه السّلام را برای مردم قرائت کرد، آنان به گریه افتادند، عابس بن ابو شبیب بپاخاست و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و سپس اظهار داشت: اما بعد: [ای مسلم] من از مردم برایت نمی‌گویم؛ زیرا نمی‌دانم چه در دل آن‌ها می‌گذرد و قصد چه نیرنگی درباره‌ات دارند، ولی به خدا سوگند! از آمادگی خودم برایت عرضه می‌دارم: به خدا! اگر مرا فرا بخوانید، دعوت شما را اجابت می‌کنم و در کنار شما با دشمنانتان می‌جنگم و با شمشیرم در راه‌تان مبارزه می‌کنم تا به دیدار خدای خود بشتابم و جز پاداش الهی، چشم داشتی ندارم «۱».

حبیب بپاخاست و در پاسخ عابس، مطالبی را که قبلا در بیان شرح حال وی آوردیم، عنوان نمود. همچنین طبری آورده است: وقتی مردم با حضرت مسلم علیه السّلام بیعت کردند و او از خانه مختار به خانه هانی بن عروه منتقل گردید، نامه‌ای بدین

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۷۹.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۶۱

مضمون خدمت امام حسین علیه السّلام فرستاد: «امّا بعد: پیشرو کاروان هیچ‌گاه به اهل خود دروغ نمی‌گوید، هجده هزار تن از مردم کوفه با من بیعت کرده‌اند، هرگاه نامه‌ام خدمت شما رسید، شتابان رهسپار این دیار شوید؛ زیرا همه مردم با شما هستند و به خاندان معاویه تمایلی ندارند «۱» و آن را توسط عابس نزد حضرت فرستاد که غلامش شوذب نیز وی را در این سفر همراهی می‌کرد.

ابو مخنف روایت کرده: روز عاشورا، آن‌گاه که جنگ درگیر شد و برخی از یاران حسین علیه السّلام به شهادت رسیدند، عابس شاکری به اتفاق شوذب در آنجا حضور یافت و به شوذب گفت: شوذب! چه تصمیم گرفتی؟

گفت: چه تصمیمی؟! [معلوم است] در کنار شما در راه فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌جنگم تا کشته شوم.

عابس گفت: غیر از این از تو انتظاری نداشتم، اکنون در مقابل ابا عبد اللّه علیه السّلام به میدان بشتاب تا همان‌گونه که دیگر یارانش را نزد خدا ذخیره نهاده، تو را نیز ذخیره قرار دهد و من نیز تو را نزد خدا ذخیره نهم، اگر هم اکنون یاوری داشتم که نسبت به او سزاوارتر از تو بودم و در برابر من به میدان می‌رفت تا او را نزد خدا ذخیره بنهم، مرا شادمان می‌ساخت؛ زیرا امروز روزی است که در آن باید به هر نحو ممکن در پی اجر و پاداش باشیم، چرا که از امروز به بعد عملی در کار نیست، بلکه روز حسابرسی است «۲».

به گفته مؤلف: مانند این سخن را عباس بن علی در آن روز به برادران خویش گفت و فرمود: به پیش بروید؛ چون فرزندی ندارید، شما را نزد خدا ذخیره می‌نهم؛ یعنی با شهادت‌تان نسل شما قطع می‌شود و من در پیشگاه خدا مصیبتم بیشتر و پاداشم

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۹۰.

(۲). همان: ۳/ ۳۲۹.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۶۲

افزون تر می‌شود.

برخی تاریخ‌نگاران از این سخن چنین برداشت کرده‌اند که: ابو الفضل علیه السّلام با این سخن خواست بگوید: میراث شما را به فرزندان خویش اختصاص خواهم داد که این برداشتی غلط بوده و مقام و منزلت عباس علیه السّلام فراتر از این گونه مسائل بوده است.

همچنین ابو مخنف روایت کرده و گفته است: عابس پس از سخنی که به شوذب گفت، حضور امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و سلام کرد و اظهار داشت: ای ابا عبد اللّه! روی زمین هیچ یک از خویشان دور و نزدیکم نزد من عزیزتر و محبوب‌تر از شما نیست و اگر قادر بودم جفا و ستم و کشته شدن را با چیزی عزیزتر از جان و خونم، از وجود مبارکت دور کنم، قطعا این کار را انجام می‌دادم، سلام و درود بر تو ای ابا عبد اللّه! گواهی می‌دهم که راه هدایت شما و پدر بزرگوارت را می‌پویم و سپس با شمشیر برهنه به سمت دشمن رفت و با وجود ضربتی که بر پیشانی‌اش وارد شده بود، مبارز طلبید «۱».

ابو مخنف از ربیع بن تمیم همدانی روایت کرده گفت: هنگامی که دیدم عابس به سمت من می‌آید، او را شناختم و قبلا در جنگ و نبردها وی را دیده بودم، او دلاورترین مردم به شمار می‌آمد. فریاد زدم: مردم! این مرد، شیر شیران و پسر ابو شبیب است، هیچ یک از شما برای مبارزه با او بیرون نروید و عابس صدا می‌زد:

آیا هماوردی نیست، آیا هماوردی نیست؟ هیچ کس به سمت او نیامد.

عمر سعد فریاد زد: وای بر شما! او را سنگباران کنید و بدینسان سنگ‌ها از هر سو بر بدنش باریدن گرفت. وقتی عابس این وضعیت را دید، زره و کلاه‌خود خویش را پشت سر افکند و سپس بر سپاه دشمن حمله‌ور شد. به خدا سوگند!

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۹.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۶۳

دیدم که وی بیش از دویست تن از سپاه دشمن را دنبال می‌کرد تا آنکه از اطراف، وی را به محاصره در آوردند و به شهادت رساندند و سر از بدنش جدا کردند. سر او را در دست چند تن دیدم که هر یک ادعای کشتن وی را داشتند. همگی نزد عمر سعد آمدند. وی گفت: با هم مشاجره نکنید، یک تن او را نکشته همه شما در کشتن او سهیم بوده‌اید و با این سخن، آنان را پراکنده ساخت «۱».

شوذب بن عبد اللّه همدانی شاکری

وی، از شخصیّت‌ها و بزرگان شیعه و از معدود دلیران جنگاور به شمار می‌آمد و حافظ و حامل احادیث امیر المؤمنین «۲» علیه السّلام بود.

صاحب حدائق الوردیه می‌گوید: شوذب برای پاسخ به پرسش‌های شیعیان در مسجد، جلوس می‌کرد و آنان برای دریافت حدیث،

نزد وی می‌آمدند و میان آنان شخصیّتی بزرگ تلقی می‌شد «۳».

ابو مخنف می‌گوید: شوذب پس از ورود مسلم به کوفه برای رساندن نامه مسلم و دعوت نامه‌های مردم کوفه به امام حسین علیه السّلام مولای خود عابس را از کوفه تا مکه همراهی کرد و با امام علیه السّلام ماند تا به کربلا آمد و زمانی که جنگ در گرفت، ابتدا به نبرد پرداخت و سپس عابس او را خواست و تصمیمش را جویا شد و او همان گونه که یادآور شدیم، حقیقت را بازگو کرد و به میدان شتافت و قهرمانانه جنگید و به فیض شهادت رسید. رضوان اللّه علیه «۴».

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۹.

(۲). شیخ طوسی در رجال خود: ۱۰۱، شماره ۹۹۳ او را از یاران امام حسین علیه السّلام شمرده است.

(۳). حدائق الوردیه: ۱۲۲.

(۴). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۹. شیخ مفید می‌گوید: پس از او شوذب آزادشده شاکر به میدان تاخت و عرضه داشت: «السلام علیک یا ابا عبد اللّه و رحمهٔ اللّه و برکاته، استودعک اللّه و أسترعیک»، سپس به نبرد پرداخت تا به شهادت رسید.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۶۴

حنظلهٔ بن اسعد شبامی «۱»

او حنظلهٔ بن اسعد بن شبام بن عبد اللّه بن اسعد بن حاشد بن همدان همدانی شبامی است. بنی شبام، تیره‌ای از قبیله همدان را تشکیل می‌داده است.

حنظلهٔ بن اسعد شبامی یکی از شخصیّت‌های بزرگ شیعه، سخنوری توانا، فردی دلاور و قاری قرآن به شمار می‌آمد. وی پسری به نام «علی» داشت که در تاریخ از او یاد شده است.

به گفته ابو مخنف: زمانی که حسین علیه السّلام وارد سرزمین کربلا شد، حنظله خدمت آن بزرگوار رسید و امام قبل از درگیری، نامه‌ای را توسط وی به عمر سعد فرستاد.

روز دهم حضور امام شرفیاب شد و از او اجازه میدان خواست، در مقابل حضرت، به میدان نبرد رفت و فریاد زد: «یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الْأَحْزابِ* مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ* وَ یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ* یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِینَ ما لَکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ» «۲».

«مردم! من بر شما از سرنوشتی مانند سرنوشت اقوام پیشین، بیمناکم و از عادتی مانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان آمدند، می‌ترسم و خداوند جور و ستمی بر بندگانش نمی‌خواهد. مردم! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می‌زنند بیمناکم، روزی که روی می‌گردانید و گریزانید، ولی هیچ پناه گاهی در برابر عذاب خدا برایتان وجود ندارد و خداوند هر کس را گمراه سازد، از هدایت کننده‌ای برخوردار نیست».

مردم! حسین را نکشید که: فَیُسْحِتَکُمْ بِعَذابٍ وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَری.

---

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۰، شماره ۹۷۷ او را از یاران امام حسین علیه السّلام شمرده است. وی منسوب به «شبام» است و در برخی کتب به اشتباه «شامی»، منسوب به شام آمده است.

(۲). غافر/ ۳۰- ۳۳.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۶۵

«خداوند شما را با عذابی نابود می‌سازد و هر کس (به خدا) دروغ و افترا ببندد، مأیوس و نومید خواهد شد».

امام حسین علیه السّلام فرمود: «یا بن أسعد إنّهم قد استوجبوا العذاب حین ردّوا علیک ما دعوتهم إلیه من الحق، و نهضوا إلیک لیستبیحوک و أصحابک، فکیف بهم الآن و قد قتلوا إخوانک الصالحین».

«ای پسر اسعد! آنگاه که این مردم را دعوت به حق کردی و سخنت را پذیرا نشدند، در حقیقت مستوجب عذاب الهی گشتند و کمر قتل تو و یارانت را بسته‌اند، تا چه رسد به این که برادران شایسته شما را به شهادت رسانده‌اند».

عرض کرد: فدایت شوم. آنچه فرمودید صحیح است! آیا اکنون وقت آن نرسیده به دیدار پروردگار خویش بشتابم و به برادران خویش بپیوندم؟

حضرت فرمود: «رح إلی خیر من الدّنیا و ما فیها و الی ملک لا یبلی».

«به سوی خیر دنیا و آنچه در آن است و ملک جاودان، رهسپار شو».

حنظله عرضه داشت: درود بر تو ای ابا عبد اللّه! صلوات و درود خدا بر تو و خاندانت، خداوند میان ما و شما در بهشت آشنایی حاصل فرماید.

امام علیه السّلام فرمود «آمین، آمین» و سپس حنظله شمشیر کشید و بر دشمن پیش تاخت، تا اینکه وی را به محاصره در آورده و در میدان کارزار به شهادت رساندند، رضوان اللّه علیه «۱».

عبد الرحمن ارحبی

وی، عبد الرحمن بن عبد اللّه بن کدن بن ارحب بن دعام بن مالک بن معاویهٔ بن صعب بن رومان بن بکیر همدانی ارحبی است. بنی ارحب تیره‌ای از قبیله همدانیان‌اند، عبد الرحمن، شخصیّتی بارز، دلیر و بی‌باک بوده و یکی از تابعین به

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۹؛ کامل: ۴/ ۷۲؛ ارشاد: ۲/ ۱۰۵؛ لهوف: ۱۴۴.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۶۶

شمار می‌آمده است.

سیره‌نویسان گفته‌اند: کوفیان، عبد الرحمن را به اتفاق قیس بن مسهّر به مکّه نزد امام حسین علیه السّلام اعزام کردند. این دو تن نزدیک به پنجاه و سه «۱» نامه با خود داشتند که هر نامه متعلق به گروهی بود و دومین پیک‌های اعزامی به شمار می‌آمدند؛ زیرا اعزام عبد اللّه بن سبع و عبد اللّه بن وال در مرحله نخست و اعزام قیس و عبد الرحمن، مرحله دوم و اعزام سعید بن عبد اللّه حنفی و هانی بن هانی سبعی، سومین گروه اعزامی به شمار می‌رفت.

راوی می‌گوید: عبد الرحمن شب دوازدهم رمضان وارد مکه شد و در آنجا با سایر فرستادگان، دیدار نمود.

به نقل ابو مخنف: هنگامی که امام حسین علیه السّلام مسلم را خواست و او را قبل از خود به کوفه اعزام نمود، قیس و عبد الرحمن و عمارهٔ بن عبید «۲» سلولی را نیز با وی همراه ساخت، بدین ترتیب، عبد الرحمن در زمره یکی از نیروهای اعزامی قرار داشت که بعدا خدمت امام علیه السّلام بازگشت و در شمار یاران آن حضرت در آمد، تا روز دهم محرم فرا رسید، عبد الرحمن با مشاهده آن صحنه از امام علیه السّلام اجازه میدان خواست، حضرت بدو رخصت داد، وی در حالی که این رجز را می‌خواند، شمشیر میان سپاه دشمن گذاشت:

صبرا علی الأسیاف و الأسنّهٔصبرا علیها لدخول الجنّهٔ یعنی: در برابر شمشیرها و نیزه‌ها صبر و شکیبایی خواهم کرد، صبری در مقابل آنها برای ورود به بهشت.

سپس همواره مبارزه می‌کرد تا به فیض شهادت نایل آمد، رضوان اللّه علیه.

---

(۱). اخبار الطوال: ۲۲۹.

(۲). همان.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۶۷

سیف بن حارث بن سریع بن جابر همدانی جابری و پسر عمویش مالک بن عبد اللّه

بنی جابر، تیره‌ای از همدانیان تشکیل می‌دادند. سیف و مالك جابری پسر عمو و برادران مادری یکدیگر بوده‌اند. این دو بزرگوار به اتفاق شبیب غلامشان خدمت امام حسین علیه السّلام رسیده و به سپاه حضرت وارد و به او پیوستند.

گفته‌اند: این دو در روز دهم محرم زمانی که بی‌کسی و تنهایی امام حسین علیه السّلام را دیدند، گریه کنان حضور وی رسیدند.

امام علیه السّلام به آنها فرمود: «أی ابنی أخویّ ما یبکیکما؟ فو اللّه إنی لأرجو أن تکونا بعد ساعة قریری العین».

«ای پسران برادرم! چرا گریه می‌کنید؟ به خدا سوگند! آرزومندم لحظاتی دیگر چشم‌تان روشن گردد».

عرض کردند: خداوند جانمان را فدایت کند! نه، به خدا سوگند! ما برای خود گریه نمی‌کنیم، گریه ما بدین جهت است که شما را در محاصره دشمن می‌بینیم و بیش از جان خود چیزی برای دفاع از شما در دست نداریم.

حضرت فرمود: «جزا کما اللّه یا ابنی أخویّ عن وجد کما من ذلك و مواساتکما إیّای أحسن جزاء المتّقین «۱»».

«برادرزادگانم! خداوند در مورد اظهار علاقه و همراهی شما با من، بهترین پاداش پرهیزکاران را به شما عنایت فرماید».

ابو مخنف می‌گوید: این دو، با امام علیه السّلام در گفتگو بودند که حنظلة بن اسعد پیش تاخت و به پند و موعظه سپاهیان دشمن پرداخت. او پس از پند و موعظه بر دشمن یورش برد و با همان کیفیتی که قبلا یادآور شدیم، به درجه شهادت رسید. سپس سیف و مالك برای رفتن به میدان بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند، متوجّه ابا عبد اللّه علیه السّلام شده و عرضه داشتند: السّلام علیك یا بن رسول اللّه! و امام علیه السّلام

---

(۱). کامل: ۴/ ۷۲.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۶۸

فرمود: «و علیکما السّلام و رحمة اللّه و برکاته». سپس آن دو به اتفاق یکدیگر به نبرد پرداختند و یکی از آنها از پشت سر، دیگری را حمایت می‌کرد تا سرانجام به فیض شهادت نایل آمدند «۱».

شبیب، غلام حارث بن سریع همدانی جابری

این بزرگوار دلاور، مردی شجاع بود و به اتفاق سیف و مالك؛ فرزندان سریع به کربلا آمد. ابن شهر آشوب می‌گوید: شبیب در نخستین حمله‌ای که قبل از ظهر روز دهم محرم «۲» صورت گرفت و جمعی از یاران ابا عبد اللّه علیه السّلام در آن به شهادت رسیدند، شربت شهادت نوشید.

عمّار دالانی

وی، ابو سلامه همدانی دالانی؛ عمّار بن ابو سلامة بن عبد اللّه بن عمران بن راس بن دالان بود و بنی دالان تیره‌ای از همدانیان را

تشکیل می‌دادند.

به گفته کلبی و ابن حجر: ابو سلامه، عمّار از صحابه‌ای که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را دیده بوده، به شمار می‌آمده است.

ابو جعفر طبری می‌گوید: عمّار دالانی، از یاران علی علیه السّلام و از مبارزانی بوده که در جنگهای [جمل، صفّین و نهروان] در رکاب حضرت جنگیده است. او همان کسی است که در زمان حرکت امیر المؤمنین علیه السّلام از ذی قار به بصره، از آن حضرت پرسید: ای امیر المؤمنین! هرگاه با دشمن رویا رو شدی با آنها چگونه رفتار خواهی کرد؟

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۸، به مثیر الاحزان: ۶۶ مراجعه شود.

(۲). به مستدرکات علم رجال الحدیث: ۴/ ۱۹۹ مراجعه شود، در آن آمده است که: «شبیب»، از یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۶۹

حضرت فرمود: «آنان را به پرستش خدا و اطاعت از او فرا می‌خوانم، اگر پذیرا نشدند، با آنان خواهم جنگید».

«ابو سلامه عرضه داشت: بنا بر این آن کس که مردم را به پرستش خدا فرا می‌خواند شکست نخواهد خورد.

ابن حجر در «إصابه» گفته است: عمّار، در سرزمین کربلا خدمت امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و در رکاب آن حضرت به درجه شهادت رسید «۱».

صاحب حدائق «۲» و سروی «۳» نقل کرده‌اند: وی (عمّار) در نخستین حمله‌ای که جمعی از یاران امام حسین علیه السّلام در آن به شهادت رسیدند، به فیض شهادت نایل گشت.

حبشی بن قیس نهمی

وی، حبشی بن قیس بن سلمهٔ بن طریف بن ابان بن سلمهٔ بن حارثهٔ همدانی نهمی است و بنی نهم، تیره‌ای از قبیله همدانیان را تشکیل می‌دادند.

سلمه، جدّ حبشی از یاران رسول خدا علیه السّلام به شمار می‌آمده و پسرش قیس اندکی، پیامبر را درک و مشاهده کرده بود و حبشی پسر قیس از جمله افرادی بوده که در سرزمین کربلا حضور یافته و در زمان آرامش قبل از جنگ، خدمت امام حسین علیه السّلام شرفیاب شده است. به گفته ابن حجر: حبشی در رکاب امام حسین علیه السّلام به شهادت رسید.

ابو عمره، زیاد همدانی صائدی

وی، ابو عمره همدانی صائدی زیاد بن عریب بن حنظلهٔ بن دارم بن عبد اللّه بن

---

(۱). اصابه: ۵/ ۱۱۳.

(۲). در حدائق الوردیهٔ: ۱۲۲ عمار بن ابو سلامه غالانی آمده است.

(۳). مناقب: ۴/ ۱۱۳.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۷۰

کعب، صائد بن شرحبیل بن شراحیل بن عمرو بن جشم بن حاشد بن خیرون بن عوف همدانی است.

بنی صائد تیره‌ای از همدانیان بوده‌اند.

به گفته طبقات‌نویسان: عریب پدر زیاد از یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و فرزندش ابو عمره نیز اندکی حضرت را درک کرده بوده، وی دلاور مردی پارسا، و در عبادت و نیایش، شهره بوده است. صاحب «إصابه» می‌گوید: ابو عمره در کربلا حضور یافت و در رکاب امام حسین علیه السّلام به شهادت رسید «۱».

ابن نما، از مهران کاهلی غلام آنان روایت کرده که گفت: من همراه امام حسین علیه السّلام در کربلا حضور داشتم، مردی را دیدم که به شدت مبارزه می‌کرد و هرگاه بر عده‌ای یورش می‌برد، همه را پراکنده می‌ساخت و سپس نزد امام حسین علیه السّلام بازمی‌گشت و بدان حضرت عرضه می‌داشت:

أبشر هديت الرشد يا بن أحمدافي جنّة الفردوس تعلوا صعّدا يعنی: ای فرزند رسول خدا! تو را مژده باد که همه را به هدایت رهنمون گشتی و در بهشت برین در بهترین جایگاه قرار دادی.

راوی می‌گوید: پرسیدم: این فرد کیست؟ او را ابو عمره حنظلی «۲» معرفی کردند. عامر بن نهشل مردی از تیره تیم اللات بن «۳» ثعلبه، با او درگیر شد و وی را به شهادت رساند و سر او را از تن جدا ساخت. به گفته ابن نما: ابو عمره، اهل نیایش و شب‌زنده‌داری بوده است «۴».

---

(۱). مامقانی گفته است: وی در کربلا حضور یافت و مبارزه‌ای سخت انجام داد تا اینکه در رکاب حسین علیه السّلام به شهادت رسید (تنقيح المقال: ۱/ ۴۵۶).

(۲). در نسخه اصلی، «نهشلی» آمده است.

(۳). در نسخه اصلی، «من» به جای «بن» وارد شده است.

(۴). مثير الاحزان: ۵۷.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۷۱

سوّار بن منعم بن حابس بن ابو عمیر بن نهم همدانی نهدی «۱»

او، از جمله کسانی بوده که قبل از آغاز نبرد، حضور امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و در نخستین حمله، به مبارزه پرداخت و زخمی شد و از اسب به زمین افتاد.

در حدائق الورديه می‌گوید: سوّار بن منعم، تا زمانی که از اسب به زیر افتاد، مبارزه نمود، او را اسیر کرده نزد عمر سعد بردند. وی خواست او را به قتل برساند، قبیله‌اش واسطه شدند، با همان جراحات نزد آنان باقی ماند و شش ماه بعد به شهادت رسید «۲».

به گفته برخی تاریخ‌نگاران: وی در اسارت ماند تا به شهادت نایل شد و وساطت نزدیکان او صرفا برای رهایی او از کشتن صورت گرفت و عبارتی که از حضرت در زیارت ناحیه مقدسه آمده، حاکی از همین معناست؛ آنجا که فرمود:

«السّلام على الجريح المأسور، سوّار بن أبي عمير النهمي» که می‌توان این عبارت را بر اسارت وی در همان آغاز نبرد، حمل نمود.

عمرو بن عبد اللّه همدانی جندعی

بنی جندع تیره‌ای از همدانیان به شمار می‌آمدند. عمرو جندعی از جمله افرادی بود که قبل از آغاز جنگ در کربلا خدمت امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و در کنار آن حضرت ماند.

در حدائق گفته است: وی در رکاب ابا عبد اللّه علیه السّلام مبارزه کرد و در اثر زخم کاری که از ناحیه سر بر او وارد شده بود، از

اسب به زمین افتاد و هنوز رمقی در بدن

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۱، شماره ۹۸۹، او را از یاران امام حسین علیه السّلام شمرده است.

(۲). در حدائق: ۱۲۲ آمده که «سوّار بن حمیر جابری» از قبیله همدان، شش ماه پس از زخمی شدن به شهادت رسید.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۷۲

داشت که مردان قبیله‌اش وی را از صحنه بیرون بردند و در اثر آن ضربت، یک سال تمام در بستر قرار داشت و سر انجام به شهادت رسید «۱» و عبارتی که در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده گواه بر همین معناست، آنجا که فرمود: «السّلام علی الجریح المرتث عمرو الجندعی».

(۱). در همین منبع آمده است: «عمرو بن عبد اللّه جندعی» یک سال پس از زخم برداشتن به شهادت رسید.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۷۳

بخش چهارم: شهدای مذحجی

هانی بن عروه مرادی

وی، ابو یحیی مذحجی مرادی غطیفی، هانی بن عروهٔ بن نمران بن عمرو بن قعاس بن عبد یغوث بن مخدش بن حصر بن غنم بن مالک بن عوف بن متبّه بن غطیف بن مراد بن مذحج و مانند پدر خود عروه، یکی از یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و پیری سالخورده بود. او و پدرش از شخصیّت‌های بنام شیعه تلقی می‌شدند. هانی در جنگ‌های سه‌گانه امیر المؤمنین علیه السّلام (جمل، صفّین و نهروان) در رکاب آن حضرت حضور داشت و در روز جمل، این رجز را زمزمه می‌کرد:

یا لک حربا حثّها جمالهایقودها لنقصها ضلّالها

هذا علیّ حوله أقیالها

یعنی: جنگی که سواران جمل [عایشه] آتش آن را دامن می‌زدند، و گمراهان، آن را هدایت می‌کردند و اکنون این علی است که قهرمانان جنگاور، پیرامونش را گرفته‌اند.

ابن سعد در طبقات می‌گوید: روزی که هانی به شهادت رسید، نود و چند سال از عمر شریف او می‌گذشت و برخی سن او را ۸۳ سال «۱» ذکر کرده‌اند. او با کمک

(۱). در تنقیح المقال: ۳/ ۲۸۸ به نقل از حبیب السیر گفته است: هانی، روز شهادت، ۸۹ سال داشته است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۷۴

عصایی نوک فلزی راه می‌رفت و این همان عصایی بود که ابن زیاد وی را با آن کتک زد.

مسعودی در مروج الذهب روایت کرده که: هانی، بزرگ قبیله مراد و رئیس آن به شمار می‌آمد و هرگاه سوار بر مرکب می‌شد، چهار هزار تن سواره نظام زره‌پوش و هشت هزار تن پیاده در رکابش حاضر بودند و اگر هم‌پیمانان وی از قبیله کنده به او می‌پیوستند، تعدادشان به سی هزار سواره نظام زره‌پوش می‌رسید «۱».

مبرّد در کامل و دیگران در کتب دیگر آورده‌اند که: عروه، به اتفاق حجر بن عدی که معاویه در صدد کشتن او بود، از شهر خارج

شد و زیاد بن أبیه او را نزد معاویه وساطت کرد و هانی به کثیر بن شهاب مذحجی که در آمد خراسان را حیف و میل کرده و از آن سامان گریخته بود، پناه داد. معاویه به جستجوی وی پرداخت و او نزد هانی مخفی شد، از همین رو، معاویه با خود عهد کرد هانی را به قتل برساند.

روزی هانی وارد مجلس معاویه شد، معاویه او را نمی‌شناخت، زمانی که مردم برخاستند، هانی از جای خود حرکت نکرد، معاویه سبب قضیه را جویا شد، وی گفت: من هانی بن عروه هستم که در کنار تو قرار دارم. معاویه بدو گفت: امروز، روزی نیست که پدرت در آن، این اشعار را زمزمه می‌کرد:

ارجّل جمّتی و أجرّ ذیلیو تحمی شکّتی أفق کمیت

أمشی «۲» فی سراهٔ بنی غطیفاذا ما سامنی ضیم أبیت یعنی: موهای سرم را شانه می‌زنم و لباس بلندم را بر زمین می‌کشم و اگر کسی در مورد من قصد سوئی داشته باشد، افقی خونین مرا حمایت می‌کند. میان جنگاوران سر تا پا مسلح غطیف، گام بر می‌دارم و اگر جور و ستمی متوجه‌ام شود، زیر بار نخواهم رفت.

---

(۱). مروج الذهب: ۳/ ۵۹.

(۲). در نسخه اصلی همین گونه است ولی صحیح «و أمشی» است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۷۵

هانی در پاسخ معاویه گفت: من اکنون از آن روز قدرتمندترم.

معاویه گفت: چگونه؟

هانی گفت: به واسطه اسلام.

معاویه گفت: کثیر کجاست؟

گفت: نزد من در اردوگاهت.

گفت: برخی از آنچه را حیف و میل کرده از او بستان و بخشی را به او ببخش.

طبری گفته است: وقتی معقل جاسوس ابن زیاد ماجرای شریک بن اعور و حضور مسلم را نزد هانی به عبید اللّه گزارش داد، ابن زیاد در پی هانی فرستاد. هانی نزد وی آمد و تصور نمی‌کرد عبید اللّه او را به قتل می‌رساند، بر او وارد شد و ابن زیاد [با یادآوری این ضرب المثل] بدو گفت:

«این احمق، با پای خود به استقبال مرگ آمده است».

هانی گفت: ای امیر! منظورت از این سخن چیست؟

عبید اللّه از ماجراهایی که در خانه وی رخ داده بود، جویا شد و او همه را انکار می‌کرد، معقل را نزدش حاضر کرد، تا چشم هانی به معقل افتاد، او را شناخت و دانست که وی جاسوس عبید اللّه بوده است، از این رو، به آن ماجراها اعتراف کرد و به ابن زیاد گفت: فرد مسلمانی بر من وارد شده، آیا او را از خانه‌ام بیرون کنم؟

ابن زیاد گفت: آیا در ارتباط با خدمتی که پدرم زیاد، در حق پدرت انجام داد و او را از شرّ معاویه حفظ کرد، من بر تو حقی ندارم؟

هانی گفت: چه می‌شود تو نیز بر من حقی داشته باشی و از میهمانی که بر من وارد شده درگذری؟ و من عهده‌دار می‌شوم او را از شهر بیرون کنم، ابن زیاد با تازیانه‌اش استخوان بینی هانی را شکست و فرمان داد او را به زندان بیفکنند «۱».

ابو مخنف روایت کرده: زمانی که معقل ماجرای هانی را به ابن زیاد اطلاع داد،

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۷۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۷۶

وی محمد بن اشعث و اسماء بن خارجه را نزد هانی فرستاد و بدانان گفت: هانی را با آرامش خاطر نزد وی حاضر کنند.

گفتند: مگر کاری انجام داده؟

گفت: خیر. این دو تن، روز جمعه، هانی را در حالی که گیسوانش را شانه زده بود، آورده و بر ابن زیاد وارد شد.

عبید اللّه رو به هانی کرد و گفت: آیا نمی‌دانی که پدرم همه شیعیان را بجز پدر تو، از دم تیغ گذراند و با تو نیک‌رفتار کرد و کتبا سفارش تو را به فرمانروای کوفه نمود؟ آیا پاداش من این است که دشمن جانم را در خانه خود مخفی کنی؟! و بدین ترتیب، آنچه را شریک بن اعور از مسلم درخواست کرده و مسلم نپذیرفته بود، به هانی اطلاع داد.

هانی گفت: من چنین کاری نکرده‌ام. ابن زیاد، جاسوس خود را حاضر کرد.

وقتی هانی او را دید، ماجرا برایش روشن شد و گفت: ای امیر! قضیه همان گونه است که به تو رسیده است. حقی را که بر من داری ضایع نمی‌سازم، ما به تو و خانواده‌ات کاری نداریم و شما در امان هستید، هرکجا دوست داری برو. عبید اللّه روی زانو نشست و مهران بالای سر هانی ایستاده بود، عصایی با نوک فلزی در دست هانی قرار داشت که بر آن تکیه داده بود.

مهران به عبید اللّه گفت: چه ذلّت و خواری؟ آیا این شخص (هانی) به تو و خانواده‌ات امان می‌دهد؟! عبید اللّه گفت: او را بگیر. مهران گیسوان دو طرف سر او را گرفت و سرش را پایین کشید. عبید اللّه با عصا بر صورت هانی کوبید، نوک فلزی عصا خارج شد و به دیوار بر خورد و ابن زیاد همچنان عصا را بر صورت هانی می‌زد تا بینی و پیشانی او را شکست. مردم صدای داد و فریاد آنها را شنیدند. مذحجیان دار الاماره را به

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۷۷

محاصره در آوردند. شریح قاضی نزد مردم رفت و گفت: حادثه‌ای برای هانی رخ نداده، امیر او را به زندان افکنده و وی زنده است.

مردم گفتند: اگر او را زندانی کرده باشد، مهم نیست. در این هنگام هواداران مسلم بن عقیل از راه رسیده و دار الاماره را محاصره کردند، ولی همان‌گونه که گذشت، عوامل عبید اللّه، آنها را پراکنده ساختند «۱».

هانی را تا زمان دستگیری مسلم، نزد عبید اللّه نگاه داشتند، سپس عبید اللّه هر دو را به شهادت رساند و فرمان داد جنازه‌های آنان را در بازارها روی زمین بکشند.

عبید اللّه بن زبیر اسدی در این باره می‌گوید:

اذا كنت لا تدرين ما الموت فانظری‌الی هانی بالسوق و ابن عقيل

الی بطل قد هشم السيف وجهه‌و آخر يهوی من طمار قتيل

تری جسدا قد غيّر الموت لونه‌و نضح دم قد سال كلّ مسيل

أ يركب أسماء الهماليج آمناو قد طلبته مذحج بذحول

تطيف حواليه مراد و كلّهم‌علی رقبة من سائل و مسول يعنی: اگر نمی‌دانی مرگ چیست، به جسد هانی و مسلم بن عقیل در میان بازارها بنگر. به پهلوانی که شمشیر، چهره‌اش را در هم شکست و به آن دیگری که پیکرش از فراز قصر فرو افتاد.

پیکر بی‌سری را خواهی دید که مرگ، رنگ رخسارش را دگرگون ساخته و خون‌هایی که از بدنش چون سیل روان گشته است. آیا اسماء پسر خارجه آسوده خاطر و آزادانه بر زین اسب‌ها سوار شود با اینکه قبیله مذحج، خون‌هایی را از او خواهانند. قبیله مراد،

به دور اسماء گردش کردند و مراقب و چشم به راه اویند و از یکدیگر پرسش می‌کنند و در جستجوی او هستند.

هانی، روز ترویه سال ۶۰ همراه با مسلم بن عقیل به شهادت رسید و آن‌گونه که

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۸۲.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۷۸

بیان شد، مسلم توسط بکیر بن حمران شربت شهادت نوشید و پیکر او را از بلندای دار الاماره به زیر افکند. و هانی را دست بسته به بازار گوسفندفروشان بردند که فریاد وا مذحجا! سر می‌داد و می‌گفت: امروز از مذحجیان یار و یاوری ندارم! مذحجیان کجایند به دادم برسند؟ هنگامی دید کسی او را یاری نمی‌کند، دست خود را محکم کشید و آن را گشود و گفت: آیا یک عصا و کارد و سنگی نیز وجود ندارد تا انسان از خود دفاع کند. مأموران از هر طرف بر سرش ریختند و دستهای او را محکم بستند، آن‌گاه بدو گفته شد: گردنت را دراز کن.

هانی در پاسخ گفت: در این خصوص اهل سخاوت نیستم و شما را بر کشتن خود یاری نخواهم کرد. رشید ترک غلام عبید اللّه، ضربه‌ای بر هانی وارد ساخت، ولی کارگر نیفتاد. هانی گفت: بازگشتگاه همه ما نزد خداست، پروردگارا! به سوی رحمت و رضوان تو روانه‌ام. غلام با ضربتی دیگر وی را به شهادت رساند و چنانکه یادآور شدیم، سپس عبید اللّه فرمان داد سرهای آن دو بزرگوار را توسط هانی وادعی و زبیر تمیمی، به دربار یزید ببرند.

به گفته سیره‌نویسان: زمانی که خبر شهادت هانی و مسلم به امام حسین علیه السّلام رسید، حضرت مکرّر می‌فرمود: «رحمة اللّه علیهما» و سپس اشک از دیدگان مبارکش جاری شد.

طبری گفته است: روز نبرد «خازر» «۱» که فرا رسید، عبد الرحمن بن حصین مرادی، نگاهی به «رشید ترک» انداخت و گفت: خدا مرا بکشد اگر دستم به او برسد و او را به قتل نرسانم و یا در این راه کشته شوم! لذا با نیزه بر او حمله‌ور شد و ضربه‌ای کاری بر او نواخت و او را به هلاکت رساند و به جایگاه خود بازگشت «۲».

(۱). نهری است میان موصل و اربل، سال ۶۶ در زمان مختار در آنجا نبردی رخ داد که عبید اللّه بن زیاد توسط «ابراهیم بن مالك اشتر» به هلاکت رسید.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۹۲، کامل: ۴/ ۳۶.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۷۹

جنادة بن حارث مذحجی مرادی سلمانی «۱» کوفی «۲»

وی، از شخصیّت‌های معروف شیعه و از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام به شمار می‌آمد و نخست همراه مسلم دست به قیام زد ولی زمانی که پراکنده شدن مردم را ملاحظه کرد، به اتفاق عمرو بن خالد صیداوی و جمعی دیگر، به سوی امام حسین علیه السّلام رهسپار گردید، اما حرّ از پیوستن آنان به امام علیه السّلام جلوگیری به عمل آورد و سپس امام علیه السّلام آنان را به سوی خود آورد. با فرا رسیدن روز عاشورا، این افراد به میدان جنگ شتافتند و تا قلب سپاهیان کوفه پیش رفتند به گونه‌ای که سپاه دشمن آنان را به محاصره در آوردند. امام حسین علیه السّلام برادرش عباس علیه السّلام را به یاری آنان فرستاد، آن بزرگوار بدان‌ها رسید و آنان را از چنگ دشمن رهانید ولی حاضر نشدند سالم از میدان برگردند و نظاره‌گر حمله دشمن باشند. از این رو، بسان شیرانی خشمگین با دشمن به مبارزه پرداختند تا اینکه همگی در یک مکان به فیض شهادت نایل آمدند.

واضح ترک؛ غلام حارث مذحجی سلمانی «۳»

وی، برده‌ای از نژاد ترک و فردی دلیر و قاری قرآن و غلام حارث سلمانی بود.
آن گونه که صاحب حدائق «۴» الوردیه گفته است: او به اتفاق جنادهٔ بن حارث حضور امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد، به گمانم واضح همان فردی است که به گفته مقاتل،

---

(۱). منسوب به «سلمان»، تیره‌ای از قبیله مراد است که تیره‌ای از مذحج را تشکیل می‌داده است.

(۲). شیخ طوسی در رجال: ۹۹، شماره ۹۶۸ وی را از یاران امام حسین علیه السّلام به شمار آورده است.

(۳). به گفته خوارزمی، غلام ترک از غلامان امام حسین علیه السّلام و قاری قرآن و آشنای به زبان عربی بود.
زمانی که از اسب روی زمین قرار گرفت، امام حسین علیه السّلام صورت به صورت او گذاشت و او تبسّم کرد.

(۴). حدائق: ۱۲۲؛ مقتل الحسین: ۲/ ۲۴.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۸۰

روز عاشورا در حالی که این رجز را می‌خواند، شمشیر به دست و پیاده به جنگ با دشمن پرداخت:

البحر من ضربی و طعنی یصطلیو الجوّ من عثیر نقعی یمتلی

إذا حسامی فی یمینی ینجلیینشقّ قلب الحاسد المبجّلی یعنی: دریا از ضربات شمشیر و نیزه‌ام متلاطم و فضا از تیر و پیکانم پر می‌شود. آن‌گاه که دست و شمشیرم به حرکت در آید، قلب حسود از بیم می‌شکافد.

گفته‌اند: واضح که در آستانه شهادت قرار گرفت، یاری و کمک خواست. امام حسین علیه السّلام خود را به سرعت بالین وی رساند و در آخرین لحظات، او را در آغوش گرفت، واضح عرضه داشت من کجا و فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کجا که صورت به صورتم بنهد و سپس روحش به آسمانها پر کشید، رضوان اللّه علیه «۱».

مجمّع بن عبد اللّه عائذی «۲»

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ۱۸۰ مجمع بن عبد الله عائذی ..... ص : ۱۸۰

، مجمّع بن عبد اللّه بن مجمّع بن مالک بن ایاس بن عبد مناهٔ بن عبید اللّه بن سعد العشیره مذحجی عائذی است.

به گفته نسب‌شناسان و طبقه‌دانان: عبد اللّه بن مجمّع عائذی، از یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به شمار می‌آمد و فرزندش مجمّع از تابعین و یاران امیر المؤمنین علیه السّلام تلقی می‌شد.

مجمّع و فرزند یادشده‌اش به اتفاق عمرو بن خالد صیداوی، حضور امام حسین علیه السّلام شرفیاب شدند و حرّ از پیوستن آنان به حضرت جلوگیری کرد و همان گونه که قبلا یادآور شدیم، امام علیه السّلام آنان را به سوی خود آورد.

بنا به نقل ابو مخنف: زمانی که حرّ از ورود مجمّع و فرزندش و عمرو و جناده

---

(۱). مناقب: ۴/ ۱۰۴؛ بحار: ۴/ ۱۰۴ و ۴۵/ ۳۰.

(۲). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۵، شماره ۱۰۴۴ وی را از یاران ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام شمرده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۸۱

جلوگیری به عمل آورد، امام حسین علیه السّلام آنان را از دست حرّ، رها و به سوی خود آورد و از آنان حمایت نمود و وضعیت

مردم کوفه را از آنان جویا شد و فرمود:

«أخبرونی خبر الناس ورائکم؟؛ از مردم دیار خود چه خبر دارید؟».

مجمّع بن عبد اللّه عرضه داشت: بزرگان و سران قبایل کوفه به عالی‌ترین و سنگین‌ترین رشوه‌ها از سوی ابن زیاد نایل گردیده و انبانهای خود را پر کرده‌اند و بر ضد شما یک‌دستند، ولی افراد دیگر دلشان با شما و شمشیرشان بر ضد شماست.

امام علیه السّلام پرسید: «أخبرنی فهل لک علم برسولی إلیکم؟؛ آیا از فرستاده‌ام به سویتان اطلاعی نداری؟».

عرض کرد: فرستاده شما کیست؟ فرمود: «قیس بن مسهّر» عرضه داشت:

آری، اطلاع دارم؛ حصین بن تمیم «۱» او را دستگیر کرد تا آخر ماجرایی که در شرح حال قیس بیان شد.

سیره‌نگاران و مقاتل‌نویسان آورده‌اند: مجمّع به همراه عمرو بن خالد و یارانشان همان‌گونه که قبلا در حالات عمرو و جناده گذشت، در روز دهم محرم، یک جا به فیض شهادت نایل آمدند و در شرح حال عائذ نیز، بدان خواهیم پرداخت.

عائذ بن مجمّع بن عبد اللّه مذحجی عائذی

عائذ بن مجمّع، به اتفاق پدرش به سوی امام حسین علیه السّلام حرکت کردند، بین راه به آن حضرت برخوردند، ولی حرّ، مانع پیوستن آنها به امام علیه السّلام شد و همان‌گونه که گذشت، حضرت با حمایت از آنان، آنها را از دست حرّ رها ساخت.

سیره‌نویسان، این افراد را چهار تن به نامهای: عمرو بن خالد، جناده، مجمّع و پسرش و واضح ترک؛ غلام حارث و سعد، غلام عمرو بن خالد دانسته‌اند، اما گویی

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۸۲

واضح و سعد و نیز طرماح بن عدی، راهنمای آنان را به شمار نیاورده‌اند.

صاحب حدائق الوردیه گفته است: عائذ در نخستین حمله، به شهادت رسید «۱».

دیگران گفته‌اند: وی همراه پدرش، یک جا به شهادت رسیدند چنانکه گذشت ولی آن گونه که قبلا یادآور شدیم، این حادثه قبل از حمله نخست، در آغاز جنگ، رخ داده است.

نافع بن هلال جملی «۲»

وی، نافع بن هلال بن نافع بن جمل بن سعد العشیرة بن مذحج مذحجی جملی و شخصیّتی بنام، بزرگوار، محترم، دلیر، قاری قرآن و از کاتبان و حاملان روایت و از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام به شمار می‌رفت و در جنگ جمل، صفّین و نهروان در رکاب آن بزرگوار، حضور داشت.

نافع به سوی امام حسین علیه السّلام رهسپار گردید و بین راه با حضرت دیدار کرد. این رویداد پیش از شهادت حضرت مسلم اتفاق افتاد. نافع سفارش کرد اسب او را که «کامل» نامیده می‌شد، در پی او بیاورند و این کار توسط عمرو بن خالد و یارانش که از آنان نام بردیم، صورت گرفت.

ابن شهر آشوب گفته است: زمانی که حرّ، حسین علیه السّلام را در تنگنا قرار داد، حضرت، یاران خود را با این سخنان مخاطب ساخت: «اما بعد: فقد نزل من الأمر ما قد ترون، و أنّ الدنیا قد تنکّرت و أدبرت».

«اما بعد: پیشامد ما همین است که می‌بینید، براستی اوضاع زمان دگرگون شده و ...».

(۱). حدائق الوردیهٔ: ۱۲۲.

(۲). در برخی کتب به اشتباه «هلال بن نافع» آمده است. شیخ طوسی در رجال: ۱۰۶، شماره ۱۱۰۵۱ او را از یاران امام حسین علیه السّلام شمرده و «جملی» منسوب به «جمل» تیره‌ای از قبیله مذحج و در برخی کتب، به اشتباه «بجلی» آمده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۸۳

زهیر بپاخاست و عرضه داشت: ای هدایت‌یافته الهی! پیامت را شنیدیم ...

و آن‌گاه نافع بپاخاست و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! شما به خوبی آگاهید که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نتوانست دلهای مردم را از محبت خویش آمیخته گرداند و آن گونه که حضرت دوست داشت، به دستورات وی تن در نمی‌دادند، منافقانی میان آنان وجود داشت که به او وعده همکاری می‌دادند ولی در نهان، به وی خیانت می‌ورزیدند، با گفتاری شیرین‌تر از عسل با او دیدار می‌کردند، ولی در غیاب، به گونه‌ای تلخ‌تر از حنظل عمل می‌کردند تا اینکه خداوند روح پاک او را به سوی خود بالا برد و پدر بزرگوارت علی علیه السّلام نیز سرنوشتی این چنین داشت؛ گروهی به یاری او همداستان شدند و ناکثین، قاسطین و مارقین با او به نبرد برخاستند و جمعی با آن حضرت به مخالفت پرداختند تا اینکه به فیض شهادت نایل آمد و در جوار رحمت و رضوان حق قرار گرفت. امروز شما نیز دارای همان موقعیت هستید؛ هر کس پیمان‌شکنی کند و در نیّت خود تغییری ایجاد کند، جز به زیان خود، کاری انجام نداده است، خداوند از او بی‌نیاز است، اکنون ما را به هرکجا که می‌خواهی، به شرق و غرب، رهسپار نما، به خدا سوگند! ما از قضا و قدر الهی لحظه‌ای به خود بیم راه نمی‌دهیم و از دیدار با پروردگار خویش ناخرسند نیستیم، ما بر تصمیم خود آگاهانه باقی هستیم، دوستداران شما را دوست و با دشمنانتان سر دشمنی داریم. «۱»

سپس بریر بپاخاست و سخن گفت که در بیان شرح حال وی، بدانها پرداختیم.

طبری می‌گوید: در کربلا، آب را به روی امام حسین علیه السّلام بستند و تشنگی بر او و یارانش چیره شد، برادرش عباس را خواست و او را به اتفاق سی سواره و بیست پیاده که بیست مشک آب با خود داشتند، برای آوردن آب مأموریت داد.

آنان حرکت کرده تا شبانگاه به آب نزدیک شدند و پرچمدار آنان نافع بن هلال

(۱). بحار: ۴۴/ ۳۸۱.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۸۴

پیشاپیش آنها در حرکت بود. عمرو بن حجّاج زبیدی- نگهبان آب- متوجه آنان شد و صدا زد: کیستید؟

نافع گفت: عموزاده‌هایت.

عمرو گفت: تو کیستی؟

گفت: نافع بن هلال.

گفت: برای چه بدین جا آمده‌ای؟

پاسخ داد: آمده‌ایم از آبی که ما را از آن محروم ساخته‌اید، بنوشیم.

عمرو گفت: گوارایت باد!

نافع گفت: نه، به خدا سوگند! تا حسین تشنه باشد قطره‌ای از آن نمی‌آشامم و اینان را که می‌بینی از یاران او هستند. تا عمرو آنها را دید گفت: اینان نباید آب برگیرند، ما را در اینجا گمارده‌اند که از بردن آب جلوگیری کنیم.

نافع به یاران خود که نزدیک شدند گفت: مشک‌های خود را پر از آب کنید. آنان پیاده شده و مشک‌های خود را پر از آب

نمودنـد. عمرو و نیروهایش به حرکت در آمدنـد. عباس بن علی علیه السّـلام و نافع بن هلال جملی به آنها حمله‌ور شدنـد و آنان را پراکنده ساختند و یارانشان را نجات دادند و به خیمه‌ها بازگشتند و تعدادی از دشمن را به هلاکت رساندند «۱».

ابو جعفر طبری می‌گوید: زمانی که عمرو بن قرظه انصاری کشـته شد، برادرش علی که در جمع سپاه عمر سـعد بود، به خونخواهی برادر آمـد و بر امـام حسین بانـگ زد- چنـانکه در شـرح حـال عمرو خواهـد آمـد- نافع بن هلال بر او حمله کرد و با شمشـیر بر او ضربتی وارد ساخت، ولی یارانش او را نجات دادند و بعدها «۲» مداوا شد و بهبودی یافت.

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۲.

(۲). همان: ۳/ ۳۲۴.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۸۵

سپس سوارانی که از علی حمایت می‌کردند، جولان داده و به حرکت در آمدند، ولی نافع آنها را از یاران خویش دور ساخت.

یحیی بن هـانی بن عروه مرادی «۱» می‌گویـد: پس از آنکه نافع، علی بن قرظه را مجروح ساخت، سواران به جولان پرداختنـد و نافع در حالی که این رجز را می‌خواند، بر آن‌ها یورش برد و شمشیر میان آنان گذاشت:

إن تنکرونی فأنـا ابـن الجملی‌دینی علی دین حسـین بن علیّ یعنی: اگر مرا نمی‌شناسـید، من فرزنـد جملی‌ام، دین و آیینم همـان دین حسین بن علی است.

مزاحم بن حریث به نافع گفت: من بر دین و آیین فلانی هستم. نافع در پاسخ گفت: تو بر آیین شیطانی و سپس با شمشیر بر او حمله کرد. مزاحم قصد فرار داشت ولی شمشـیر نافع او را دریافت و به هلاکت رسـید. عمرو بن حجّاج بر سپاه خود فریاد زد: آیا می‌دانید با چه کسانی مبارزه می‌کنید؟! هیچ یک از شما به هماوردی آنان بیرون نرود.

به گفته ابـو مخنـف: نـافع، نـام خـود را بر نوک پیکـان تیرهـای مسـمومش نوشـته بود و آنهـا را به سـمت دشـمن شـلیک می‌کرد و می‌گفت:

أرمی بها معلمهٔ أفواقهامسمومهٔ تجری بها أخفاقها

لیملأنّ أرضـها رشاقهاو النفس لا ینفعها إشفاقها یعنی: تیرهایی را پرتاب می‌کنم که نشانه‌دار است و زهرآگین و شتابان. این تیرهای سخت، زمین را پر خواهد کرد و نفس از ترسیدن سود نمی‌برد.

وی دوازده تن از سپاه عمر سعد را به غیر از زخمی‌ها به هلاکت رساند و با تمام شدن تیرهایش، شمشیر کشید و بر آنها حمله کرد و این رجز را می‌خواند:

أنا الهزبر الجملی‌أنا علی دین علیّ یعنی: من شیر جملی‌ام و بر دین و آیین علی هستم.

---

(۱). به شرح حال او در تهذیب الکمال: ۳۲/ ۱۸ با شماره ۶۹۳۶ مراجعه شود.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۸۶

دشـمن از هر سـو به طرف او یورش برده و او را احـاطه کردنـد و چنـان زیر بـاران سـنگ و سـر نیزه گرفتنـد که بـازوانش را در هم شکستند و وی را به اسارت گرفتند.

شمر بن ذی الجوشن او را گرفت و هوادارانش وی را نزد عمر سعد آوردند.

عمر سعد به او گفت: نافع! وای بر تو! چه چیز تو را واداشت که خود را به چنین بلایی گرفتار سازی؟

پاسخ داد: خدا از قصدم آگاه است و در حالی که خون از محاسن نافع جاری بود، مردی به او گفت: نمی‌بینی چه به روزت آمده؟

نافع در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند! غیر از افرادی که زخمی کرده‌ام، دوازده تن از شما را به هلاکت رسانده‌ام و خود را بر این کار نکوهش نمی‌کنم، اگر بازو و دستی برایم باقی مانده بود، نمی‌توانستید مرا به اسارت درآورید. شمر به ابن سعد گفت: خدا سلامتت بدارد! او را بکش.

عمر سعد گفت: تو او را آورده‌ای اگر می‌خواهی خودت او را بکش. شمر به قصد کشتن نافع شمشیر کشید، نافع به او گفت: به خدا سوگند! اگر مسلمان بودی برایت دشوار بود با دستهای آغشته به خون ما، خدای خود را ملاقات کنی، سپاس خدایی را که شهادت ما را به دست بدنهادترین آفریدگانش قرار داده و سپس شمر او را به شهادت رساند، «۱» رضوان اللّه علیه و لعنهٔ اللّه علی قاتلیه.

ألا ربّ رام یکتب السهم نافعاو یعنی به نفعا لآل محمد

اذا ما أرنت قوسه فاز سهمهابقلب عدو او جناجن معتد

فلو ناضلوه ما أطافوا بغابهو لکن رموه بالحجار المحدّد

فأضحی خضیب الشیب من دم رأسه‌کسیر ید ینقاد للأسر عن ید

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۸ (با اندک تفاوتی در نقل و حذف برخی عبارات).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۸۷ و ما وجدوه واهنا بعد أسره‌و لکن بسیما ذی براثن ملبّد

فان قتلوه بعد ما ارتث صابرافلا فخر فی قتل الهزبر المخضّد

و لو بقیت منه ید لم یقد لهم‌و لم یقتلوه لو نضا لمهنّد یعنی: آگاه باشید! چه بسا تیراندازی که بر تیر، نام نافع را بنگارد و مقصودش از آن، سود رساندن به خاندان محمد باشد. آن‌گاه که زه کمانش را بکشد، تیر او بر قلب دشمن و یا پهلوی تجاوزگران وارد گردد. اگر با شمشیر با او جنگیده بودند قادر نبودند به جایگاه او نزدیک شوند، ولی سنگبارانش کردند. محاسن او از خون سرش رنگین شد و دستش شکست و وی را مانند اسیران کشتند. پس از اسارت نیز سستی به خود راه نداد و نهراسید، ولی چهره‌اش چون شیر ترس‌آور بود. اگر پس از زخمی شدنش او را به شهادت رساندند، نمی‌توان آن را افتخار دانست؛ زیرا کشتن شیری در حال اسارت، هنر نیست. اگر برایش دستی در بدن مانده بود و شمشیر کشیده بود، قادر بر کشتن او نبودند.

حجّاج بن مسروق «۱» بن جعف «۲» بن سعد العشیره مذحجی جعفی

حجّاج، شیعه و از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام در کوفه به شمار می‌رفت، زمانی که امام حسین علیه السّلام از مدینه رهسپار مکه گردید، وی برای دیدار با آن حضرت از کوفه راهی مکه شد و در آنجا ملازم رکاب آن بزرگوار و در اوقات برگزاری نماز، مؤذّن امام علیه السّلام بود.

صاحب خزانهٔ الأدب کبری گفته است: هنگامی که امام حسین علیه السّلام به کاخ بنی مقاتل رسید، خیمه‌ای را سرپا دید، پرسید این سرا پرده از کیست؟ گفته شد: از عبید اللّه بن حر جعفی.

---

(۱). در ارشاد: ۲/ ۷۸ «مسرور» به جای «مسروق» آمده است.

(۲). تیره‌ای از قبیله سعد العشیره.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۸۸

امام علیه السّلام، حجّاج بن مسروق جعفی و یزید بن مغفل «۱» جعفی را نزد وی فرستاد.

آن دو نزد عبید اللّه بن حرّ آمده و گفتند: ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام شما را می‌خواهد.

عبید اللّه بدان‌ها گفت: به امام ابلاغ کنید من آن‌گاه که شنیدم شما آهنگ کوفه دارید، برای اینکه دستم به خون شما و خاندانت آغشته نشود، کوفه را ترک کردم تا دشمن را بر ضد تو یاری نکرده باشم، با خود گفتم: اگر با حسین بستیزم، بر من بسیار گران و در پیشگاه خداوند کاری بس بزرگ است و اگر در کنارش بجنگم ولی در رکابش کشته نشوم، او را تباه ساخته‌ام و اگر به نبرد بپردازم، مغرورتر از آنم که به دشمنم فرصت دهم تا مرا به آسانی بکشند، از سویی حسین علیه السّلام در کوفه از یار و یاور و پیروی برخوردار نیست که در کنار او بجنگد.

حجّاج و همراهانش سخنان عبید اللّه را به امام علیه السّلام رساندند و بر حضرت گران آمد و کفش‌هایش را خواست و پیاده راه افتاد تا در سرا پرده عبید اللّه بن حرّ، بر او وارد شد. عبید اللّه در صدر مجلس برای حضرت جا باز کرد و با احترام از وی استقبال نمود و حضرت را همراهی کرد تا در جای خود نشاند.

یزید بن مرهٔ می‌گوید: عبید اللّه بن حرّ برایم نقل کرد و گفت: حسین علیه السّلام بر من وارد شد و محاسن مبارکش چون پر کلاغ سیاه بود! من زیباتر و چشم‌پرکن‌تر از چهره وی ندیده بودم و زمانی دیدم پیاده راه می‌رود و کودکانش دور او را گرفته‌اند، بر هیچ کس مانند او دلم نسوخت.

حسین علیه السّلام فرمود: فرزند حرّ! برای پیوستن به من چه مانعی بر سر راه تو است؟! عبید اللّه عرضه داشت: اگر قرار بود من با یکی از دو طرف باشم، قطعا با شما بودم و از سر سخت‌ترین یارانت بر ضد دشمن تو، محسوب می‌شدم، دوست دارم مرا از همراهی خود معاف داری، ولی اسبانی آماده و راهنمایانی از یارانم در اختیار

---

(۱). در نسخه اصلی، «معقل» آمده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۸۹

شماست و اسب تیزتک خویش (ملحقه) را در اختیارتان قرار می‌دهم، به خدا سوگند! من هرگاه سوار بر این اسب، دشمن را تعقیب کرده‌ام، به او دست یافته‌ام و هیچ دشمنی در تعقیب من به غبار اسبم نرسیده است، اکنون بر آن سوار شو و به جایگاه امنی برو و من متعهد می‌شوم خانواده‌ات را به تو برسانم یا خود و یارانم همه در راه دفاع از آنان کشته شویم و همان‌گونه که آگاهید هرگاه من دست به کاری بزنم کسی نمی‌تواند مرا از آن بازدارد.

امام علیه السّلام فرمود: «أ فهذه نصیحهٔ لنا منک یا بن الحرّ».

«فرزند حرّ! آیا با این سخنان ما را نصیحت می‌کنی؟»

عرض کرد: به خدایی که برتر از او چیزی نیست، آری! امام علیه السّلام فرمود: «إنّی سأنصح لک کما نصحت لی، ان استطعت أن لا تسمع صراخنا و لا تشهد و اعیتنا فافعل، فو اللّه لا یسمع و اعیتنا أحد ثم لا ینصرنا الّا أکبّه اللّه فی نار جهنّم».

«همان گونه که مرا نصیحت کردی، من نیز تو را نصیحت می‌کنم؛ تا می‌توانی خود را به جای دور دستی برسان تا صدای یاری خواهی ما را نشنوی و جنگ ما را نبینی؛ زیرا به خدا سوگند! اگر صدای یاری خواهی ما به گوش کسی برسد و به یاری ما نشتابد، خداوند او را به صورت، در آتش جهنّم خواهد افکند».

سپس حسین علیه السّلام در حالی که ردا و عبایی از خزّ (حریر) بر تن و کلاهی سرخ بر سر داشت به اتفاق یارانش حجّاج و یزید و کودکانش که دور او را گرفته بودند، از نزد «۱» او خارج شد.

عبید اللّه می‌گوید: حضرت را بدرقه کردم و یک بار دیگر به محاسن شریفش نگاهی کردم و عرضه داشتم: محاسنتان سیاه است یا آن را خضاب فرموده‌اید؟

حضرت فرمود: «یا بن الحرّ! عجّل علیّ الشیب؛ فرزند حرّ! پیری من زودرس است»،

---

(۱). در نسخه اصلی، «از نزد اوست»، ولی ظاهرا جمله «از نزد من»، صحیح است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۹۰

دانستم حضرت خضاب کرده و از آن بزرگوار، خداحافظی کردم «۱».

ابن شهر آشوب و دیگران گفته‌اند: روز دهم محرم که فرا رسید و جنگ در گرفت، حجّاج بن مسروق جعفی خدمت امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و از او اجازه میدان خواست و حضرت بدو رخصت داد و به میدان شتافت و جنگید و با تنی آغشته به خون از میدان خدمت امام برگشت و در حق حضرت این اشعار را خواند:

فدتک نفسی هادیا مهدیّاالیوم ألقی جدّک النبیّا

ثمّ أباک ذی الندی علیّاذاک الذی نعرفه الوصیّا یعنی: جانم به قربانت که هدایت‌کننده و هدایت شده‌ای: امروز به دیدار جدّت پیامبر خواهم شتافت. سپس پدرت علی؛ آن انسان بزرگواری که او را وصی پیامبر می‌دانم، ملاقات می‌کنم.

امام حسین علیه السّلام فرمود: «نعم! و أنا ألقاهما علی أثرک؛ آری! من نیز بعد از تو به دیدار آنان خواهم شتافت».

حجّاج به میدان بازگشت و مبارزه کرد تا به فیض شهادت نایل آمد، رضوان اللّه علیه «۲».

یزید بن مغفل «۳» بن جعف بن سعد العشیره مذحجی جعفی

وی، یکی از دلاور مردان شیعه و شعرای نامی و از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام به شمار می‌آمد که در جنگ صفین در رکاب آن حضرت جنگید.

حضرت، او را به نبرد «خریت» یکی از سران خوارج اعزام نمود. به گفته

---

(۱). خزانهٔ الأدب: ۲/ ۱۵۸؛ اخبار الطوال: ۲۵۰؛ ارشاد: ۲/ ۸۱.

(۲). مناقب: ۴/ ۱۰۳ (با تفاوتی اندک).

(۳). لهوف: ۱۶۰.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۹۱

طبری «۱»، زمانی که معقل بن قیس، موفق به کشتن «خریت» شد، یزید بن مغفل، در جناح راست سپاه وی حضور داشت.

مرزبانی در معجم الشعراء گفته است: یزید بن مغفل خود، از تابعین و پدرش از یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده است. صاحب خزانه نقل کرده است: وی در مسیر آمدن امام حسین علیه السّلام از مکه، حضرت را همراهی می‌کرد و امام علیه السّلام او را به اتفاق حجّاج جعفی نزد عبید اللّه بن حرّ «۲» فرستاد که در بیان حالات حجّاج بدان پرداختیم.

به نقل مقاتل‌نگاران و سیره‌نویسان: روز دهم محرم که جنگ درگیر شد، یزید بن مغفل برای مبارزه با دشمن خدمت امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و از او اجازه میدان خواست. حضرت به او اجازه فرمود. وی در حالی که این رجز را می‌خواند به پیش تاخت:

أنا یزید و أنا ابن مغفلو فی یمینی نصل سیف منجل

أعلو به الهامات وسط القسطلعن الحسین الماجد المفضل یعنی: منم یزید فرزند مغفل که تیغه شمشیری براق در کف راست دارم. در میان این گرد و غبار سرها را پرتاب می‌کنم و دشمن را از حسین والاتبار، دور می‌سازم.

و سپس به مبارزه ادامه داد تا شربت شهادت نوشید.

مرزبانی در معجم خویش آورده است: زمانی که جنگ به اوج خود رسید، یزید بن مغفل در حالی که این رجز را می‌خواند به میدان شتافت.

إن تنكرونی فأنا بن مغفل‌شاك لدى الهيجاء غير أعزل

و فی یمینی نصل سیف منصل‌أعلو به الفارس وسط القسطل

---

(۱). کامل: ۴/ ۲۹۲.

(۲). خزانهٔ الأدب: ۲/ ۱۵۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۹۲

یعنی: اگر مرا نمی‌شناسید، من پسر مغفلم و در هنگامه نبرد، غرق در سلاحم و دست بسته نیستم. در کف راستم قبضه شمشیری است با تیغه‌ای که میان این گرد و غبار آن را بر سر سواران فرود می‌آورم.

راوی می‌گوید: یزید، نبردی بی‌نظیر انجام داد و عده‌ای را به هلاکت رساند و سپس به شهادت رسید، رضوان اللّه علیه.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۹۳

بخش پنجم: شهدای انصاری

عمرو بن قرظه انصاری

وی، عمرو بن قرظهٔ بن کعب بن عمرو بن عائذ بن زید مناهٔ بن ثعلبهٔ بن کعب بن خزرج انصاری خزرجی کوفی و از صحابه «۱» و راویان حدیث تلقی می‌شد. او از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام بود و در کوفه اقامت گزید. در جنگ‌های آن حضرت در کنار آن بزرگوار جنگید. امیر المؤمنین علیه السّلام او را به فرمانروایی فارس گماشت و در سال ۵۱ هجری به دیدار معبود شتافت.

وی، نخستین کسی بود که در کوفه برایش نوحه‌سرایی انجام گرفت، فرزندانی پس از خود به یادگار نهاد که معروف‌ترین آنان عمرو و علی بودند. عمرو قبل از مانع‌تراشی دشمن برای امام حسین علیه السّلام پیش از آغاز جنگ، در کربلا حضور ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام شرفیاب شد، امام علیه السّلام قبل از اینکه شمر بن ذی الجوشن، به کربلا اعزام شود، عمرو را برای گفتگویی که میان خود و عمر سعد صورت می‌گرفت، نزد ابن سعد می‌فرستاد و او پاسخ عمر را نزد امام می‌آورد که با ورود شمر، این ارتباط قطع شد.

---

(۱). به گفته ابن حجر: قرظهٔ بن کعب بن ثعلبه انصاری، از صحابه و شاهد فتوحات عراق بود. بنا به گفته صحیح: نزدیک به سال ۵۰ بدرود حیات گفت (ر. ک: تقریب التهذیب: ۲/ ۱۲۴، شماره ۱۹۸).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۹۴

با فرا رسیدن روز دهم محرم، عمرو از امام حسین علیه السّلام برای جنگ با دشمن اجازه میدان خواست و پس از اجازه در حالی که این رجز را می‌خواند، با دشمن رو به رو شد:

قد علمت كتائب الأنصارأنّی سأحمی حوزهٔ الذمار

فعل غلام غير نكس شاردون حسین مهجتی و داری «۱» یعنی: سپاه انصار به خوبی می‌دانند که من از این حریم دفاع خواهم کرد.

ضربه جوانی که سربلند و پیشاهنگ است، جان و مال و زندگی‌ام فدای حسین باد «۲».

ابن نما می‌گوید: عمرو با این سخن که «جان و مال و زندگی‌ام فدای حسین باد»، به عمر سعد کنایه و طعنه زد؛ چون زمانی که حسین علیه السّلام از عمر سعد خواهان همراهی شد، عمر سعد در پاسخ امام گفته بود: نگران خانواده خود هستم.

امام علیه السّلام فرمود: «أنا أعوّضک عنها؛ من عوض آن را به تو خواهم داد».

عمر گفت: من نگران اموال خویشم!!

امام فرمود: «أنا أعوّضک عنه من مالی بالحجاز؛ من از اموال خود در حجاز، عوض مالت را خواهم داد»، عمر سعد اظهار بی‌میلی کرد «۳».

سپس عمرو بن قرظه، لحظاتی به جنگ پرداخت و خدمت امام حسین علیه السّلام بازگشت و پیشاپیش وی ایستاد تا وجود شریف او را از گزند دشمن، مراقبت نماید.

به گفته ابن نما: تیرهای دشمن به پیشانی عمرو اصابت می‌کرد و آسیبی به وجود مقدس امام حسین علیه السّلام نرسید، تا اینکه عمرو در اثر جراحات زیاد از پای در آمد، رو به امام حسین علیه السّلام کرد و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! آیا به عهد و پیمان خود وفا کردم؟

---

(۱). ر. ک: مناقب: ۴/ ۱۰۵.

(۲). همان.

(۳). مثیر الاحزان: ۶۱.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۱۹۵

حضرت فرمود: «نعم! أنت أمامی فی الجنّة فاقرأ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم السلام و أعلمه أنّی فی الأثر».

«آری! به عهد خود وفا کردی و در بهشت پیشاپیش من جای داری، سلام مرا به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برسان و بگو من نیز در پی تو خواهم آمد».

سپس بر زمین افتاد و به فیض شهادت نایل آمد، رضوان اللّه علیه «۱».

علی [برادر عمرو] در اردوگاه عمر سعد قرار گرفت، وقتی برادرش عمرو کشته شد، از صف لشکریان بیرون آمد و فریاد زد: حسین! ای دروغگو! برادرم را فریفتی و به کشتن دادی؟

امام حسین علیه السّلام بدو فرمود: «إنی لم أغرّ أخاك و لکن هداه اللّه و أضلّك».

«من برادرت را فریب ندادم، بلکه خداوند او را هدایت و تو را گمراه ساخت».

علی در پاسخ امام گفت: خدا مرا زنده نگذارد اگر تو را نکشم و یا در این راه کشته شوم، سپس به امام حمله برد. نافع بن هلال راه را بر او بست و با نیزه ضربتی بر او زد و وی را از اسب به زیر انداخت، طرفدارانش با حمله به سمت وی او را نجات دادند و به مداوا پرداخت و بعدها بهبودی یافت «۲». در کتب مخالفان [اهل سنّت] شرح حال علی بیان شده و با نقل روایت از او، وی را مدح و ستایش نموده‌اند ولی از برادر شهیدش نامی نبرده‌اند.

عبد الرحمن بن عبد ربّ انصاری خزرجی «۳»

وی، صحابی به شمار می‌آمد. شرح زندگی او بیان و از وی روایت نقل شده و از یاران خالص امیر المؤمنین علیه السّلام محسوب می‌شد.

(۱). لهوف: ۱۶۲.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۴.

(۳). شیخ طوسی در رجال: ۷۴، شماره ۶۹۸ وی را از راویان احادیث امیر المؤمنین علیه السّلام قلمداد کرده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۹۶

ابن عقده گفته است: محمد بن اسماعیل بن اسحاق راشدی، از محمد بن جعفر نمیری، از علی بن حسین عبدی، از اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت:

علی علیه السّلام مردم را در «رحبه» سوگند داد و فرمود: «هر کس در روز غدیر خم سخنان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را شنیده است بپاخیزد و جز کسانی که آن سخنان را با گوش خود شنیده‌اند، کسی بپانخیزد».

«راوی می گوید: تعدادی بیش از ده تن از جمله: ابو ایّوب انصاری، ابو عمرهٔ بن عمرو بن محصن، ابو زینب، سهل بن حنیف، خزیمهٔ بن ثابت، عبد اللّه بن ثابت، حبشی بن جناده سلولی، عبید بن عازب، نعمان بن عجلان انصاری، ثابت بن ودیعه انصاری، ابو فضاله انصاری، عبد الرحمن بن عبد ربّ انصاری بپاخاستند و گفتند: ما از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدیم که می‌فرمود:

«ألا إنّ اللّه عزّ و جلّ وليّي و أنا وليّ المؤمنين، ألا فمن كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و أحبّ من أحبّه و أبغض من أبغضه و أعن من أعانه».

«آگاه باشید! خدای عزّ و جلّ ولیّ من است و من ولیّ مؤمنانم. آگاه باشید! کسانی که من مولا و سرپرست آنانم، علی مولای آنان است. خدایا! دوستدارانش را دوست و دشمنانش را دشمن‌دار، آنان را که به او محبت می‌ورزند، مورد محبت خویش و کسانی که بغض و کینه‌اش را به دل دارند، مورد خشم خود قرار ده و آنان که علی را یاری کرده‌اند، یاری نما».

این موضوع را در اسد الغابه «۱» یادآور شده و آن را در بیان حالات صحابه‌ای که در «رحبه» بپاخاستند، تکرار کرده است.

در حدائق گفته است: علی بن ابی طالب علیه السّلام به عبد الرحمن، قرآن آموخت و او را تربیت نمود «۲».

عبد الرحمن در جمع همراهان امام حسین علیه السّلام با آن بزرگوار از مکه به کربلا آمد و در نخستین حمله، در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

(۱). اسد الغابه: ۳/ ۳۰۷.

(۲). حدائق الوردیهٔ: ۱۲۲.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۱۹۷

به گفته سروی: عبد الرحمن به مبارزه پرداخت و سپس به درجه رفیع شهادت نایل آمد، رضوان اللّه علیه «۱».

نعیم بن عجلان انصاری خزرجی «۲»

نضر و نعمان و نعیم، سه برادر و از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام به شمار آمده و در جنگ صفین «۳» از خود رشادتها نشان دادند که در خور ذکر و معروف است. این سه برادر، افرادی شجاع و از قریحه شاعری برخوردار بودند. نضر و نعمان از دنیا رفتند و نعیم در کوفه باقی ماند. زمانی که امام حسین علیه السّلام وارد عراق شد، رهسپار کوی آن حضرت شد و ملازم رکابش گردید و در روز دهم محرم به میدان جنگ شتافت و در نخستین حمله، به خیل شهیدان پیوست.

جنادهٔ بن کعب بن حارث انصاری خزرجی

جناده از جمله کسانی بود که با خانواده خود، امام حسین علیه السّلام را از مکه همراهی می‌کرد و با آن بزرگوار به کربلا آمد، روز عاشورا به صحنه کارزار شتافت و در نخستین حمله به شهادت رسید «۴».

عمر بن جنادهٔ بن کعب بن حارث انصاری خزرجی

عمر، نوجوانی بود که به اتفاق پدر و مادرش به کربلا آمد، پس از شهادت پدر بزرگوارش به سفارش مادر خود، خدمت امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و از او اجازه میدان خواست، امام به او رخصت نداد، مجددا از آن حضرت کسب اجازه نمود.

---

(۱). در مناقب: ۴/ ۱۱۳ «عبد الرحمن أرحبی» آمده است.

(۲). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۶، شماره ۱۱۰۵ او را از یاران امام حسین علیه السّلام شمرده است.

(۳). نصر بن مزاحم، وقعهٔ صفین: ۳۸۰ و ۵۰۷.

(۴). مناقب: ۴/ ۱۰۴.

ابو مخنف می‌گوید: امام حسین علیه السّلام فرمود: «إنّ هذا غلام قتل ابوه فی المعرکهٔ و لعلّ امّه تکره ذلک».

«او نوجوانی است که پدرش در میدان کارزار به شهادت رسیده، شاید مادرش از میدان رفتن او ناراضی باشد».

نوجوان در پاسخ امام عرضه داشت: اتفاقا مادرم مرا به این کار فرمان داده است. حضرت بدو رخصت داد و او به میدان جنگ شتافت و به شهادت رسید.

دشمن سر او را از تن جدا کرده و به سمت امام پرتاب کرد.

مادرش سر را گرفت و آن را بر یکی از سپاه دشمن زد و او را به هلاکت رساند و سپس به خیمه بازگشت. عمودی برگرفت تا با آنان بجنگد ولی، امام حسین علیه السّلام او را بازگرداند «۱».

سعد بن حرث انصاری عجلانی و برادرش ابو الحتوف

این دو برادر از محله محکّمه کوفه بودند. به همراه عمر سعد به جنگ با حسین علیه السّلام از کوفه بیرون رفتند. صاحب حدائق می‌گوید: با فرا رسیدن روز دهم محرم که یاران امام حسین علیه السّلام به شهادت رسیدند و امام علیه السّلام با صدای بلند می‌فرمود: «ألا ناصر فینصرنا؟؛ آیا کسی نیست ما را یاری کند؟» و زنان و کودکان آن حضرت با شنیدن این سخن، به شیون و زاری پرداختند. سعد و برادرش ابو الحتوف نیز صدای حسین علیه السّلام و شیون و زاری زنان و کودکان را شنیدند، به طرفداری از امام علیه السّلام بر دشمنان حضرت یورش بردند و چنان جانانه مبارزه کردند که گروهی را کشته و جمعی را زخمی نمودند و سپس با هم به فیض شهادت نایل آمدند «۲».

---

(۱). ر. ک: مقتل مقرّم: ۲۵۳.

(۲). در حدائق الوردیهٔ: ۱۲۲ آمده که آنان سه تن از طرفداران عمر سعد را به هلاکت رساندند.

بخش ششم: شهدای بجلی و خثعمی

زهیر بن قین بن قیس أنماری بجلی

زهیر، میان قبیله خویش شخصیّتی مورد احترام بود و در کوفه میان آنان می‌زیست. رشادتهای او در جنگ‌ها و نبردها مشهور و زبانزد و در ابتدا از هواداران عثمان به شمار می‌آمد. در سال ۶۰ هجری با خانواده‌اش حج بجا آورد و سپس در مسیر بازگشت خود، با حسین علیه السّلام همراه شد و با هدایت الهی، به علویان پیوست.

ابو مخنف از برخی فزاریان روایت کرده و گفته است: در بازگشت از سفر مکه با زهیر همراه بودیم و به موازات مسیر کاروان امام حسین علیه السّلام حرکت می‌کردیم، فوق العاده ناخرسند بودیم که با آن حضرت در یک منزل فرود آییم. هرگاه حسین علیه السّلام حرکت می‌کرد، زهیر کاروان خود را عقب می‌کشید و هرگاه آن حضرت در منزلی فرود می‌آمد، زهیر پیشی می‌گرفت. تا اینکه ناگزیر در منزلی با هم فرود آمدیم؛ حسین در یک سو و ما در سویی دیگر منزل نمودیم. هنگامی که مشغول غذا خوردن بودیم، ناگهان پیک حسین علیه السّلام از راه رسید و سلام کرد و وارد شد و گفت: ای زهیر بن قین! ابا عبد اللّه حسین بن علی علیهما السّلام مرا نزدت فرستاده که خدمت او برسی. راوی می‌گوید: ما هر یک از ناراحتی، لقمه‌ای را که در دست داشتیم به

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۰۰

سویی افکندیم و سکوت مرگباری بر ما حاکم شد «۱».

ابو مخنف آورده است: دلهم دخت عمرو، همسر زهیر برایم نقل کرد و گفت:

من به زهیر گفتم: چگونه رواست که فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تو را بخواند ولی تو از رفتن نزد او سرباز زنی؟ سبحان اللّه! چه می‌شود، نزدش بروی و سخنش را بشنوی و برگردی.

دلهم می‌گوید: زهیر خدمت امام شرفیاب شد و دیری نپایید که با چهره‌ای شاداب و پرنشاط بازگشت و دستور داد سرا پرده و اثاثیه و کالایش را به نزدیکی خیمه‌های امام حسین علیه السّلام انتقال دهند و سپس به من گفت: تو را طلاق دادم، می‌توانی نزد خانواده‌ات برگردی؛ زیرا من دوست ندارم جز خیر و نیکی از ناحیه من به تو آسیبی برسد و آنگاه به همراهان خود اظهار داشت: هر کدام علاقه‌مندید می‌توانید با من بمانید، در غیر این صورت این آخرین دیدار ماست و فرصتی است که سرگذشتی را با شما در میان بگذارم، ما برای جنگ رهسپار منطقه «لنجر» «۲» شدیم، خداوند در آن جنگ پیروزی را نصیب ما کرد و به غنایمی دست یافتیم.

سلمان باهلی به ما گفت آیا از پیروزی که خداوند نصیبتان ساخته و غنایمی که به دست آورده‌اید، بسیار شادمانید؟

گفتیم: آری!

سلمان گفت: اگر [حضور در رکاب] جوانان خاندان محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را درک کنید، بیش از پیروزی و غنایم به دست آمده خود، شادمان و مسرور خواهید شد و

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۲.

(۲). شهری در خزر نزدیک باب الابواب است (معجم البلدان: ۱/ ۴۸۹). این شهر در زمان عثمان به دست سلمان بن ربیعه باهلی و یا سلمان فارسی به گفته ابن اثیر در کامل ۲/ ۴۸۳ آزاد شد و سلمان بن ربیعه پس از گشودن این شهر، کشته شد و عبد الرحمن باهلی درباره او گفته است:

و انّ لنا قبرین قبر بلنجرو قبرا بأرض الصین یا لک من قبر «ما دو قبر داریم؛ یکی در لنجر و یکی در سرزمین چین، آن هم چه قبری».

منظور شاعر از اوّلی، قبر «سلمان باهلی» و از دوّمی، قبر «قتیبة بن مسلم باهلی» است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۰۱

اکنون من شما را به خدا می‌سپارم.

راوی گفت: به خدا سوگند! زهیر، همواره بر سپاه دشمن می‌تاخت تا اینکه در رکاب امام علیه السّلام به شهادت رسید «۱».

به نقل ابو مخنف: زمانی که حرّ بن یزید، راه را بر امام بست و مانع حرکت آن حضرت شد و خواست او را در منطقه دلخواه خود فرود آورد، حضرت، خواسته او را نپذیرفت و سپاه حرّ به موازات سپاه امام به حرکت در آمده تا به منطقه ذی حسم رسیدند، حضرت در آنجا برای یارانش خطابه‌ای ایراد کرد که در آن آمده است: «اما بعد: فانّه نزل بنا من الأمر ما قد ترون ...».

زهیر بپا خاست و به یاران خود گفت: شما سخن می‌گویید یا من سخن بگویم؟ گفتند: شما سخن بگو.

وی حمد و ثنای خدا را به جا آورد و سپس خطاب به امام علیه السّلام عرضه داشت:

ای هدایت‌یافته الهی! ای فرزند رسول خدا! پیامت را شنیدم، به خدا سوگند! اگر دنیا ماندنی و نیز قرار بود ما در آن، جاودان به سر بریم و با یاری و همنوایی با شما از آن موهبتها جدا و محروم شویم، مبارزه در رکاب شما را بر ماندن در این دنیا ترجیح می‌دادیم و امام علیه السّلام در حق وی دعای خیر فرمود «۲».

به روایت ابو مخنف: هنگامی که حرّ، امام حسین علیه السّلام را برای فرود آمدن در آن منطقه در تنگنا قرار داد و از ناحیه ابن زیاد فرمانی به او رسید که امام حسین علیه السّلام را در منطقه‌ای خشک و بی‌آب و علف و دور از آبادی فرود آورد، امام علیه السّلام بدو فرمود:

«دعنا ننزل فی هذه القریة؛ بگذار ما در این آبادی یعنی نینوا «۳»، یا غاضریه و یا شفیّه [آبادی‌های نزدیک کربلا] فرود آییم».

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۲.

(۲). همان: ۳/ ۳۰۷.

(۳). محلی در نزدیکی کربلاست، «غاضریه» نیز در نزدیکی کربلا و منسوب به «غاضره» تیره‌ای از بنی اسد است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۰۲

حرّ گفت: به خدا سوگند! نمی‌توانم چنین اجازه‌ای بدهم؛ زیرا این مرد را به عنوان جاسوس بر من گمارده‌اند.

زهیر به امام حسین علیه السّلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! نبرد با اینان آسان‌تر از جنگ با نیروهای بعدی آن‌هاست، به جانم سوگند! در پی این گروه، نیروهای دیگری وارد عمل می‌کنند که توان مقاومت در برابر آن‌ها را نخواهیم داشت.

امام علیه السّلام به او فرمود: «ما کنت لأبدأهم بقتال؛ من آغازگر جنگی با آنان نخواهم بود».

زهیر عرضه داشت: ما را بدین آبادی که از برج و بارویی محکم برخوردار است و در ساحل فرات قرار دارد ببر، اگر متعرّض ما شدند با آنان خواهیم جنگید، نبرد اینان آسان‌تر از جنگ با نیروهای بعدی آن‌ها خواهد بود.

امام علیه السّلام پرسید: «و أیّة قریة هی؟؛ نام این آبادی چیست؟».

عرض کرد: این آبادی «عقر» نام دارد.

فرمود: «اللهم إنی أعوذ بك من العقر؛ خدایا! از عقر، به تو پناه می‌برم»، سپس در آن مکان که «کربلا» «۱» نامیده می‌شد، فرود آمد.

ابو مخنف می‌گوید: زمانی که عمر سعد تصمیم به جنگ گرفت، شمر بن ذی الجوشن بر لشکریان بانگ زد و گفت: ای سپاهیان سوار شوید، و مژده بهشت را دریابید. امام حسین علیه السّلام در مقابل خیمه‌اش با تکیه بر شمشیر، سر بر زانو گذاشته و خواب خفیفی او را در ربوده بود. خواهرش زینب به وی نزدیک شد و عرضه داشت: برادر! دشمن به ما نزدیک شده است، این حادثه بعد

از ظهر روز پنجشنبه نهم محرم اتفاق افتاد.

عباس علیه السّلام نیز خدمت امام شرفیاب شد و عرض کرد: برادرا! سپاه دشمن به سوی شما در حرکتند، حضرت بپاخاست و سپس فرمود: «یا عباس! ارکب الیهم حتی تسألهم عمّا جاء بهم».

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۰.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۰۳

«عباس! سوار شو و به سوی آنان برو و از آن‌ها بپرس برای چه بدین جا آمده‌اند».

عباس علیه السّلام سوار بر مرکب شد و به اتفاق بیست جنگجو از جمله حبیب بن مظهّر و زهیر بن قین نزدیک سپاه دشمن آمد و علت آمدن آنان را بدان سامان جویا شد.

در پاسخ عباس علیه السّلام گفتند: از امیر، دستور آمده که یا به اطاعت وی درآیید و یا مهیای نبرد باشید.

عباس علیه السّلام بدان‌ها فرمود: شتابزده عمل نکنید تا نزد ابا عبد اللّه علیه السّلام بازگردم و تصمیم شما را به او اطلاع دهم. سپاه توقف کرد و به حضرت گفتند: نزد حسین برو و او را در جریان قرار ده و پاسخ وی را برایمان بیاور. عباس علیه السّلام نزد برادر برگشت و یارانش در همان جا توقف کردند. حبیب به زهیر گفت: اگر دوست داری با این مردم سخن بگو وگرنه من با آنان سخن بگویم.

زهیر گفت: شما نخست پیشنهاد کردی، بنا بر این، خود با آنان سخن بگو و بدین ترتیب، حبیب با آنان سخن گفت که در بیان شرح حال وی گذشت و عزرهٔ بن قیس با این جمله که تو خودستایی می‌کنی، به حبیب اعتراض کرد.

زهیر گفت: خداوند ما را تزکیه و هدایت فرموده، ای عزره! تو را نصیحت می‌کنم از خدا بترسی. ای عزره! تو را به خدا سوگند می‌دهم در شمار افرادی که در قتل و کشتار انسان‌های پاک، گمراهان را یاری می‌کنند، قرار مگیر.

عزره گفت: ای زهیر! چه شد؟ تو که از نظر ما شیعه و پیرو اهل بیت نبودی و از عثمان هواداری می‌کردی. زهیر پاسخ داد: آیا اکنون از سخنانم در نمی‌یابی که من از دوستداران آنانم؟! به خدا سوگند! من نه هیچ‌گاه نامه‌ای به او نوشتم و نه پیکی نزدش فرستادم و نه به او وعده همکاری دادم، ولی در مسیر راه با او همنوا گشتم، زمانی که او را دیدم به یاد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و جایگاه آن حضرت افتادم و پی بردم که دشمنان وی و حزب شما درباره آن حضرت چه تصمیمی دارند، مصمّم شدم به یاری او بشتابم و در جمع هوادارانش قرار گیرم و برای حفظ حق خدا و رسولش

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۰۴

جانم را در راهش نثار کنم.

راوی می‌گوید: در این لحظات، عباس علیه السّلام از راه رسید و آن شب را از دشمن مهلت خواست، آنان به تبادل نظر پرداخته و پذیرفتند و به جایگاه خود بازگشتند «۱».

ابو مخنف از ضحّاک بن عبد اللّه مشرقی روایت کرده که گفت: شب دهم محرم که فرا رسید، حسین علیه السّلام برای یاران و خاندان خود، خطابه‌ای ایراد کرد و در سخنان خود فرمود:

«هذا اللیل قد غشیکم فاتّخذوه جملا، و لیأخذ کلّ رجل منکم بید رجل من أهل بیتی، فإن القوم إنّما یطلبونی».

«اکنون تاریکی شب شما را فرا گرفته، از این فرصت مناسب، استفاده کنید و هر یک از مردانتان، دست مردی از خاندان مرا بگیرد و اینجا را ترک گوید؛ زیرا این مردم تنها در پی من هستند».

عباس علیه السّلام و سایر خاندانش آن گونه که در شرح حالشان گذشت، به حضرت پاسخ دادند و آن‌گاه «مسلم بن عوسجه و

سعید» سخن گفتند و سپس زهیر بپاخاست و عرضه داشت: «به خدا سوگند! دوست دارم کشته شوم، دوباره زنده گردم، مجددا کشته شوم تا به همین ترتیب هزار بار کشته شوم و خداوند بدین وسیله خطر کشته شدن را از وجود مقدس شما و جوانان اهل بیت، دور نماید «۲»».

سیره‌نویسان گفته‌اند: آن‌گاه امام حسین علیه السّلام سپاه خویش را که نزدیک به هفتاد تن بودند برای جنگ، صف‌آرایی و سازماندهی نمود. زهیر را بر جناح راست و حبیب را بر جناح چپ سپاه گمارد و خود در قلب سپاه قرار گرفت و پرچم را به

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۴.

(۲). طبری، تاریخ ۳/ ۳۱۶؛ ارشاد ۲/ ۹۲.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۰۵

دست برادرش عباس سپرد «۱».

ابو مخنف از علی بن حنظلة بن اسعد شبامی «۲»، از کثیر بن عبد اللّه شعبی بجلی «۳» روایت کرده که گفت: زمانی که ما به سمت حسین علیه السّلام پیش رفتیم، زهیر بن قین سوار بر اسبی که دمی پر از مو داشت غرق در سلاح نزد ما آمد و دوباره گفت:

«ای کوفیان! از عذاب الهی بیم داشته باشید! هر مسلمانی وظیفه دارد برادر مسلمان خویش را نصیحت و موعظه کند، ما اکنون تا زمانی که شمشیر به روی یکدیگر نکشیده‌ام با هم برادر و دارای یک کیش بوده و یک امت هستیم و هرگاه شمشیر میان ما گذاشته شد، این مصونیّت برداشته می‌شود و هر کدام امتی جداگانه خواهیم بود. خداوند ما و شما را به وسیله فرزندان پیامبرش حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله مورد آزمون قرار داده تا بنگرد ما و شما با آنان چگونه رفتار می‌کنیم، ما شما را به یاری آنان و دست برداشتن از یاری عبید اللّه بن زیاد سرکش، فرا می‌خوانیم، چرا که شما در طول حکومت عبید اللّه و پدرش جز بیچارگی و نکبت و بدبختی چیزی نصیبتان نشده است؛ چشمانتان را با میله‌های تفتیده از حدقه بیرون آوردند، دست و پای شما را بریدند، بدن‌هایتان را مثله کردند و بر شاخه‌های نخل، به دارتان آویختند و برجستگان و قاریانتان چون حجر بن عدی و یارانش و هانی بن عروه و نظیر وی را به شهادت رساندند».

راوی می‌گوید: سپاهیان دشمن، زهیر را به ناسزا گرفتند و به ستایش عبید اللّه و پدرش پرداختند و گفتند: به خدا سوگند! از اینجا فاصله نمی‌گیریم تا یار تو و همراهانش را از دم تیغ بگذرانیم و یا آنان را نزد امیر ببریم.

زهیر خطاب به آنان گفت: «بندگان خدا! فرزندان فاطمه به محبّت و دوستی و

---

(۱). ارشاد: ۲/ ۹۵.

(۲). در نسخه اصلی، «شامی» است.

(۳). در نسخه اصلی، «بجلی» نیامده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۰۶

یاری سزاوارتر از فرزند سمیّه هستند، اگر به یاری آنان نمی‌شتابید، شما را به خدا مبادا دستتان به خون آن‌ها آلوده شود، در امور بین او و یزید دخالت نکنید، به جانم سوگند! یزید بی‌آنکه حسین را بکشید، از فرمانبرداری شما راضی خواهد شد».

راوی می‌گوید: شمر، تیری به سوی زهیر پرتاب کرد و گفت: ساکت شو، خدا صدایت را خفه کند. از پرسخن گفتن، ما را خسته کردی!

زهیر خطاب به شمر گفت: ای پسر کسی که بر پاشنه‌هایش ادرار می‌کند! من که تو را خطاب نمی‌کنم، تو چهار پایی بیش نیستی،

به خدا سوگند! تصور نمی‌کنم تو حکم دو آیه از کتاب الهی را بدانی، تو را مژده باد به خواری و عذاب دردناک روز رستاخیز.

شمر به زهیر گفت: خدا تو و یارت را به زودی خواهد کشت.

زهیر در پاسخ وی گفت: مرا از مرگ می‌ترسانی؟! به خدا سوگند! مرگ در راه حسین، برایم از زندگی جاودان در کنار شما، دوست‌داشتنی‌تر است.

راوی می‌گوید: سپس زهیر رو به مردم کرد و با صدای بلند اظهار داشت: بندگان خدا! این فرد [شمر] بی‌ادب و خشن و نظیر او شما را از دینتان منحرف نسازند، به خدا سوگند! کسانی که خون فرزندان و اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بر زمین بریزند و به روی کسانی که به یاری آن‌ها شتافته و از حریم آنان دفاع کنند، تیغ بکشند، از شفاعت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بی‌بهره خواهند ماند.

راوی می‌گوید: مردی از پشت سر صدا زد: ای زهیر! ابا عبد اللّه علیه السّلام می‌فرماید:

«به سوی ما بازگرد، به جانم سوگند! همان گونه که مؤمن آل فرعون به بهترین وجه ممکن قوم خود را پند داد و به سوی خدا فرا خواند، تو نیز چنین کردی تا چه قبول افتد و چه در نظر آید، و بدین سان زهیر به سوی یاران امام حسین علیه السّلام بازگشت «۱».

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۹- ۳۲۰.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۰۷

ابو مخنف از حمید بن مسلم روایت کرده که گفت: شمر حمله کرد و با نیزه خیمه‌های امام علیه السّلام را پاره کرد و فریاد زد: آتش بیاورید تا این خیمه‌ها را بر سر ساکنانش آتش بزنم.

زنان به شیون و زاری پرداخته و از خیمه بیرون دویدند. حسین علیه السّلام با صدای بلند فرمود: «پسر ذی الجوشن! درخواست آتش می‌کنی که خیمه مرا بر سر خانواده‌ام بسوزانی؟ خدا تو را در آتش بسوزاند».

زهیر بن قین با ده تن از یارانش به شمر و هوادارانش حمله سختی را آغاز کرد و آنان را از خیمه‌ها بسیار دور ساخت و ابو عزّه ضبابی یکی از هواداران و نزدیکان شمر را به هلاکت رساند و یاران زهیر بقیه را تعقیب کردند ولی سپاه دشمن آنان را به محاصره در آورد و تعداد زیادی از آن‌ها را به شهادت رساند و زهیر «۱» جان سالم به در برد.

ابو مخنف می‌گوید: پس از شهادت حبیب، آتش جنگ شعله‌ور شد، زهیر و حرّ، جنگ سختی را آغاز کردند، هرگاه یکی از آن دو یورش می‌برد و به محاصره در می‌آمد، دیگری حمله می‌کرد و او را نجات می‌داد، در این گیرودار، حرّ به شهادت رسید و سپس امام علیه السّلام نماز خوف به جا آورد و پس از نماز، زهیر به میدان تاخت و چنان جانانه می‌جنگید که نظیر آن دیده و شنیده نشده بود. وی در حالی که این رجز را می‌خواند بر سپاه دشمن هجوم برد:

أنا زهیر و أنا ابن القین أذودکم بالسیف عن حسین یعنی: من زهیرم و فرزند قین و با شمشیر خود شما را از حسین دور می‌سازم.

سپس از میدان بازگشت و در برابر امام حسین علیه السّلام ایستاد و عرضه داشت:

فدتک نفسی هادیا مهدیّا الیوم ألقی جدّک النبیّا

و حسنا و المرتضی علیّا و ذا الجناحین الشهید الحیّا

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۶.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۰۸

یعنی: جانم به فدایت که هدایت‌کننده و هدایت شده‌ای! امروز به دیدار جدّت پیامبر. و حسن و علی مرتضی و جعفر طیّار؛ آن شهید

همیشه جاوید، نایل خواهم آمد.
گویی زهیر بـا حسین علیه السّلام خداحافظی کرد و به میدان بـازگشت و به مبارزه پرداخت. سر انجام کثیر بن عبد اللّه شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله‌ور شده و وی را به شهادت رساندند «۱».
سروی در مناقب می‌گوید: آن‌گاه که زهیر از اسب به زمین افتاد، امام علیه السّلام بالین او حاضر شد و فرمود: «لا یبعدنّک اللّه یا زهیر! و لعن اللّه قاتلیك، لعن الذین مسخوا قردة و خنازیر».
«خداوند تو را از رحمت خویش دور نگرداند و قاتلان تو را مانند کسانی که با لعنت خدا به صورت میمون و خوك در آمدند، لعنت نماید» «۲».
و خود در این باره سروده‌ام:
لا یبعدنّك اللّه من رجل وعظ العدی بالواحد الأحد
ثم انثنی نحو الخمیس فماأبقی لدفع الضیم من أحد
یعنی: خداوند تو را از رحمت خویش دور نسازد! ای کسی که دشمنان را به پرستش خدای یگانه و یکتا پند دادی. سپس به سمت لشکریان برگشت و بر آنها حمله برد و در ردّ تجاوز، جایی برای انتقاد (باقی) نگذاشت.

سلمان بن مضارب بن قیس أنماری بجلی

وی، پسر عموی حقیقی زهیر بود؛ زیرا قین برادر مضارب و هر دو پسران قیس بودند. سلمان در سال ۶۰ به اتفاق پسر عموی خود حج بجا آورد و زمانی که زهیر در مسیر راه به امام علیه السّلام پیوست و باروبنه خود را به کاروان حضرت منتقل ساخت،

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۸ (با تفاوتی اندک).
(۲). مناقب: ۴/ ۱۰۴.

سلمان نیز از پسر عموی خود پیروی کرد.
صاحب حدائق می‌گوید: سلمان در جمع عده‌ای بعد از نماز ظهر و شاید قبل از زهیر به درجه رفیع شهادت نایل گشت «۱».

سوید بن عمرو بن ابو المطاع انماری خثعمی «۲»

به گفته طبری و داوودی: سوید پیر مردی وارسته و نیایشگر و بسیار نمازگزار، دلیر و در جنگها شخصی کارآزموده بود.
به روایت ابو مخنف: ضحاك بن عبد اللّه مشرقی، حضور امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و به او سلام کرد، حضرت وی را به یاری طلبید، در پاسخ امام عرض کرد: من تا زمانی که شما از یار و یاوری برخوردار باشی، تو را کمک خواهم کرد.
امام علیه السّلام شرط او را پذیرفت تا این که عمر سعد به تیراندازان فرمان داد یاران امام حسین علیه السّلام را آماج تیر سازند و اسبهای آنان را پی کنند، ضحاك اسب خویش را در خیمه‌ای مخفی کرد، سپس به اطراف نگریست، دید جز سوید و بشر بن عمرو حضرمی کسی بـا حسین بـاقی نمانده است. از امام علیه السّلام رخصت رفتن خواست، حضرت بدو فرمود: «کیف لك بالنجاة؛ چگونه می‌توانی از دست دشمن نجات یابی؟».
عرض کرد: اسبم را در خیمه‌ای مخفی کرده‌ام و آسیبی به آن نرسیده بر آن سوار می‌شوم و نجات می‌یابم.
حضرت فرمود: خود دانی.

به گفته راوی «۳»، وی سوار بر مرکب شد و پس از درنگی کوتاه، توانست خود را نجات دهد.

---

(۱). حدائق الوردیه: ۱۲۲.

(۲). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۱، شماره ۹۸۷ وی را از یاران امام حسین علیه السّلام به شمار آورده است.

(۳). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۳۰.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۱۰

سیره‌نویسان گفته‌اند: بشر حضرمی که به شهادت رسید، سوید به میدان رفت و به نبرد پرداخت تا زخمهای سنگینی برداشت و به صورت روی زمین افتاد، دشمن تصور کرد وی کشته شده، آن‌گاه که حسین علیه السّلام به شهادت رسید، سوید شنید دشمن می‌گوید: حسین کشته شد، او در خود رمقی احساس کرد ولی شمشیرش را از او گرفته بودند، با کاردی که همراه داشت لحظاتی با دشمن مبارزه کرد و سپس او را محاصره کردند و عروة بن بکار تغلبی و زید بن ورقاء جهنی، وی را به شهادت رساندند «۱».

عبد اللّه بن بشر خثعمی

وی، عبد اللّه بن بشر بن ربیعة بن عمرو بن منارة بن قمیر بن عامر بن رائسة بن مالک بن واهب بن جلیحة بن کلب بن ربیعة بن عفوس بن خلف بن أقبل بن انمار انماری خثعمی. و از دلاور مردان معروف و انسانی حقیقت‌جو بود، از رشادتهای خود و پدرش در جنگ و نبردها سخن به میان آمده است.

ابن کلبی گفته است: بشر بن ربیعه خثعمی، دارای زمین و ملکی در کوفه بوده که بدان مقبره بشر گفته می‌شود. او در روز جنگ قادسیه گفت:

أنخت بباب القادسیّة ناقتی‌و سعد بن وقاص علیّ أمیر یعنی: شترم در دروازه قادسیه زانو به زمین زد، در حالی که سعد بن وقاص فرمانده من بود.

عبد اللّه فرزند بشر، در اردوگاه عمر سعد قرار گرفت ولی سپس به اتفاق کسانی.

که قبل از آغاز جنگ خدمت امام رسیدند، به آن حضرت پیوست.

صاحب حدائق و دیگران گفته‌اند: عبد اللّه بن بشر، در نخستین حمله‌ای که قبل از ظهر «۲» صورت گرفت، شربت شهادت نوشید.

---

(۱). لهوف: ۱۶۵؛ مناقب: ۴/ ۱۰۲.

(۲). حدائق الوردیة: ۱۲۲.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۱۱

بخش هفتم: شهدای کندی

یزید بن زیاد بن مهاصر، ابو شعثاء کندی بهدلی «۱»

وی، مردی مورد احترام، دلیر و بی‌پروا بود و قبل از برخورد حرّ با امام حسین علیه السّلام از کوفه خارج و به سوی امام رهسپار گردید.

ابو مخنف گفته است: زمانی که حرّ برای کسب تکلیف در مورد امام حسین علیه السّلام نامه‌ای به ابن زیاد نوشت و در مسیر، امام

را همراهی می کرد، مالک بن نسر بدی کندی، پیک ابن زیاد نزد حرّ آمد و حرّ، او و نامه‌اش را نزد امام علیه السّلام آورد و چنانکه در شرح حال حرّ یادآوری خواهد شد و قبلا نیز بدان پرداختیم، مالک متوجه یزید بن زیاد شد.

یزید گفت: مالک بن نسر، تویی؟

گفت: آری!

یزید گفت: مادرت به عزایت بنشیند چه آورده‌ای؟

گفت: چه آورده‌ام؟ از پیشوایم فرمان برده‌ام و به بیعتم وفا کرده‌ام!

ابو شعثا به او گفت: خدای خود را نافرمانی نموده‌ای و از پیشوایت در راه نابودی خود، اطاعت کرده‌ای و با این کار، ننگ و عار نصیب خود ساختی، آیا

---

(۱). «بهدله» تیره‌ای از قبیله کنده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۱۲

فرموده خدای متعال را نشنیده‌ای که فرمود:

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ لا يُنْصَرُونَ؛ «۱»

«آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دوزخ فرا می‌خوانند و روز رستاخیز، یاری نخواهند شد».

مالک «۲» به وی پاسخی ابلهانه داد.

به روایت ابو مخنف: ابو شعثا، ابتدا سواره به کارزار پرداخت و زمانی که اسبش را پی کردند، در برابر دیدگان حسین علیه السّلام بر سر زانو نشست و یکصد تیر به سوی دشمن شلیک کرد که پنج تیر از آن تعداد به خطا رفت. وی تیراندازی چیره دست و ماهر به شمار می‌رفت و هرگاه تیراندازی می کرد، می گفت:

انا ابن بهدله‌فرسان العرجلة «من از قبیله بهدله‌ام که میان پیادگان و سواره نظام، یکه سوارند».

امام حسین علیه السّلام درباره او فرمود: «اللهم سدّد رميته و اجعل ثوابه الجنّة».

«خدایا! تیرهای او را به هدف برسان و پاداش او را بهشت برین مقرر دار».

زمانی که تیرهایش تمام شد، بپاخاست و گفت: جز پنج تیر، سایر تیرهایم به هدف خورد. سپس در حالی که این رجز را می‌خواند، با شمشیر بر سپاه دشمن حمله برد:

أنا يزيد و أبي مهاصركأنني ليث بغيل خادر

يا ربّ إنّي للحسين ناصرو لا بن سعد تارك و هاجر «۳» یعنی: من یزیدم و پدرم مهاصر است. من از شیر جای گرفته در بیشه، شجاع‌ترم.

پروردگارا! من از یاوران حسینم و از ابن سعد، بریده و او را رها کرده‌ام.

---

(۱). قصص / ۴۱.

(۲). تاریخ طبری: ۳/ ۳۰۹ با اندک تفاوتی در نقل.

(۳). همان: ۳/ ۳۳۰ (با اندکی تفاوت).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۱۳

یزید همواره شمشیر می‌زد تا اینکه به درجه رفیع شهادت نایل شد.

کمیت اسدی در این خصوص گفته است:

و مال ابو الشعثاء أشعث دامیاو أنّ أبا حجل قتیل مجحل یعنی: ابو شعثا به خاک و خون کشیده شد و ابو جحل آغشته به خون گردید.

حارث بن امرئ القیس کندی

حارث، از دلاور مردان بسیار نیایشگر به شمار می‌آمد و در تاریخ جنگ‌ها از او یاد شده است. وی ابتدا در اردوگاه عمر سعد قرار گرفت ولی آن زمان که سپاهیان عمر سعد، سخنان امام حسین علیه السّلام را پذیرا نشدند، او به امام پیوست و در رکاب آن حضرت مبارزه کرد تا به فیض شهادت نایل گشت.

صاحب حدائق گفته است: حارث، در نخستین حمله به شهادت رسید «۱».

زاهر بن عمرو کندی

وی، دلیر مردی کارآزموده و معروف به شجاعت و علاقه‌مندی‌اش به اهل بیت، مشهور بود. سیره‌نویسان گفته‌اند: هنگامی که عمرو بن حمق، بر ضد زیاد شورید، زاهر نیز او را همراهی می‌کرد و در گفتار و کردار، یار و همدم او بود و آن‌گاه که معاویه به جستجوی عمرو پرداخت، زاهر را نیز تحت پیگرد قرار داد، عمرو را کشت و زاهر موفق به فرار شد. او در سال ۶۰ هجری، حج بجا آورد و در مسیر راه با حسین علیه السّلام دیدار کرد و به ملازمت رکاب او در آمد و در کربلا در کنار آن حضرت، حضور یافت.

سروی گفته است: زاهر، در نخستین حمله به شهادت رسید «۲».

---

(۱). حدائق الوردیة: ۱۲۲.

(۲). مناقب: ۴/ ۱۱۳؛ ر. ک: ۴۵/ ۷۲ و مستدرکات علم رجال الحدیث: ۳/ ۴۱۶.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۱۴

شیخ طوسی و دیگران گفته‌اند: محمد بن سنان زاهری که از امام رضا و امام جواد علیهما السّلام روایت نقل کرده، از نوادگان زاهر است که در سال ۲۲۰ بدرود حیات گفت «۱».

بشر بن عمرو بن احدوث حضرمی کندی

بشر، از اهالی حضرموت و از قبیله کنده و از تابعین به شمار می‌آمد. فرزندان او در تاریخ جنگ‌ها معروف بوده‌اند. وی از جمله کسانی بوده که قبل از آغاز جنگ، حضور ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام شرفیاب شد.

داوودی می‌گوید: روز دهم محرم که فرا رسید و جنگ در گرفت، به بشر که در حال جنگ بود، گفته شد: پسرت عمرو، در مرزهای ری، به اسارت در آمده است.

وی در پاسخ گفت: او، و خود را نزد خدا به ذخیره می‌نهم، دوست ندارم او اسیر شود و من پس از او زنده بمانم. امام حسین علیه السّلام سخنان وی را شنید و بدو فرمود:

«رحمک اللّه أنت فی حلّ من بیعتی، فاذهب و اعمل فی فکاک ابنک».

«خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند، من بیعتم را از تو برداشتم، اکنون می‌توانی بروی و برای آزادی فرزندت اقدام نمایی».

عرض كرد: اى ابا عبد اللّه! درندگان مرا زنده زنده طعمه خويش سازند اگر از تو جدا شوم.

حضرت فرمود: «فأعط ابنک محمدا- و كان معه- هذه الأثواب البرود يستعين بها فى فكاك أخيه».

«بنا بر اين، اين پارچه‌هاى برد را به پسرت محمد- كه همراه پدر بود- بسپار تا به وسيله آن‌ها

(۱). نجاشى، رجال: ۳۲۸، شماره ۸۸۸؛ ر. ك: رجال شيخ طوسى: ۱۰۱ و معجم رجال الحديث ۱۶/ ۱۵۱.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۱۵

در آزادى برادرش بكوشد» و حضرت پنج قطعه لباس گرانبها به ارزش يک هزار دينار بدو بخشيد «۱».

سروى مى‌گويد: بشر، در نخستين حمله دشمن، به فيض شهادت نايل شد «۲».

جندب بن حجير كندى خولانى «۳»

وى، از بزرگان شيعه و از ياران امير المؤمنين عليه السّلام تلقى مى‌شد كه به سوى امام حسين عليه السّلام رهسپار گرديد و قبل از برخورد حرّ با حضرت، با امام ديدار كرد و همراه آن بزرگوار به كربلا آمد.

سيره‌نويسان گفته‌اند: جندب با دشمن مبارزه كرد و در آغاز جنگ به درجه رفيع شهادت نايل آمد.

صاحب حدائق گفته است: جندب و فرزندش حجير، در آغاز جنگ، به شهادت رسيدند «۴».

كشته شدن فرزندش همراه وى از نظر اين جانب مقرون به صحت نيست، چنانكه در زيارت ناحيه مقدسه نيز از فرزند او يادى نشده، به همين دليل از شرح حال او همراه با پدرش، خوددارى كردم.

(۱). ر. ك: تنقيح المقال: ۱/ ۱۷۳.

(۲). ر. ك: مناقب: ۴/ ۱۳.

(۳). در كتاب تسمية من قتل: ۱۵۵ «حجير بن جندب» آمده است.

(۴). حدائق الوردية: ۱۲۲.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۱۷

بخش هشتم: شهداى غفارى

عبد اللّه بن عروة بن حرّاق غفارى و برادرش عبد الرحمن «۱»

اين دو برادر، از بزرگان سرشناس كوفه و از دلاور مردان آنان و از صاحبان ولايت امير المؤمنين عليه السّلام بوده‌اند. جدّ آنها حرّاق، از ياران امير المؤمنين عليه السّلام و از جمله كسانى بوده كه در جنگهاى جمل، صفّين و نهروان شركت داشته است. عبد اللّه و عبد الرحمن، در كربلا به امام حسين عليه السّلام پيوستند.

به گفته ابو مخنف: زمانى كه ياران حسين عليه السّلام فزونى سپاه دشمن را مشاهده كردند و دانستند قادر بر حفظ جان امام عليه السّلام و خود نيستند، براى كشته شدن در ركاب آن حضرت، بر يكديگر پيشى مى‌گرفتند. عبد اللّه و عبد الرحمن غفارى حضور امام عليه السّلام شرفياب شدند و عرضه داشتند: يا ابا عبد اللّه! السلام عليك! دشمن ما را تا نزديكى شما عقب رانده است، دوست داريم در برابر ديدگانت به شهادت برسيم و از وجود مقدست حمايت و دفاع نماييم.

حضرت فرمود: «مرحبا بكما أدنوا منّی؛ خوش آمدید! به من نزدیک شوید».
آن دو به حضرت نزدیک شدند و در نزدیکی آن بزرگوار با دشمن درگیر شدند؛

---

(۱). شیخ طوسی در رجال خود: ۱۰۳ آن دو را به عنوان «عبد اللّه و عبد الرحمن» فرزندان عرزه آورده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۱۸

یکی از آن دو رجز می‌خواند و دیگری آن را تکمیل می‌کرد و می‌گفتند:

قد علمت حقّا بنو غفّارو خندف بعد بنی نزار

لنضربنّ معشر الفجّاربكلّ عضب صارم بتّار

یا قوم ذودوا عن بنی الأطهار «۱»بالمشرفیّ و القنا الخطّار «۲» یعنی: قبیله غفّار و تیره خندف و نزار به خوبی می‌دانند. که ما با شمشیر برّان بر گروه فجّار و کافر، ضرباتمان را وارد می‌سازیم. مردم! با شمشیر و نیزه از فرزندان پاک پیامبر دفاع کنید.

این دو برادر همچنان به پیکار ادامه دادند تا به فیض شهادت نایل شدند.

بنا به نقل سروی: عبد اللّه، در نخستین حمله و عبد الرحمن هنگام نبرد تن به تن به شهادت رسید «۳».

دیگری گفته است: آن دو در جنگ تن به تن به شهادت رسیدند و از مفهوم کلمه «مراجله» (پیادگان) نیز همین معنا برداشت می‌شود.

جون بن حوی، غلام آزادشده ابو ذر غفاری «۴»

جون، پس از شهادت ابو ذر، به اهل بیت علیه السّلام پیوست. ابتدا در خدمت‌گزاری امام حسن و پس از او در خدمت امام حسین علیهما السّلام، انجام وظیفه نمود و در سفر امام علیه السّلام از مدینه به مکه و از آنجا به عراق، حضرت را همراهی می‌کرد.

به گفته رضی الدّین داوودی: آن‌گاه که آتش جنگ برافروخته شد، مقابل امام حسین علیه السّلام آمد و از او اجازه میدان خواست، امام علیه السّلام به او فرمود:

«یا جون! أنت فی إذن منّی، فانّما تبعتنا طلبا للعافیة فلا تبتل بطریقتنا».

---

(۱). در نسخه اصلی، «بنی الاحرار» آمده است.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۸.

(۳). مناقب: ۴/ ۱۱۳.

(۴). شیخ طوسی در رجال: ۹۹، شماره ۹۶۶ او را از یاران امام حسین علیه السّلام به شمار آورده است؛ ارشاد: ۲/ ۹۳.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۱۹

«ای جون! من بیعتم را از تو برداشتم، تو به امید عافیت و آسایش تا اینجا همراه ما آمده‌ای، در راه ما خود را به ناراحتی و مصیبت مبتلا مکن».

جون، خود را به پاهای امام حسین انداخت و آنها را می‌بوسید و عرضه داشت:

«ای فرزند رسول خدا! من در زمان رفاه و آسایش، کاسه لیس شما باشم، ولی در شدت و ناراحتی و در مقابل دشمن، دست از یاری شما بردارم؟ [اماما!] درست است که بدنم بدبو و خاندانم ناشناخته و رنگم سیاه است، ولی با بهشت برین بر من منّت بگذار تا

بـدنم خوشـبو و رنگم سـفید و خانـدانم به عزّت و سـر بلنـدی نایل گردد، نه به خدا سوگند! هرگز از شـما جدا نخواهم شد تا خون سیاهم با خون شما آمیخته گردد.

امام علیه السّلام به او رخصت داد و در حالی که این رجز را می‌خواند به میدان کارزار شتافت:

کیف تری الفجّار ضرب الأسودبالمشرفیّ و القنا المسدّد

یذبّ عن آل النبی أحمد

یعنی: نابکاران، ضربت این برده سیاه را چگونه خواهنـد دیـد؟ ضـربتی با شمشـیر مشـرفیّ و نیزه‌هایی که به هـدف می‌خورنـد و از خاندان پیامبر احمد، حمایت می کنند.

سپس به مبارزه پرداخت تا فرشته شهادت را در آغوش کشید «۱».

محمد بن ابو طالب می گوید: امام حسین علیه السّلام بر بالین جون قرار گرفت و فرمود:

«اللهم بیّض وجهه و طیّب ریحه و احشره مع الأبرار و عرّف بینه و بین محمد و آل محمد «۲»».

«خـدایا! چهره‌اش را سـفید، بـدنش را خوشـبو و او را با خوبان و نیکان محشور گردان و میان او و محمـد و خاندانش آشـنایی بیشتر مقرر فرما».

---

(۱). ر. ک: بحار: ۴۵/ ۲۳؛ لهوف: ۱۶۳.

(۲). حلیهٔ المجالس: ۲/ ۲۹۲- ۲۹۳.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۲۰

دانشـمندان ما از امام باقر علیه السّلام، از پدر بزرگوارش امام زین العابدین علیهما السّلام روایت کرده‌اند فرمود: زمانی که قبیله اسد پس از چنـد روز برای خاکسپاری پیکرهای شـهدا در میدان نبرد، حضور یافتند، از بدن جون، بوی مشک به مشامشان رسـید «۱». و خود، در این خصوص سروده‌ام:

خلیلی ما ذا فی ثری الطف فانظراأ جونهٔ طیب تبعث المسک أم جون

و من ذا الذی یدعو الحسین لأجلهأ ذلک جون أم قرابته عون

لئن کـان عبـدا قبلهـا فلقـد زکاالنجار و طاب الریـح و ازدهر اللون یعنی: ای دوست! در خاک کربلا بنگر چه می‌بینی؟ آیا عطر دانی است که از آن بوی مشک می‌طراود، یا بدن جون است؟. کیست آن کس که حسین در حق او دعا کرد؟ آیا جون است یا عون که از نزدیکـان اوست. هر چنـد جـون قبلاـ برده بـود، ولی اکنون نسب او پیراسـته گشت و بـدنش خوشـبو و رنـگ چهره‌اش درخشـان گردید.

---

(۱). ر. ک: بحار ۴۵/ ۲۳؛ نفس المهموم: ۲۶۴.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۲۱

بخش نهم: شهدای کلبی

عبد اللّه بن عمیر کلبی «۱»

وی، ابو وهب عبد اللّه بن عمیر بن عباس بن عبد قیس بن علیم «۲» بن جناب کلبی علیمی است.

او فردی دلاور و شجاع و مورد احترام بود. پس از وارد شدن به کوفه، در منطقه «چاه جعده» قبیله همدان مسکنی تدارک دید و خود و همسرش امّ وهب دخت عبد، از تیره بنی نمر بن قاسط، در آن اقامت گزیدند.

به گفته ابو مخنف: عبد اللّه در منطقه نخیله گروهی را مهیای رفتن به سوی امام حسین علیه السّلام مشاهده کرد، جریان را از آن‌ها جویا گشت، بدو گفته شد: این افراد، به یاری حسین پسر فاطمه دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌روند.

گفت: به خدا سوگند! من برای مبارزه با مشرکان، علاقه شدیدی داشتم ولی معتقدم پاداش نبرد با کسانی که با فرزند دخت پیامبر خود می‌جنگند در پیشگاه خدا کمتر از پاداش جهاد و مبارزه با مشرکان نیست، از این رو، نزد همسرش آمد و او را در جریان آنچه شنیده بود قرار داد و از تصمیم خود وی را آگاه ساخت.

---

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۴، شماره ۱۰۲۴ وی را از یاران امام حسین علیه السّلام تلقی کرده است.

(۲). تیره‌ای از قبیله جناب و «جناب» تیره‌ای از قبیله کلب و در برخی کتب به اشتباه «حباب» آمده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۲۲

همسرش به او گفت: حق را دریافته‌ای، خداوند تو را به حق رهنمون گردد و توفیق او فرا راهت باشد، تصمیم خود را عملی ساز و مرا نیز با خود ببر.

راوی می‌گوید: عبد اللّه شبانه همسرش را از شهر بیرون برد تا خدمت امام علیه السّلام شرفیاب شد و در جوار آن بزرگوار اقامت گزید.

همین که عمر سعد به سپاه امام نزدیک شد و تیری به سوی یاران امام پرتاب کرد، تیراندازی دشمن آغاز شد و یسار غلام زیاد و سالم برده عبید اللّه از صف لشکر بیرون آمده و با تکرار این جمله که: آیا هماوردی وجود دارد؟ مبارز طلبیدند.

حبیب و بریر برای مبارزه از جای خود جستند. ابا عبد اللّه علیه السّلام بدان‌ها دستور نشستن داد.

عبد اللّه بن عمیر بپاخاست و عرضه داشت: یا ابا عبد اللّه! خداوند شما را مشمول رحمت خویش گرداند! اجازه فرمایید به مصاف این دو بروم. امام علیه السّلام که مردی را با قامت بلند و بازوانی ستبر و چهار شانه در برابر خود می‌دید، فرمود:

«إنی لأحسبه للأقران قتّالا؛ تصور می‌کنم این مرد، بسیاری از حریفانش را به هلاکت برساند»، سپس فرمود: «اگر بخواهی می‌توانی به میدان روی».

عبد اللّه به میدان تاخت. یسار و سالم بدو گفتند: کیستی؟ خود را معرفی کرد.

گفتند: ما تو را نمی‌شناسیم، باید زهیر، حبیب و یا بریر به جنگ ما بیایند.

عبد اللّه به یسار که پیشاپیش سالم در حرکت بود، گفت: روسپی زاده! تو از مبارزه با هر کسی سرباز می‌زنی؟! هر که به جنگ تو بیاید از تو بهتر است و سپس بر او حمله برد و با شمشیر بر او ضربتی زد و او را از توان انداخت و همچنان با شمشیر بر او می‌نواخت که سالم بر او حمله کرد. یاران عبد اللّه فریاد زدند، مراقب باش این برده به تو نزدیک می‌شود. عبد اللّه توجهی نکرد و سالم به او رسید و با پیش دستی خواست با شمشیر ضربه‌ای بر او وارد سازد که عبد اللّه دست چپ خویش را سپر قرار داد انگشتانش قطع شد، آن‌گاه بر او هجوم برد و وی را به هلاکت رساند و نزد امام حسین علیه السّلام شتافت و پس از کشتن دو رقیب، در مقابل آن بزرگوار قرار گرفت و

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۲۳

این گونه رجز می‌خواند.

ان تنکرونی فأنا ابن کلب‌حسبی ببیتی فی علیم حسبی

إنّي امرؤ ذو مرّة و عصبو و لست بالخوّار عند النكب

إنّي زعيم لك ام وهب‌بالطعن فيهم مقدما و الضرب يعني: اگر مرا نمی‌شناسید بدانید من فرزند (قبیله) کلبم، افتخارم همین بس که از خاندان علیم هستم. منم مردی قدرتمند و سر سخت که به هنگام سختی‌ها ناتوان نخواهم بود. ای امّ وهب! در برابرت متعهد می‌شوم که با نیزه و شمشیر بر آنان ضربه وارد سازم.

راوی می گوید: امّ وهب همسر عبد اللّه، عمود خیمه‌ای بر گرفت و به سمت شوهر شتافت و صدا می‌زد: پدر و مادرم فدایت! در راه فرزندان پاک محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مبارزه نما.

عبد اللّه به سوی همسر آمد تا او را نزد زنان بازگرداند، ولی امّ وهب دامان لباس وی را گرفت و می گفت: تا در کنار تو جان ندهم هرگز از تو دست بر نخواهم داشت، ولی چون قبضه شمشیر خون‌آلود، از دست راست عبد اللّه جدا نمی‌شد و انگشتان دست چپش قطع شده بود، قادر نبود همسرش را بازگرداند، از این رو، امام حسین علیه السّلام به سمت امّ وهب آمد و فرمود:

«جزيتم من أهل بيت (بيتي) خيرا، ارجعي رحمك اللّه إلى النساء فاجلسي معهنّ فإنّه ليس على النساء قتال».

«در راه حمایت از اهل بیت من به پاداش نیک نایل شوید، خدا تو را مشمول رحمت خویش قرار دهد، به سوی زنان در خیمه‌ها بازگرد و در کنار آنان بیاسا؛ زیرا جهاد از زنان برداشته شده است».

امّ وهب به خیمه‌ها نزد زنان بازگشت «۱».

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۱ (با تفاوتی اندك و کاستی در برخی کلمات)؛ ارشاد: ۲/ ۱۰۱.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۲۴

ابو جعفر طبری می گوید: عمرو بن حجّاج زبیدی بر جناح راست سپاه امام یورش برد، یاران حضرت از خود استقامت به خرج داده و بر زانو نشستند و نیزه‌ها را به سمت دشمن نشانه رفتند، از این رو، سوارانشان پیش نیامدند و شمر بر جناح چپ سپاه حضرت حمله کرد. یاران امام علیه السّلام در مقابل این حمله نیز استقامت و پایداری نموده و آنان را آماج تیر ساختند.

عبد اللّه کلبی- که در جناح راست سپاه قرار داشت- کارزار سختی را آغاز نمود و تعدادی از سپاه دشمن را به هلاکت رساند و سپس هانی بن ثبیت حضرمی و بکیر بن حیّ تیمی، از تیره تیم اللّه بن ثعلبه، وی را به شهادت رساندند «۱».

به گفته ابو مخنف: آن‌گاه که جناح راست و چپ سواره نظام و پیاده نظام سپاه دشمن، بر یاران امام حسین علیه السّلام یورش بردند و جنگ بسیار سختی میان آنان در گرفت و بیشتر یاران ابا عبد اللّه علیه السّلام از پا در آمدند و اندك بودن سپاه حضرت نمودار شد و گرد و غبار میدان فرو نشست، همسر عبد اللّه کلبی از خیمه خارج و به سوی شوهر روانه شد و بالین سر او نشست و خاك و خون از چهره‌اش پاك کرد و می گفت: بهشت گوارایت باد! از خدایی که بهشت را روزی تو گردانده مسئلت دارم مرا نیز در کنار تو قرار دهد. در این اثنا شمر به غلامش رستم فرمان داد با همان عمود بر سر آن زن بکوبد، او نیز چوب را محکم بر سر او فرود آورد و سرش را شکافت و در همان مکان جان داد «۲».

عبد الأعلى بن يزيد کلبی علیمی

وی، جنگجویی شجاع از شیعیان کوفه و از جمله افرادی بود که همراه با مسلم بن عقیل دست به قیام زد ولی آن‌گاه که مردم دست از یاری مسلم برداشتند، کثیر

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۵.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۶ (با اندک تفاوتی در نقل).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۲۵

بن شهاب، عبد الأعلی را دستگیر و نزد عبید اللّه بن زیاد فرستاد و عبید اللّه او را به زندان افکند.

بنـا به نقـل ابو مخنف: زمانی که مسلم به شـهادت رسـید، عبیـد اللّه زیاد، عبـد الأعلی را احضار کرد و به بازجویی او پرداخت. وی گفت: من برای تماشـا بیرون آمـده بودم، از او درخواست کرد سوگنـد بخورد ولی او خودداری کرد، به همین دلیل وی را به مقبره «سبیع» فرستاد و در آنجا او را به شهادت رساندند، رحمهٔ اللّه علیه «۱».

سالم بن عمرو، غلام بنی مدینه کلبی

او مردی کوفی و شیعه و برده بنی مدینه بود که تیره‌ای از قبیله کلب را تشکیل می‌داد، قبل از آغاز جنگ، خدمت امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و به یاران آن بزرگوار پیوست.

در حدائق گفته است: سالم همواره با امام حسین علیه السّلام بود تا به درجه رفیع شهادت رسید «۲».

به گفته سروی: وی (سالم) با جمعی از یاران امام حسین علیه السّلام که در نخستین حمله دشمن به شهادت رسیدند، شربت شهادت نوشید و در زیارت ناحیه مقدسه، از او یاد و درود، نثارش شده است «۳».

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۹۲.

(۲). حدائق الوردیهٔ: ۱۲۱.

(۳). ر. ک: بحار: ۴۵/ ۷۲.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۲۷

بخش دهم: شهدای أزدی

مسلم بن کثیر اعرج ازدی ازد شنوءه کوفی «۱»

وی، از تابعین ساکن کوفه و در رکاب امیر المؤمنین حضور داشته و در یکی از جنگ‌های آن حضرت از ناحیه پا زخمی شد.

سیره‌نویسان گفته‌اند: مسـلم از کوفه خارج و رهسـپار کوی حسـین علیه السّـلام شد و هنگام فرود آمدن آن حضرت در کربلا به آن بزرگوار رسید.

بنا به نقل سروی: مسلم بن کثیر، در نخستین حمله به درجه شهادت نایل آمد.

رافع بن عبد اللّه، غلام مسلم ازدی

رافع، به اتفاق مولای خود مسلم یاد شده، به سوی امام حسین علیه السّلام رهسپار گردید و در میدان نبرد، حضور یافت و به شهادت رسید «۲».

قاسم بن حبیب بن ابو بشر ازدی «۳»

قاسم، دلاور مردی شیعی و اهل کوفه بود و با سپاه ابن سعد از کوفه بیرون

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۵، شماره ۱۰۴۵ وی را در شمار یاران امام حسین علیه السّلام آورده است.

(۲). به تنقیح المقال: ۱/ ۴۲۲ مراجعه شود، در آنجا آمده که وی بعد از مسلم در جنگ تن به تن بعد از نماز ظهر، به شهادت رسید.

(۳). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۴، شماره ۱۰۳۰ او را از یاران امام حسین علیه السّلام دانسته است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۲۸

رفت، وقتی به کربلا رسید قبل از شروع جنگ به امام حسین علیه السّلام پیوست و همواره ملازم رکاب آن حضرت بود تا اینکه در نخستین «۱» حمله دشمن، در مقابل حضرت به فیض شهادت نایل گشت.

زهیر بن سلیم ازدی

وی از جمله کسانی بود که در شب دهم محرم هنگامی که دشمن را مصمّم بر جنگ با ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام دید، به یاران آن حضرت پیوست و در نخستین حمله دشمن، به شهادت رسید «۲».

فضل بن عباس بن ربیعهٔ بن حارث بن عبد المطلب، آن‌گاه که در اشعار خود اعمال بنی امیه را مورد نکوهش قرار می‌دهد، از زهیر یاد می‌کند:

أرجعوا عامرا و ردّوا زهیراثم عثمان فارجعوا غارمینا

و أرجعوا الحرّ و ابن قین و قوماقتلوا حین جاوروا صفّینا

این عمرو و أین بشر و قتلی‌منهم بالعراء ما یدفنونا یعنی: عامر و زهیر و آن‌گاه عثمان را غرامت زده بازگردانید. حرّ و زهیر بن قین و کسانی را که در نبرد صفین شرکت داشته و به شهادت رسیدند نیز برگردانید. عمرو و بشر و شهدایی که در بیابان مانده و به خاک سپرده نشدند، کجایند؟.

منظورش از عامر، زهیر، عثمان، حرّ، ابن قین، عمرو، بشر، عامر عبدی، زهیر بن سلیم، عثمان برادر حسین علیه السّلام، حرّ ریاحی، زهیر بن قین، عمرو صیداوی و بشر حضرمی است.

(۱). ر. ک: بحار الانوار: ۴۵/ ۷۳.

(۲). بحار الانوار: ۴۵/ ۶۴؛ مستدرکات علم رجال الحدیث: ۳/ ۴۴۰؛ مناقب: ۴/ ۱۱۳.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۲۹

نعمان بن عمرو ازدی راسبی «۱» و برادرش حلاس

این دو برادر، فرزندان عمرو راسبی و اهل کوفه و از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام به شمار می‌آمده‌اند و حلاس مسئولیت نگاهبانان حضرت را در کوفه بر عهده داشته است.

صاحب حدائق می‌گوید: نعمان و حلاس، با سپاهیان عمر سعد از کوفه بیرون رفتند، ولی زمانی که ابن سعد شرطهای امام حسین علیه السّلام را نپذیرفت، در جمع کسانی که شبانه نزد امام می‌آمدند، به آن حضرت پیوستند.

آنان همواره ملازم رکاب وی بودند تا در برابر حضرت، به درجه رفیع شهادت نایل آمدند «۲».

به گفته سروی: این دو برادر، در نخستین حمله به شهادت رسیدند «۳».

عمارهٔ بن صلخب ازدی

وی، از جمله شیعیانی بود که در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کرد و همراه او دست به قیام زد، زمانی که مسلم دستگیر و به شهادت رسید، ابن زیاد، عماره را احضار کرد و از او پرسید: از کدام قبیله‌ای؟ گفت: از قبیله ازد. گفت: او را نزد قبیله‌اش برده و گردن بزنید.

ابو جعفر طبری می گوید: وی را نزد قبیله‌اش ازد بردند و میان آنها گردن زدند «۴».

---

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۶۱ و ۱۰۰، یک جا وی را از یاران امیر المؤمنین و جایی از یاران امام حسین علیهما السّلام شمرده و با عنوان «الهجری» آمده است و راسبی، منسوب به «راسب» تیره‌ای از قبیله ازد بوده است.

(۲). در حدائق الوردیهٔ: ۱۲۲ «حلاس بن عمرو راسبی» وارد شده است.

(۳). مناقب: ۴/ ۱۱۳.

(۴). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۹۲.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۳۱

بخش یازدهم: شهدای عبدی

یزید بن ثبیط عبدی، عبد قیس بصری و پسرانش عبد اللّه و عبید اللّه

یزید، از شیعیان و از یاران ابو الأسود و میان قبیله خود، شخصیّتی مورد احترام بود:

ابو جعفر طبری می گوید: ماریه دخت منقذ عبدی، اظهار تشیّع می‌کرد و خانه او مرکز تجمع و گردهمایی شیعیان بود که در آن به بحث و گفتگو می‌پرداختند. خبر آمدن امام حسین علیه السّلام به سمت عراق و نامه‌نگاری مردم آن سامان با آن حضرت، به ابن زیاد رسید، از این رو، به فرمانروای خود فرمان داد بر کلیه راه‌ها دیده‌بان بگمارد و گذرگاه‌ها را ببندد.

یزید بن ثبیط «۱»- که دارای ده فرزند پسر بود- تصمیم گرفت به سوی امام حسین علیه السّلام بشتابد و پسرانش را برای این کار فرا خواند و بدان‌ها گفت: کدامیک از شما حاضر است قبل از دیگران با من می‌آید؟ دو تن از پسرانش به نام‌های عبد اللّه و عبید اللّه داوطلب شدند. یزید در خانه ماریه در جمع یاران خود گفت: من تصمیم گرفته‌ام از شهر بیرون روم و اینک راهی هستم، چه کسی با من می‌آید؟ یارانش به او گفتند: ما از مأموران ابن زیاد بیم و هراس داریم.

---

(۱). در نسخه اصلی، «نبیط» آمده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۳۲

یزید گفت: به خدا سوگند! اگر سم اسبانم به زمین‌های سخت برسد، از تعقیب کسی پروا ندارم و سپس خود و پسرانش رهسپار گردیدند و عامر و غلامش و سیف بن مالک و ادهم بن امیّه وی را همراهی کردند و در بیابان خشک و بی‌آب و علف راه پیمودند تا در منطقه ابطح مکه، به امام علیه السّلام رسیدند، در محل اتراق خود استراحت کرده، سپس یزید به سراپرده حسین علیه السّلام رفت. خبر آمدن وی به امام حسین علیه السّلام رسید، حضرت به دیدار وی آمد تا به محل اقامت او رسید، به امام عرض شد:

یزید برای دیدار شما به خیمه‌های شما آمده است. حضرت در محل اقامت یزید به انتظار وی نشست، از سویی یزید به منزلگاه امام که رسید، حضرت را در سراپرده ندید، شنید آن بزرگوار به محل اقامت او آمده، به سرعت در پی او بازگشت، وقتی امام را در

محل اقامت خود مشاهده کرد، این آیه شریفه را تلاوت کرد: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا «۱».
«بگو به فضل و رحمت الهی باید خوش‌حال شوند».
سپس عرض کرد: السلام علیك یا بن رسول اللّه! و آن‌گاه بر او درود فرستاد و نزدش نشست و آن بزرگوار را از تصمیم خود آگاه ساخت. امام علیه السّلام در حق او دعای خیر فرمود و سپس یزید منزلگاه خود را به نزدیکی سراپرده امام علیه السّلام منتقل ساخت و همواره ملازم رکابش بود تا اینکه در کربلا و در جنگ تن به تن در برابر دیدگان حسین علیه السّلام به فیض شهادت نایل آمد و به گفته سروی: پسرانش در نخستین حمله به شهادت رسیدند «۲».
عامر بن یزید در مصیبت پدر و برادران خود اشعاری سروده که ابو العباس

---

(۱). یونس / ۵۷.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۷۸؛ مناقب: ۴/ ۱۱۳ به کتاب تسمیهٔ من قتل مع الحسین: ۱۵۳ مراجعه شود.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۳۳

حمیری و دیگر تاریخ‌نگاران نیز آن‌ها را یادآور شده‌اند:

یا فرو قومی فاندبی‌خیر البریّهٔ فی القبور
و أبکی الشهید بعبرهٔمن فیض دمع ذی درور
و إرث «۱» الحسین مع التفجّعو التأوّه و الزفیر
قتلوا الحرام من الأئمهٔفی الحرام من الشهور
و أبکی یزید مجدّلاو ابنیه فی حرّ الهجیر
متزملین دماؤهم‌تجری علی لبب النحور

یا لهف نفسی لم تفزمعهم بجنّات و حور یعنی: ای فرو! بپاخیز و برای آن بهترین آفریده‌ها [حسین] که در قبر آرمیده، آه و ناله آغاز کن. برای آن شهید گریه کن؛ گریه‌ای که اشکش از سر چشمه دیدگان چون سیلاب از رخسار جاری شود. بر حسین مرثیه‌سرایی کن، مرثیه‌ای همراه با آه و فغان. چرا که این امام محترم را در ماه محترم به شهادت رساندند. بر ابن ثبیط عبدی به خون آغشته و برای دو پسرش که در گرمای سوزان آفتاب به روی خاك افتادند، گریه کن. بر آغشته‌گانی که با جامه خون، خویشتن را پوشانیده‌اند، از بدن آن‌ها خون حمایل وار بر سینه و گردن جاری است. دریغا بر خودم! که به همراه آنان به بهشت و حوریان دست نیافتم.

عامر بن مسلم عبدی بصری و غلامش سالم

عامر، از شیعیان بصره بود و به اتفاق غلامش سالم، برای دیدار با حسین علیه السّلام به یزید بن ثبیط پیوستند، زمانی به کربلا رسیدند که جنگ درگیر شده بود، آن دو به مبارزه پرداختند و در رکاب امام حسین علیه السّلام به شرف شهادت نایل آمدند و در اشعار

---

(۱). نسخه اصلی چنین است ولی صحیح: و إرثی است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۳۴

فضل بن عباس بن ربیعه که به تازگی گذشت، از وی یاد شده است.

بنا به نقل مناقب و حدائق، این دو بزرگوار در نخستین حمله دشمن به شهادت رسیدند «۱».

سیف بن مالک عبدی بصری «۲»

وی از شیعیان و همان گونه که یادآور شدیم از جمله کسانی بود که در کربلاـ در گردهمایی‌های خانه ماریه دختر منقذ تجمّع می‌کردند. او همراه یزید بن ثبیط به دیدار امام حسین علیه السّلام شتافت و به آن حضرت پیوست و همواره ملازم رکاب آن بزرگوار بود تا اینکه در کربلا و جنگ تن به تن که بعد از نماز ظهر رخ داد، به فیض شهادت نایل گشت.

ادهم بن امیّه عبدی بصری

وی، از شیعیان بصره بود که در گردهمایی‌های خانه ماریه حضور می‌یافت. او به همراه یزید بن ثبیط، به دیدار امام شتافت.
صاحب حدائق تنها گفته است: أدهم در رکاب امام حسین علیه السّلام به شهادت رسید «۳»، و مطلب دیگری را یادآور نشده است.
بنا بر نقل دیگران، وی در نخستین حمله‌ای که عدّه‌ای از یاران امام علیه السّلام در آن به شهادت رسیدند، به فیض شهادت نایل آمد.

---

(۱). مناقب: ۴/ ۱۱۳؛ حدائق الوردیهٔ: ۱۲۱.

(۲). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۱، شماره ۹۸۷، او را از یاران امام حسین علیه السّلام به شمار آورده است.

(۳). حدائق الوردیهٔ: ۱۲۱

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۳۵

بخش دوازدهم: شهدای تیمی

جابر بن حجّاج، غلام عامر بن نهشل تیمی تیم اللّه بن ثعلبه

جابر، جنگاوری دلیر بود، صاحب حدائق گفته است: وی همراه با امام حسین علیه السّلام در کربلا حضور یافت و در رکاب آن بزرگوار به شهادت رسید «۱»، شهادت او در نخستین حمله، قبل از ظهر [روز عاشورا] اتفاق افتاد.

مسعود بن حجّاج تیمی تیم اللّه بن ثعلبه و پسرش عبد الرحمن «۲»

وی و فرزندانش از شیعیان سرشناس به شمار می‌آمدند و در تاریخ جنگ و نبردها از مسعود یاد شده است، این دو بزرگوار در شجاعت زبانزد بودند. هر دو، با سپاهیان ابن سعد از شهر خارج شدند تا اینکه قبل از آغاز درگیری برایشان فرصتی پیش آمد و حضور امام حسین علیه السّلام شرفیات شده و بر او سلام و درود فرستادند و نزد آن بزرگوار ماندند و بنا به نقل سروی: این پدر و پسر در نخستین حمله دشمن، به شهادت رسیدند «۳».

---

(۱). حدائق الوردیهٔ: ۱۲۲.

(۲). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۵، شماره ۱۰۴۳، وی را از یاران امام حسین علیه السّلام به شمار آورده است.

(۳). در مناقب: ۴/ ۱۱۳ «مسعود بن حجّاج» آمده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۳۶

بکر بن حیّ بن تیم اللّه بن ثعلبه تیمی

به گفته صاحب حدائق «۱» و دیگران: وی از جمله کسانی بود که به قصد جنگ با امام حسین علیه السّلام در سپاه عمر سعد قرار گرفت، پس از شعله‌ور شدن آتش جنگ، به امام علیه السّلام پیوست و با سپاهیان ابن سعد به مبارزه پرداخت و در نخستین حمله دشمن، در برابر امام حسین علیه السّلام به خیل شهیدان پیوست.

جوین بن مالک بن قیس بن ثعلبه تیمی

وی، بر قبیله تیم وارد شده بود و در جمع آن‌ها اقامت داشت و به اتفاق آنان به قصد نبرد با امام حسین علیه السّلام از شهر خارج شد، زمانی که شرطهای امام علیه السّلام از ناحیه دشمن پذیرفته نشد، به جمع کسانی که به امام علیه السّلام علاقه‌مند شدند، پیوست و شبانه خدمت آن حضرت شرفیاب شد و در رکاب آن بزرگوار شربت شهادت نوشید.

به گفته سروی: جوین «۲» در نخستین حمله به شهادت رسید و به اشتباه، نام او را «سیف» و نسبتش را «نمری» گفته‌اند.

عمر بن ضبیعهٔ بن قیس بن ثعلبه ضبعی تیمی

او جنگاوری بی‌پروا بود، ابتدا با سپاه ابن سعد و سپس با جمعی دیگر در زمره یاران امام حسین علیه السّلام در آمد. به گفته سروی: وی در نخستین حمله به شهادت رسید «۳».

---

(۱). در حدائق الوردیهٔ: ۱۲۲، آمده است که «بکر بن حی تیمی از بنی تیم اللّه بن ثعلبه» به شهادت رسید.

(۲). در مناقب: ۴/ ۱۱۳ «سیف بن مالک نمیری» وارد شده است.

(۳). در مناقب: ۴/ ۱۲۲ به عنوان «عمرو بن مشیعه آمده است، ولی در کتاب تسمیهٔ من قتل مع الحسین: ۱۵۳ «عمرو بن ضبیعه» وارد شده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۳۷

حبّاب بن عامر بن کعب بن تیم اللات بن ثعلبه تیمی «۱»

وی، از شیعیان کوفه و از جمله کسانی بود که با مسلم بیعت کرد و پس از آنکه مردم دست از یاری مسلم برداشتند، رهسپار کوی حسین علیه السّلام شد و در مسیر راه به آن بزرگوار برخورد و ملازم او شد تا اینکه در رکاب آن حضرت به درجه رفیع شهادت رسید.

بنا به نقل سروی: وی در نخستین حمله، شربت شهادت نوشید «۲».

---

(۱). در کتاب تسمیهٔ من قتل: ۱۵۴ «ضباب بن عامر» وارد شده.

(۲). در مناقب: ۴/ ۱۱۳ «حبّاب بن حارث» آمده.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۳۹

بخش سیزدهم: شهدای طایی

عمّار بن حسّان طایی «۱»

او، عمّار بن حسّان بن شریح بن سعد بن حارثهٔ بن لام بن عمرو بن ظریف بن عمرو بن ثمامهٔ بن ذهل بن جذعان بن سعد بن طیّ طایی است.

عمّار، از شیعیان مخلص ولایت اهل بیت و به شجاعت و دلاوری معروف بود.

حسّان پدر بزرگوار عمّار، از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام به شمار می‌آمد و در جنگ جمل در کنار حضرت حضور داشت و در جنگ صفّین به شهادت رسید. عمّار از مکه امام حسین علیه السّلام را همراهی کرد و ملازم آن حضرت بود تا در رکاب آن بزرگوار به درجه رفیع شهادت نایل گشت.

به گفته سروی: وی در نخستین حمله به شهادت رسید «۲».

عبد اللّه بن احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عمّار، صاحب کتاب «قضایا امیر المؤمنین علیه السّلام» یکی از علما و راویان ماست که از نوادگان عمّار تلقّی می‌شود. وی این کتاب را از پدرش، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است «۳».

---

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۳، شماره ۱۰۱۳ وی را از یاران ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام به شمار آورده است. سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ۲۳۹ عمار بن حسان طایی ..... ص : ۲۳۹

(۲). مناقب: ۴/ ۱۱۳.

(۳). رجال نجاشی: ۲۲۹، شماره ۶۰۶.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۴۰

امیّهٔ بن سعد طایی

وی از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام و یکی از تابعین مقیم کوفه بود. از آمدن امام حسین علیه السّلام به کربلا که اطلاع حاصل کرد قبل از آغاز جنگ، نزد آن حضرت شتافت و در رکابش به فیض شهادت نایل آمد.

صاحب حدائق گفته است: امیّه در آغاز جنگ؛ یعنی در نخستین حمله به شهادت رسید «۱».

---

(۱) حدائق الوردیهٔ: ۱۲۲.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۴۱

بخش چهاردهم: شهدای تغلبی

ضرغامهٔ بن مالک تغلبی

همچون نامش شیر مردی دلاور و شیعه و از جمله کسانی بود که با حضرت مسلم علیه السّلام بیعت کرد و زمانی که مسلم تنها ماند، با سپاهیان ابن سعد از شهر خارج و سپس به امام علیه السّلام پیوست و در کنار آن حضرت جنگید و پس از نماز ظهر در جنگ تن به تن، به جمع خیل شهیدان در آمد، رضوان اللّه علیه.

کنانهٔ بن عتیق تغلبی «۱»

وی، یکی از دلیر مردان و نیایشگران و قاریـان کوفه به شـمار می‌رفت. در کربلا حضور امام حسـین علیه السّـلام شـرفیاب شـد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.
سروی گفته است: کنانه، در نخستین «۲» حمله به فیض شهادت نایل گشت و به گفته دیگران: در جنگ تن به تنی که در حد فاصل نخستین حمله و ظهر رخ داد، به درجه رفیع شهادت نایل شد.

---

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۴، شماره ۱۰۳۱، وی را از یاران امام حسین علیه السّلام شمرده است.
(۲). مناقب: ۴/ ۱۱۳.
سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۴۲

قاسط بن زهیر بن حارث تغلبی و برادرانش کردوس و مقسط

این سه بزرگوار از یـاران امیر المؤمنین علیه السّـلام و از جمله کسـانی بودنـد که در جنگهـای حضـرت در رکـاب وی مبـارزه کرده بودند. آنان در آغاز از همراهان امیر المؤمنین علیه السّـلام، سـپس در شـمار یاران امام حسن علیه السّلام در آمدند و در کوفه رحل اقـامت گزیدنـد و در جنگها بویژه صـفین از آنان یاد شـده است و زمانی که امام حسـین علیه السّـلام به کربلا وارد شـد، به سوی او رهسپار گشـتند و شـبانه خدمت آن حضـرت شـرفیاب شدند و در رکاب او به فیض شـهادت نایل شدند. و به گفته سـروی: این راد مردان در نخستین حمله به شهادت رسیدند.
سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۴۳

بخش پانزدهم: شهدای جهنی

مجمّع بن زیاد بن عمرو جهنی

وی، در منطقه جهینه، اطراف مـدینه می‌زیست، هنگامی که امام حسـین علیه السّـلام از آن سامان عبور کرد، در جمع سایر اعراب به امام علیه السّـلام پیوست و زمانی که آنان از پیرامون حضرت پراکنده شدند، در کنار آن بزرگوار ماند و به گفته صاحب حدائق «۱» و دیگران: مجمّع در رکاب آن حضرت به فیض شهادت نایل آمد.

عبّاد بن مهاجر بن ابو مهاجر جهنی

وی نیز از جمله کسانی بود که از منطقه جهینه، به امام حسین علیه السّلام ملحق گردید.
صاحب حدائق الوردیهٔ گفته است: او در رکاب امام حسین علیه السّلام در کربلا به شهادت رسید، رضوان اللّه علیه «۲».

عقبهٔ بن صلت جهنی

او از جمله کسانی بود که امام حسین علیه السّلام را از منطقه جهینه، همراهی می کرد و

---

(۱). حدائق الوردیهٔ: ۱۲۲.

(۲). همان.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۴۴

ملازم رکاب آن حضرت بود و با وجود پراکندگی مردم، امام را تنها نگذاشت.

صاحب حدائق می‌گوید: عقبه، همراه امام حسین علیه السّلام در کربلا به شهادت رسید «۱».

---

(۱). حدائق الوردیهٔ؛ تسمیهٔ من قتل: ۱۵۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۴۵

بخش شانزدهم: شهدای تمیمی

حرّ بن یزید ریاحی

وی، حرّ بن یزید بن ناجیهٔ بن قعنب بن عتّاب [الردف «۱»] بن هرمّی بن ریاح بن یربوع بن حنظلهٔ بن مالک بن زید مناهٔ بن تمیم تمیمی یربوعی ریاحی است.

حرّ از خاندانی بود که در عصر جاهلیت و در اسلام، انسانهایی شایسته به شمار می‌آمدند؛ زیرا جدّ او عتّاب، در پایه‌ای بود که پشت سر نعمان [پادشاه حیره] سوار می‌شد. پس از درگذشت عتّاب، دو فرزند به نامهای «قیس و قعنب» از او به یادگار ماند.

قیس نیز پشت سر نعمان سوار می‌شد و شیبانی‌ها با وی درگیر شدند، از این رو جنگ «طخفه» رخ داد، حرّ، پسر عموی أخوص، زید بن عمرو بن قیس بن عتّاب صحابی شاعر، محسوب می‌شد و در کوفه از ریاست برخوردار بود. ابن زیاد وی را با یک هزار نیرو برای مقابله با امام حسین علیه السّلام اعزام کرد.

به گفته ابن نما: هنگامی که ابن زیاد، حرّ را به سوی حسین علیه السّلام اعزام نمود و حرّ از دار الاماره بیرون رفت، از پشت سر، ندایی شنید که: ای حرّ! به تو مژده بهشت

---

(۱). در جمهرهٔ انساب العرب: ۲۷۷ «عتّاب الردف» آمده و ابن کلبی آن را در جمهرهٔ النسب: ۱/ ۳۰۷ آورده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۴۶

می‌دهم. راوی گفت: حرّ به پشت سر نگاهی کرد ولی کسی را نیافت، با خود گفت:

خدایا! من که درگیر جنگ با حسینم، پس این مژده چیست؟ او باور نمی‌کرد اهل بهشت باشد. زمانی که به امام حسین علیه السّلام پیوست، ماجرا را با امام در میان گذاشت.

حضرت فرمود: «لقد أصبت أجرا و خیرا؛ تو در حقیقت به پاداش، خیر و سعادت دست یافته‌ای».

ابو مخنف از عبد اللّه بن سلیم و مذری بن مشمعل اسدی روایت کرده که گفتند:

با حسین علیه السّلام همراه بودیم، حضرت در منزل شراف، اتراق فرمود و به یاران خویش دستور داد بیش از حد متعارف، تدارک آب ببینند، سپس بامدادان حرکت کرد و تا نیمروز راه پیمودند. ناگهان یکی از سپاهیان تکبیر گفت. امام علیه السّلام فرمود: «اللّه اکبر! لم کبرت؟ خدا بزرگتر از آن است که وصف شود، چرا تکبیر گفتی؟».

عرضه داشت: چشمم به درختان خرما افتاد. عبد اللّه و مذری گفتند: ما در این منطقه هرگز درخت خرما ندیده‌ایم.

امام علیه السّلام فرمود: «فما تریانه رأی؟؛ به نظر شما او چه دیده است؟».

عرض کردیم: احتمالاً گردن‌های اسبان به نظرش آمده است.

حضرت فرمود: «و انا و اللّه أری ذلک؛ به خدا! من نیز آن‌ها را مشاهده می‌کنم».

سپس فرمود: «أما لنا ملجأ نجعله فی ظهورنا و نستقبل القوم من وجه واحد».

«آیا در این نزدیکی‌ها محل ایمنی وجود دارد، آن را پشت سر خود قرار دهیم و تنها از یک جبهه با دشمن رو به رو شویم».

عرض کردیم: آری؛ هست. منطقه ذو حسم سمت چپ شما قرار دارد، می‌توانید بدان جا تغییر مسیر دهید و اگر موفق شوید برای رسیدن به آنجا بر دشمن پیشی بگیرید، به هدف خود، رسیده‌اید. از این رو، حضرت به سمت چپ تغییر مسیر داد. دیری نپایید که گردن‌های اسب‌ها به خوبی پدیدار شد و آن‌ها را مشاهده می‌کردیم. مسیر خود را از آن‌ها تغییر دادیم و آنان نیز به سمت ما تغییر

مسیر دادند. سر نیزه‌های آنان از دور به شاخک‌های زنبور عسل و پرچم‌هایشان به بال‌های پرندگان می‌ماند.

به هر حال، ما قبل از آنان به «ذو حسم» رسیدیم و سراپرده حسین علیه السّلام بر افراشته شد و سپاهیان دشمن با یک هزار تن به فرماندهی حرّ از راه رسیدند. وی در گرمای سوزان ظهر در برابر امام علیه السّلام قرار گرفت. امام و یارانش عمامه به سر و شمشیر حمایل داشتند، حضرت به یاران خود فرمود: «اسقوا القوم و رشّفوا الخیل؛ این جمعیت و اسبانشان را سیراب کنید».

زمانی که نفرات و اسبان آن‌ها را سیراب نمودند، وقت نماز فرا رسید، امام حسین علیه السّلام به حجّاج بن مسروق جعفی- که حضرت را همراهی می‌کرد- دستور داد اذان بگوید، وقت اقامه نماز رسید، امام که عبا و ردا و کفش‌های خود را پوشیده بود، از خیمه بیرون آمد و خدا را حمد و سپاس گفت، سپس فرمود: «ایّها الناس! انها معذرة الی اللّه و إلیکم إنی لم آتکم حتی أتتنی کتبکم».

«مردم! سخنان من اتمام حجت بر شما و انجام وظیفه در پیشگاه خداست، من آن‌گاه که نامه‌هایتان به سویم سرازیر شد، به سوی شما آمدم ...».

جمعیت در پاسخ سکوت کردند. حضرت به مؤذن فرمود: «أقم؛ اقامه بگو».

وی اقامه گفت و امام علیه السّلام به حرّ فرمود: «أ ترید أن تصلّی بأصحابک؛ آیا نماز را با سپاهیانت بجا می‌آوری؟».

عرض کرد: خیر؛ به شما اقتدا می‌کنیم و امام علیه السّلام نماز را با آنان به جماعت بجا آورد و سپس داخل سراپرده خود شد و یارانش اطراف او را گرفتند و حرّ نیز داخل خیمه خود شد و سپاهش پیرامون او گرد آمدند و آن‌گاه به جای خود بازگشتند و هر یک عنان مرکب خویش را در دست، و در سایه آن نشستند.

با فرا رسیدن وقت نماز عصر، امام علیه السّلام به یاران دستور داد آماده حرکت باشند.

نماز عصر را با آنان بجا آورد و پس از فراغت از نماز، رو به سپاهیان دشمن کرد و

فرمود: «ایّها الناس! إنّکم إن تتّقوا ...؛ مردم! اگر از خدا می‌ترسید ...».

حرّ در پاسخ گفت: به خدا سوگند! ما نمی‌دانیم منظورت از نامه‌هایی که می‌گویی چیست؟

امام علیه السّلام فرمود: «یا عقبة بن سمعان أخرج الخرجین اللذین فیهما کتبهم إلیّ».

«ای عقبة بن سمعان! خورجین‌های حاوی نامه‌هایشان را برای آنان باز کن».

عقبه خورجین‌های پر از نامه را گشود و آن‌ها را مقابل آنان ریخت.

حرّ گفت: ما از کسانی که نامه برای شما نوشته‌اند نیستیم، به ما فرمان داده‌اند هرگاه به شما برخوردیم تا شما را نزد عبید اللّه نبریم، از شما جدا نگردیم.

امام فرمود: «الموت أدنی إلیک من ذلک؛ مرگ از این کار برایت نزدیکتر است». آن‌گاه حضرت رو به یاران کرد و فرمود: «ارکبوا؛ سوار شوید».

آنان سوار شدند و تا سوار شدن زنها منتظر ماندند. حضرت فرمود: «انصرفوا؛ راه بیفتید». به مجرّد این که خواستند حرکت کنند، سپاه دشمن از رفتن آنان جلوگیری به عمل آورد. امام علیه السّلام به حرّ فرمود: «ثکلتک امّک ما ترید؟ مادرت به عزایت بنشیند، چه تصمیمی داری؟».

حرّ در پاسخ امام گفت: به خدا سوگند! اگر کسی غیر از شما از عرب در موقعیتی که شما در آن به سر می‌بری، چنین سخنی به من گفته بود، به همان نحو او را پاسخ می‌دادم، ولی به خدا سوگند! نمی‌توانم از مادرت جز به نیکوترین وجه یاد کنم.

امام علیه السّلام فرمود: «فما ترید؟ پس چه قصد داری؟».

حرّ گفت: می‌خواهم شما را نزد عبید اللّه ببرم.

امام علیه السّلام فرمود: «اذا لا أتّبعک؛ از تو اطاعت نخواهم کرد». حرّ گفت: من نیز دست از شما بر نمی‌دارم و این سخنان سه بار میان آنان رد و بدل شد.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۴۹

سپس حرّ گفت: من فرمان جنگ با تو ندارم، تنها مأموریتم این است که تا وارد کردن شما به کوفه از شما جدا نگردم، اگر تصمیم به حرکت داری، مسیری را انتخاب کن که نه به کوفه وارد شوی و نه به مدینه بازگردی، تا منصفانه عمل شده باشد و من از فرصت استفاده کنم و نامه‌ای به ابن زیاد بنویسم، اگر شما نیز بخواهی می‌توانی نامه‌ای به یزید یا ابن زیاد بنگاری، شاید خداوند مرا از درگیری با تو معاف دارد.

راوی می‌گوید: امام علیه السّلام از راه عذیب و قادسیه که تا منطقه عذیب ۳۸ میل فاصله داشت، به سمت چپ تغییر مسیر داد و حرّ نیز او را همراهی می‌کرد تا به منطقه «بیضه» «۱» رسیدند، حضرت در آنجا برای یارانش خطابه‌هایی ایراد فرمود که قبلا گذشت و پاسخ‌هایی دادند که در شرح حال هر یک، بدان‌ها اشاره کردیم.

سپس حضرت سوار بر مرکب شد و به راه خویش ادامه داد و حرّ همچنان به موازات آن‌ها در حرکت بود.

حرّ به امام گفت: ای ابا عبد اللّه! به تو هشدار داده و شهادت می‌دهم که اگر دست به شمشیر ببری، قطعا کشته خواهی شد و اگر مورد تعرّض قرار گیری نیز به نظر من سرانجامی جز کشته شدن نخواهی داشت.

امام علیه السّلام بدو فرمود: «أ فبالموت تخوّفنی و هل یعدو بکم الخطب أن تقتلونی!؟ ما أدری ما أقول لک و لکنّی أقول کما قال أخو الأوس لابن عمّه حین لقیه و هو یرید نصرة رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فقال له: این تذهب؟ فإنّک مقتول».

«آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ و آیا بیش از کشتن من نیز کاری از شما ساخته است؟ نمی‌دانم در پاسخ تو چه بگویم! ولی برایت اشعاری را می‌خوانم که برادر مؤمن «اوسی» آن‌گاه که می‌خواست به یاری پیامبر بشتابد و در جنگ شرکت کند، به پسر عمویش که مخالف حرکت او بود»، عنوان کرد:

---

(۱). به گفته ابو محمد اعرابی اسود، منطقه‌ای است میان واقصه یا عذیب. (معجم البلدان: ۱/ ۵۳۲).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۵۰ سأمضی فما بالموت عار علی الفتی‌اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما

و آسی الرجال الصالحین بنفسهو فارق مثبورا و باعد مجرما

فان عشت لم اندم و إن متّ لم الم‌کفی بک عارا أن تلام و تندما یعنی: من به سوی مرگ خواهم رفت و مرگ برای جوانمرد آن‌گاه که معتقد به اسلام بوده و هدفش حق باشد، ننگ و عار نیست. آن که بخواهد با نثار جان خود، از نیک مردان حمایت و از

جنایتکاران فاصله بگیرد و از تبهکاران دوری جوید. اگر زنده ماندم، پشیمانی ندارم و اگر در این راه جان دادم، نگران نیستم، ولی برای تو همین بس که چنین زندگی ذلّت بار و ننگینی را سپری کنی.

حرّ با شنیدن سخنان امام علیه السّلام از او فاصله گرفت تا به منطقه «عذیب الهجانات» «۱» رسیدند، در آنجا به چهار تن برخوردند که اسب نافع بن هلال را یدک می‌کشیدند و طرمّاح بن عدی آنان را راهنمایی می‌کرد تا حضور امام علیه السّلام شرفیاب شدند و بر او سلام کردند.

حرّ، جلو آمد و گفت: این افراد که از کوفه آمده‌اند از همراهان تو نبوده‌اند، من آن‌ها را یا در اینجا نگاه می‌دارم و یا بر می‌گردانم.

امام علیه السّلام فرمود: «لأمنعنّهم مما أمنع منه نفسی، انّما هؤلاء أنصاری و أعوانی، و قد کنت أعطیتنی ان لا تعرّض لی بشیء حتّی یأتیک جواب عبید اللّه».

«من همان گونه که از خویش دفاع می‌کنم با تمام توان. از این افراد حمایت خواهم کرد، اینان یاران و حامیان من هستند، تو به من تعهد دادی تا زمانی که پاسخ نامه عبید اللّه را دریافت نکنی، حق هیچ گونه تعرضی نسبت به من نداشته باشی».

حرّ گفت: آری، صحیح است، ولی اینان با شما نیامده‌اند.

حضرت فرمود: «هم أصحابی و هم بمنزلهٔ من جاء معی، فان تمّمت علیّ ما کان

---

(۱). محلی در عراق، نزدیک قادسیه (معجم البلدان: ۲/ ۹۲).

بینی و بینک و الّا ناجزتک».

«اینان یاران من هستند و به منزله کسانی‌اند که همراه من آمده‌اند، اگر به تعهّدی که به من سپردی عمل نکنی، با تو خواهم جنگید».

راوی می‌گوید: حرّ دست «۱» از آن‌ها برداشت. سپس امام حسین علیه السّلام از منطقه کاخ بنی مقاتل کوس رحیل زد و آن‌گاه که خواست به سمت چپ تغییر مسیر دهد، حرّ از حرکت وی جلوگیری کرد. ناگهان دیدند اسب سواری مسلّح، کمان بر دوش از کوفه می‌رسد. همگی درنگ کرده و در انتظار او ماندند. وقتی از راه رسید، بر حرّ سلام نمود و به امام حسین علیه السّلام اعتنایی نکرد. وی مالک بن نسر «۲» بدی کندی بود و نامه‌ای بدین مضمون از عبید اللّه به حرّ داد؛ اما بعد! به مجرّد رسیدن نامه و فرستاده‌ام، حسین را نگاه‌دار و در منطقه خشک و بی‌آب و علفی او را فرود آور، به پیک خود فرمان داده‌ام همواره با تو باشد و جدا نشود تا دستورم را به اجرا درآوری. و السلام.

وقتی حرّ نامه را خواند، نامه و پیک را نزد امام علیه السّلام آورد و گفت: این نامه امیر است که در آن به من فرمان داده تا شما را در همان محلی که نامه‌اش به دستم رسید، نگاه دارم و این شخص، پیک اوست که دستور داده تا اجرای فرمان وی، از من جدا نشود، بدین ترتیب، امام و یارانش را به فرود آمدن در آن مکان واداشت.

امام علیه السّلام بدو فرمود: «دعنا ننزل فی هذه القریهٔ او هذه، او هذه».

«بنا بر این، ما را به خود واگذار تا در یکی از این آبادی‌ها نینوا، غاضریه شفیّه، اقامت گزینیم».

حرّ گفت: به خدا سوگند! قادر بر چنین کاری نیستم، این مرد به عنوان جاسوس بر من گمارد شده، از این رو، در همان مکان فرود آمدند «۳».

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۷؛ ارشاد ۲/ ۸۰.

(۲). در تاریخ طبری «نسیر» آمده است.

(۳). طبری، تاریخ: ۲/ ۳۰۹.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۵۲

بنا به روایت ابو مخنف، آن‌گاه که سپاهیان دشمن برای نبرد با امام حسین علیه السّلام گرد آمدند، عمر سعد، عبد اللّه بن زهیر بن سلیم ازدی را بر تیره مدینه، اسد بن عبد الرحمن بن ابو سبره جعفی را بر تیره مذحج، کندهٔ بن قیس بن اشعث را بر تیره ربیعه و کنده، حرّ بن یزید را بر تیره تمیم و همدان فرماندهی داد و عمرو بن حجّاج را بر جناح راست سپاه و شمر بن ذی الجوشن را بر جناح چپ آن گمارد و عزرهٔ بن قیس را به فرماندهی سواره نظام و شبث بن ربعی را به فرماندهی پیاده نظام تعیین کرد و درفش را به غلامش «۱» «درید» یا «ذوید» سپرد. همه این افراد در جنگ با امام حسین علیه السّلام شرکت جستند، غیر از حرّ که به امام پیوست و در رکاب آن بزرگوار به فیض شهادت نایل گشت.

به گفته ابو مخنف: زمانی که عمر سعد سپاه خود را به پیش راند، حرّ خطاب به او گفت: خداوند تو را به سلامت بدارد! آیا واقعا می‌خواهی با این مرد بجنگی؟

ابن سعد گفت: آری، به خدا سوگند! جنگی که دست کم، سرها پرتاب شود و دست‌ها از بدن بیفتد.

حرّ گفت: آیا به پذیرفتن هیچ یک از پیشنهادات وی راضی نشدید؟

گفت: به خدا سوگند! اگر من کاره‌ای بودم، آن‌ها را می‌پذیرفتم، ولی امیر شما حاضر به انجام چنین کاری نیست.

حرّ جلو آمد تا خود را از جمعیت به کناری کشید، قرهٔ بن قیس ریاحی نیز او را همراهی می‌کرد.

حرّ به قرّه گفت: امروز اسبت را آب داده‌ای؟

قرّهٔ گفت: خیر.

حرّ گفت: نمی‌خواهی آن را آب بدهی؟

قرّه می‌گوید: به خدا سوگند! من تصور کردم حرّ تصمیم دارد از سپاه فاصله

---

(۱). در تاریخ طبری، «ذوید» وارد شده.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۵۳

بگیرد و در جنگ شرکت نکند به همین دلیل دوست ندارد من متوجه کار او بشوم تا مبادا به کسی اطلاع دهم، از این رو، گفتم: می‌روم اسبم را آب می‌دهم.

قرّه گفت: از محلی که حرّ قرار داشت فاصله گرفتم. به خدا سوگند! اگر او مرا در جریان کار خود قرار داده بود، قطعا او را همراهی می‌کردم.

راوی می‌گوید: حرّ، رفته رفته خود را به حسین نزدیک ساخت. مهاجر بن اوس ریاحی به او گفت: فرزند یزید! چه تصمیمی داری؟ آیا قصد حمله داری؟

حرّ، سکوت کرد و گویی تب لرز بر او عارض گردیده بود. مهاجر به او گفت:

فرزند یزید! کارهایت مشکوک به نظر می‌رسد، هیچ‌گاه تو را در چنین وضعیتی ندیده بودم، اگر از من می‌خواستند دلیرترین مرد کوفه را معرفی کنم، انگشت روی تو می‌نهادم، این چه حالتی است که در تو می‌بینم!؟

حرّ گفت: به خدا سوگند! خویشتن را بین بهشت و دوزخ، مخیّر می‌بینم، به خدا سوگند! اگر قطعه‌قطعه شوم و در آتش بسوزم، بهشت را بر همه چیز ترجیح می‌دهم و سپس بر اسب خود تازیانه زد و به حسین علیه السّلام پیوست. نزدیک یاران حسین علیه

السّلام که رسید سپر خود را وارونه کرد. سپاهیان گفتند: فردی است که امان می‌خواهد، تا نزدیک شد، او را شناختند، بر حسین سلام کرد و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جانم فدایت! من همان فردی هستم که تو را همراهی کردم تا از برگشتنت جلوگیری به عمل آوردم و در مسیر راه به موازات تو حرکت می‌کردم و تو را در این مکان ناگزیر به فرود کردم، به خدایی که معبودی جز او نیست، تصور نمی‌کردم این مردم پیشنهادات تو را اصلا نپذیرند و تا این پایه در مورد شما گستاخی به خرج دهند. با خود گفتم: اگر در برخی امور با این مردم همکاری کنم مانعی ندارد تا گمان نکنند من از اطاعت آنان دست برداشته‌ام و آن‌ها پیشنهاداتی را که امام بر آنان عرضه می‌کند حتما خواهند پذیرفت. به خدا سوگند! حتی اگر تصور این را داشتم که پیشنهادات شما را نمی‌پذیرند، چنین کاری را مرتکب نمی‌شدم و اکنون نزد شما آمده‌ام تا از کارهایی که انجام داده‌ام به پیشگاه خداوند

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۵۴

توبه کنم و با شما اظهار همدردی نمایم تا در رکابت جان دهم. آیا توبه‌ام پذیرفته می‌شود؟

امام علیه السّلام فرمود: «نعم؛ یتوب اللّه علیك و یغفر لک، فانزل».

«آری، خداوند توبه‌ات را می‌پذیرد و تو را می‌بخشد اکنون از اسب فرود آی».

حرّ عرضه داشت: من در رکاب شما سواره باشم بهتر از پیاده است، ساعتی بر پشت اسب با آنان مبارزه خواهم کرد و سرانجام کارم به پیاده شدن خواهد انجامید.

امام فرمود: «فاصنع ما بدا لک؛ هر چه صلاح می‌دانی انجام بده».

حرّ در برابر سپاه عمر سعد قرار گرفت و اظهار داشت: مردم! آیا واقعا حاضر نیستید پیشنهاداتی را که حسین بر شما عرضه کرد، پذیرا شوید تا خداوند شما را از جنگ با او معاف دارد؟

حرّ رو به سپاهیان کرد و گفت: مردم کوفه! مادرانتان گریان و چشمانتان اشکبار باد! شما فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را دعوت کردید و آن‌گاه که نزد شما آمد، او را تسلیم دشمن نمودید؟ شما مدعّی بودید که در راه او جان خود را فدا خواهید کرد ولی به دشمنی با او برخاستید تا خونش را بریزید، به جانش چنگ انداختید و گلویش را گرفتید و از هر سو وی را در تنگنا قرار دادید، نگذاشتید در زمین پهناور خدا جایی بیابد تا خود و خاندانش در آسایش و امنیت به سر برند، چون اسیری در دست شما قرار گرفت، نه توانست برای خود سودی بجوید و نه زیانی را از خویش دور گرداند، آب فرات را که مورد استفاده یهود و نصاری بود و سگ و خوک این دیار در آن می‌غلطیدند، به روی آن بزرگوار و زنان و کودکان و یارانش بستید.

هان! ببینید که تشنگی آن‌ها را از پا درآورده است، شما پس از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با فرزندان او چه بدرفتار کردید! اگر از کار خود توبه نکنید و از عملی که امروز و در این ساعت مرتکب می‌شوید، دست برندارید، خداوند در روز تشنگی رستاخیز، شما را سیراب نخواهد ساخت [با گفتن این سخن] وی را تیرباران کردند و نزد امام

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۵۵

بازگشت و در برابر آن حضرت ایستاد «۱».

بنا به روایت ابو مخنف: یزید بن ابو سفیان ثغری از تیره بنی حارث بن تمیم گفت:

به خدا سوگند! اگر حرّ را زمانی که از صفوف لشکر خارج شد دیده بودم، با نیزه دنبال می‌کردم.

راوی می‌گوید: در همین اثنا که سپاهیان جولان می‌دادند و به جنگ و گریز می‌پرداختند، حرّ با پیش دستی یورش می‌برد و شعر عنتره را زمزمه می‌کرد:

ما زلت أرميهم بثغرة نحره‌و لبانه حتى تسربل بالدّم یعنی: همواره گودی زیر گلو و سینه‌اش را با تیر نشانه می‌روم، تا بدنش را خون

فرا گیرد.

اسب حرّ از ناحیه دو گوش و پیشانی زخمی، و خونش بر زمین جاری بود، حصین بن تمیم تمیمی به یزید بن سفیان گفت: این فرد همان حرّ است که آرزوی کشتن او را داشتی.

گفت: آری و برای نبرد با او به میدان شتافت و گفت: ای حرّ! آیا هماورد می‌خواهی؟

حرّ گفت: آری، می‌خواهم و در برابر او قرار گرفت.

حصین بن تمیم می‌گوید: من نظاره‌گر او بودم، به خدا سوگند! گویی جان یزید در دست حرّ بود، به مجرّد این که به جنگ او شتافت، حرّ وی را مهلت نداد و به هلاکت رساند «۲».

ابو مخنف از أیّوب بن مشرح خیوانی روایت کرده که می‌گفت: حرّ اسبش را به جولان در آورد، من تیری به سوی او شلیک کردم و شکم اسبش را نشانه رفتم، دیری نپایید، اسب به خود لرزید و تعادل خود را از دست داد و بر زمین افتاد، حرّ از اسب به زمین پرید و چون شیری شمشیری به دست، این رجز را می‌خواند:

ان تعقروا بی فأنا بن الحرّأشجع من ذی لبد هزبر

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۰ (با اندکی تفاوت).

(۲). همان: ۳/ ۳۲۴

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۵۶

یعنی: هر چند اسبم را پی کنید ولی من فرزند حرّ و شجاع‌تر از شیر بیشه‌ام.

راوی می‌گوید: هرگز کسی را به جنگاوری و چالاکی او ندیده بودم «۱».

ابو مخنف گفته است: زمانی که حبیب به شهادت رسید، حرّ پیاده نبرد می‌کرد و این رجز را زمزمه می‌نمود:

آلیت لا اقتل حتّی أقتلاو لن اصاب الیوم الّا مقبلا

أضربهم بالسیف ضربا مفصلالا ناکلا- عنهم و لا مهللا یعنی: سوگند خورده‌ام تا نکشم، کشته نشوم، امروز جز از پیش رو ضربه نخورم. با شمشیر بر آن‌ها ضربه‌های کاری وارد خواهم ساخت، نه از رویا رویی طفره می‌روم و نه گریزانم.

و شمشیر میان دشمن گذاشته بود و چنین می‌گفت:

إنی أنا الحرّ و مأوی الضیفأضرب فی أعراضکم بالسیف

عن خیر من حلّ بأرض الخیف «۲»

یعنی: این منم حرّ؛ پناهگاه میهمانم، با شمشیر بر گردن‌هایتان ضربه خواهم زد، در راه بهترین کسی که در سرزمین خیف فرود آمده است.

سپس به اتفاق زهیر، کارزار سختی را آغاز کردند، هرگاه یکی از آن دو یورش می‌برد و در محاصره قرار می‌گرفت، دیگری حمله می‌کرد و او را نجات می‌داد، ساعتی چنین پیکار نمودند و سرانجام گروهی بر حرّ حمله‌ور شده و او را به شهادت رساندند «۳».

زمانی که حرّ از اسب به زمین افتاد، حسین علیه السّلام بر بالین وی حاضر شد و فرمود:

«أنت کما سمّتک أمک الحرّ، حرّ فی الدنیا و سعید فی الآخرة».

---

(۱). تاریخ طبری: ۳/ ۳۲۴.

(۲). در تاریخ طبری: ۳/ ۳۲۷ چنین آمده است:

اضرب فی أعراضهم بالسیف‌عن خیر من کلّ منی و الخیف

(۳). همان.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۵۷

«همان گونه که مادرت تو را حرّ (آزاد مرد) نام نهاد، در دنیا آزاد مرد و در آخرت سعادتمند خواهی بود».

عبید اللّه بن عمرو کندی بدی درباره او می گوید:

سعید بن عبد اللّه لاـ تنسینه‌و لاـ الحرّ اذ آسی زهیرا علی قسر یعنی: مبادا سعید بن عبد اللّه را فراموش کنی و نه حرّ را که در دشواری‌ها با زهیر همکاری داشت.

حجّاج بن بدر تمیمی سعدی

وی اهل بصره و از تیره بنی سعد بن تمیم و حامل نامه مسعود بن عمرو به امام حسین علیه السّلام بود که نزد حضرت ماند و در رکاب آن بزرگوار به شهادت رسید.

داوودی گفته است: حسین علیه السّلام طی نامه‌ای به منذر بن جارود عبدی، یزید بن مسعود نهشلی، احنف بن قیس و دیگر سران قبایل پنج‌گانه و اشراف بصره [از آنان یاری خواست].

احنف در نامه‌ای به امام علیه السّلام وی را به صبر و شکیبایی و امید، سفارش کرد، منذر پیک حضرت را به ابن زیاد سپرد و وی او را به قتل رساند، ولی مسعود «۱»، هواداران خود از قبایل تمیم، حنظله، سعد و عامر را گرد آورد و برایشان خطابه‌ای ایراد کرد و گفت: ای بنی تمیم! موقعیت و جایگاه خاندان مرا میان خود چگونه می‌پندارید؟.

گفتند: بسیار برجسته. به خدا سوگند! شما ستون فقرات هستی ما و برترین افتخارمان به شمار می‌آیی، به اوج سربلندی رسیده و از دیگران گوی سبقت ربوده‌ای.

مسعود گفت: هدف من از گردآوری شما این است که برای انجام کاری با شما مشورت کنم و از شما یاری بجویم.

---

(۱). در نسخه اصلی چنین است ولی صحیح «ابن مسعود» می‌باشد.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۵۸

در پاسخ وی گفتند: به خدا سوگند! ما نیز از پند و نصیحت دریغ نداریم و نظر خویش را در اختیار شما قرار خواهیم داد. اکنون مهیای شنیدن سخنان شما هستیم.

مسعود اظهار داشت: معاویه از دنیا رفت و از رفتن او هیچ گونه خسارتی نیز به به بار نیامد. آگاه باشید! دروازه جور و گناه در هم شکست و پایه‌های ظلم و ستم فرو ریخت، وی با بدعت‌گذاری بیعتی، وضعیتی را به وجود آورد که به تصور خود، آن را تحکیم بخشیده ولی هیهات به چیزی که می‌خواست دست نیافت. به خدا سوگند! وی تلاش کرد ولی شکست خورد، آن کار را به مشورت گذاشت، ناموفق شد؛ اکنون یزید باده نوش و جرثومه فسق و فجور بپاخاست و ادعای خلافت بر مسلمانان نمود و با وجود کم بهره بودن از حلم و بردباری و علم و دانش، بدون رضایت مسلمانان بر آنان حاکمیت یافته است و اندکی به حق، آشنایی ندارد. به خدا سوگند! مبارزه با چنین عنصری از جهاد با مشرکین برتر است.

اکنون، این حسین بن علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و فرزند رسول خداست که از مجد و عظمتی ریشه‌دار و اندیشه‌ای بزرگ و والا برخوردار است، فضایلش وصف ناشدنی و دارای علم و دانشی بی‌پایان است. این بزرگوار به سبب سابقه‌اش در اسلام و سنّ و مقدم بودن و نزدیکی با رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از دیگران به خلافت سزاوارتر است. با کودکان مهربان و بر

سالخوردگان دلسوز است برجسته‌ترین زمامدار و پیشوایی است که با وجودش حجت الهی تمام و پند و موعظه رسانده شده است، از نور حق رو بر نتابید و در ورطه باطل، سرگردان نشوید، صخر بن قیس (احنف) در روز جنگ جمل شما را از نبرد بازداشت، اینک با یاری فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن لکه ننگ و عار را شستشو دهید.

به خدا سوگند! هر کس در یاری وی کوتاهی به خرج دهد، خداوند خواری و ذلّت را در فرزندانش به میراث نهد و او را بی‌یار و یاور می‌سازد و اکنون این منم که لباس رزم به تن کرده و زره کارزار پوشیده‌ام، آن کس که کشته نشود، خواه ناخواه از

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۵۹

دنیا خواهد رفت و کسی که از مرگ بگریزد، جان سالم به در نخواهد برد، خدا شما را مشمول رحمت خویش گرداند، نیک پاسخ دهید.

بنی حنظله اظهار داشتند: ای ابو خالد! ما به سان تیرهای ترکش تو و رزم‌جویان قبیله‌ات هستیم، اگر با ما تیراندازی کنی، هدف را نشانه رفته و اگر به کارزار واداری، به فتح و گشایش دست خواهی یافت. در هر گونه حوادث تلخ و دشوار با تو خواهیم بود. به خدا سوگند! در هر سختی که با آن رو به رو شوی، با آن دست و پنجه نرم خواهیم کرد. با شمشیرهای خود، یاری‌ات می کنیم و اگر بخواهی با بدن‌هایمان از تو محافظت می‌نماییم.

بنی اسد گفتند: ای ابو خالد! منفورترین چیزها نزد ما مخالفت با تو و بیرون رفتن از فرمان تو است. صخر بن قیس که ما را از ورود به جنگ بازداشت، آن را کاری پسندیده تلقی کردیم، عزّت و سر بلندی ما باقی ماند، اکنون به ما مهلتی ده تا پس از مشورت، نظر نهایی خود را به شما ابلاغ کنیم!

قبیله بنی عامر عنوان کردند: ما نزدیکان و هم‌پیمانان توایم، از خشم تو خرسند نمی‌گردیم و بر خلاف نظر شما تصمیمی نخواهیم گرفت. هرگاه ما را فرا بخوانی، به تو پاسخ مثبت خواهیم داد و هر زمان به ما فرمان دهی، از شما اطاعت خواهیم کرد، هر گونه بخواهی، تصمیم با شماست.

سپس رو به قبیله سعد کرد و گفت: ای بنی سعد! به خدا سوگند! اگر به روی حسین تیغ بکشید، خداوند هیچ‌گاه شمشیر را از میان شما بر نخواهد داشت و هم چنان با یکدیگر در جنگ و ستیزید.

آن‌گاه نامه‌ای به امام حسین علیه السّلام نوشت و به گفته برخی مقاتل‌نویسان، آن را توسط حجّاج بن بدر سعدی، خدمت آن بزرگوار فرستاد و در آن آمده بود:

«اما بعد: مرقومه‌ات به دستم رسید، آن چه مرا بدان فرا خوانده و دعوت نموده بودی که از در اطاعت درآیم و یاری‌ات کنم، درک نمودم. خدای متعال، زمین را از وجود کسی که در آن به خیر و نیکی عمل کند و مردم را به راه نجات رهنمون گردد،

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۶۰

خالی نمی‌نهد. شما حجّت خدا بر آفریدگان او و امانت‌های وی، روی زمین او هستید. شما شاخسار درخت احمدی به شمار می‌آیید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تنه آن و شما شاخه‌هایش تلقی می‌شوید. در اوج کامیابی به نزدمان بیا، بنی تمیم را فرمانبردار تو ساخته‌ام به گونه‌ای که در اطاعت از فرمان تو و دیدارت چنان تشنه‌اند که گویی شتر تشنه‌ای در روز تشنگی به آب برسد و بنی اسد را نیز تسلیم شما نموده و آلودگی‌های دل‌هایشان را با آب باران شدید، شستشو داده‌ام و صیقلی گشته‌اند».

سپس نامه خود را توسط حجّاج- که پس از حرکت عدّه‌ای از عبدیان، مهیای سفر به کوی حسین علیه السّلام بودند- نزد آن حضرت فرستاد و در کربلا حضورش شرفیاب شدند. زمانی که آن بزرگوار نامه را خواند، فرمود: «ما لک؟ آمنک اللّه من الخوف و أعزّک و أرواک یوم العطش الأکبر».

«تو را چه شده؟ خداوند تو را از بیم و هراس، مصونیّت بخشد و عزّت و سر بلندی عنایت کند و در تشنگی بزرگ روز قیامت، تو را

سیراب گرداند».

حجّاج در کنار حضرت ماند تا این که در رکابش به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

صاحب حدائق گفته است: وی بعد از ظهر «۱» [روز عاشورا]، در جنگ تن به تن به شهادت رسید و دیگران، شهادت او را در نخستین حمله‌ای که قبل از ظهر رخ داد، دانسته‌اند.

به گفته مؤلف، آن گونه که سیره‌نویسان آورده‌اند: امام حسین علیه السّلام به مسعود بن عمرو أزدی نامه‌ای مرقوم فرمود و این روایت ایجاب می‌کند که آن حضرت به یزید بن مسعود تمیمی نهشلی نامه نوشته باشد و من از او شناختی ندارم، شاید وی از بزرگان و اشراف بنی تمیم بعد از احنف بوده است که قبلا در این خصوص گفتگو شد.

---

(۱). حدائق الوردیهٔ: ۱۲۲.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۶۱

بخش هفدهم: یاران متفرقه ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام

جبلهٔ بن علی شیبانی

وی، یکی از دلاور مردان کوفی بود که نخست با مسلم علیه السّلام دست به قیام زد و سپس به امام حسین علیه السّلام پیوست و همه سیره‌نویسان از او یاد کرده‌اند.

صاحب حدائق «۱» می‌گوید: جبله در کربلا در رکاب امام حسین علیه السّلام به فیض شهادت نایل گشت. و سروی، شهادت وی را در نخستین «۲» حمله دانسته است.

قعنب بن عمر نمری

او از شیعیان مقیم بصره بود و به اتّفاق حجّاج سعدی نزد امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و بدان حضرت پیوست و در کربلا در رکاب آن بزرگوار مبارزه کرد تا به فیض شهادت نایل آمد. صاحب حدائق «۳» از او یاد کرده است و در زیارت ناحیه مقدسه از او ذکری به میان آمده و به روان او درود فرستاده شده است.

---

(۱). حدائق الوردیهٔ: ۱۲۲.

(۲). مناقب: ۴/ ۱۱۳.

(۳). حدائق: ۱۲۲.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۶۲

سعید بن عبد اللّه حنفی «۱»

وی، از بزرگان و دلاور مردان و نیایشگران شیعه در کوفه به شمار می‌رفت.

سیره‌نویسان گفته‌اند: زمانی که خبر هلاکت معاویه به کوفه رسید، شیعیان گرد هم آمده خدمت امام حسین علیه السّلام نامه‌نگاری می‌کردند و آن نامه‌ها را نخست توسط عبد اللّه بن وال و عبد اللّه بن سبع و نامه‌های بعدی را توسط قیس بن مسهّر و عبد الرحمن

بن عبد اللّه و مرحله سوم با سعید بن عبد اللّه حنفی و هانی بن هانی، خدمت امام علیه السّلام ارسال نمودند. نامه‌ای که توسط سعید بن عبد اللّه فرستاده شد، از ناحیه شبث بن ربعی، حجّار بن ابجر، یزید بن حارث، یزید بن رویم، عرزة بن قیس، عمرو، بن حجّاج و محمد بن عمیر و مضمون آن چنین بود:

بسم اللّه الرحمن الرحیم «اما بعد: باغ و بستان‌های ما سر سبز، میوه‌ها رسیده و نهرها لبریز گشته است.

اگر تمایل دارید به لشکریان سازمان‌یافته خویش بپیوند «۲»».

امام علیه السّلام، هانی و سعید را با نامه‌ای که بدین مضمون در پاسخ افراد یاد شده مرقوم فرموده بود، از مکه به کوفه بازگرداند.

بسم اللّه الرحمن الرحیم «اما بعد: فان سعیدا و هانیا قدما علیّ بکتبکم، و کانا آخر من قدم علیّ من رسلکم، و قد فهمت کل الذی اقتصصتم و ذکرتم، و مقالة جلّکم أنّه لیس علینا امام، فأقبل لعلّ اللّه أن یجمعنا بک علی الهدی و الحق.

---

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۱، شماره ۹۹۰، وی را از یاران امام حسین علیه السّلام قلمداد کرده است.

(۲). شیخ مفید آن را در ارشاد: ۲/ ۳۸ آورده است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۶۳

و قد بعثت الیکم أخی و ابن عمّی و ثقتی من أهل بیتی، مسلم بن عقیل و أمرته أن یکتب إلیّ بحالکم و امرکم و رأیکم، فان بعث إلیّ أنّه قد أجمع رأی ملئکم و ذوی الفضل و الحجی منکم، علی مثل ما قدمت به علیّ رسلکم، و قرأت فی کتبکم، اقدم وشیکا إن شاء اللّه. فلعمری ما الإمام الّا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات اللّه، و السلام «۱»».

«اما بعد: آخرین نامه شما توسط هانی و سعید به دستم رسید و من به آن چه شما در نامه‌های خود تذکر و توضیح داده بودید، پی بردم و درخواست بیشتر شما در این نامه‌ها این بود که ما امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو ما را به سوی حق رهنمون گردد.

اکنون، من برادر و پسر عمو و فرد مورد اعتماد خاندانم را به سوی شما گسیل داشتم و به او دستور دادم که با افکار شما از نزدیک آشنا شده و نتیجه را به من اطلاع دهد- اگر خواسته اکثریت مردم و نظر افراد آگاه کوفه همان باشد که در نامه‌های شما منعکس گردیده و فرستادگان شما حضورا بازگو نموده‌اند، من نیز إن شاء اللّه به زودی به سوی شما حرکت خواهم کرد و السلام».

سپس این دو تن (سعید و هانی) را قبل از مسلم و همان گونه که قبلا یادآور شدیم، مسلم را به اتفاق قیس و عبد الرحمن پس از این دو، اعزام نمود.

ابو جعفر طبری می‌گوید: زمانی که مسلم وارد کوفه شد و در منزل مختار فرود آمد، عابس و حبیب- چنانچه قبلا گذشت- «۲» با مردم سخن گفتند و پس از آن دو، سعید بن عبد اللّه حنفی بپاخاست و سوگند خورد که تصمیم گرفته به یاری حسین علیه السّلام برخیزد و در راه آن بزرگوار، جان نثاری کند. آن‌گاه مسلم علیه السّلام نامه‌ای را توسط وی خدمت امام حسین علیه السّلام ارسال کرد و سعید در ملازمت امام باقی ماند، تا

---

(۱). ر. ک: ارشاد: ۲/ ۳۹.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۷۹.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۶۴

این که در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

به گفته ابو مخنف: امام حسین علیه السّلام در شب دهم محرم برای یاران خود خطابه‌ای ایراد کرد و فرمود: «و هذا اللیل قد غشیکم

...» نخست اعضای خانـدان او بپاخاسـتند و سـخن گفتنـد که قبلا یادآوری شـد. سـپس سـعید بن عبـد اللّه برخاست و گفت: به خدا سوگند! ما دست از یاری تو بر نخواهیم داشت تا در پیشگاه خداوند ثابت کنیم که حق پیامبر را درباره تو مراعات کرده‌ایم. به خدا! اگر بدانم هفتاد بار کشته می‌شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را بر باد می‌دهند، بازهم هرگز دست از یاری تو بر نخواهم داشت و پس از هر بـار زنـده شـدن به یـاری‌ات می‌شـتابم، در صورتی که می‌دانم تنها یک بار کشـته می‌شوم و پس از آن، نعمت بی‌پایان خدا نصیبم خواهد شد «۱».

پس از سعید، زهیر بپاخاست و آن گونه که گذشت، به ایراد سخن پرداخت.

ابو مخنف روایت کرده: هنگامی که امام حسـین علیه السّـلام ظهر روز عاشورا نماز خوف بجا آورد، نبرد تا بعـد از ظهر ادامه یافته و شدّت گرفت، زمانی که امام در جایگاه خود ایسـتاده بود و سپاهیان دشـمن به آن حضـرت نزدیک شدند، سـعید بن عبد اللّه حنفی مقابـل حضـرت ایسـتاد و باران تیرها را از چپ و راست به جان خریـد. وی که پیش روی حضـرت قرار داشت، با صورت و سـینه و دست و پهلوها، تیرها را از وجود مقدّس امام حسـین علیه السّلام به گونه‌ای دفع می‌کرد که هیچ یک از آن تیرها به وجود نازنین ابا عبـد اللّه اصابت نکرد و حنفی نقش بر زمین شد «۲» و می‌گفت: خدایا! همان گونه که قوم عاد و ثمود را لعنت کردی، اینان (سـپاه دشمن) را مورد لعن خویش قرار ده، خدایا! سلام و درود مرا به پیامبرت برسان و درد و رنجی را که در

---

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۵.

(۲). در تاریخ طبری: ۳/ ۳۲۸ آن را با اندکی تفاوت و حذف برخی کلمات تا «نقش بر زمین شد» آورده است؛ لهوف: ۱۶۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۶۵

اثر زخم‌های بدنم تحمل نمودم به آن حضرت ابلاغ فرما؛ زیرا من در یاری پیامبرت خواستار دست یابی به پاداش توأم.

سپس رو به امام حسـین علیه السّـلام کرد و عرضه داشت: ای فرزنـد رسول خـدا! آیا به پیمان خود وفا کردم؟ حضـرت فرمود: «نعم، أنت أمامي في الجنّة؛ آری؛ تو در بهشت، پیشاپیش من قرار داری» و سپس روح پاکش به آسمان‌ها پر کشید.

عبید اللّه بن عمرو کندی بدی، درباره او گفته است:

سعید بن عبد اللّه لا تنسینهو لا الحرّ اذ آسی زهیرا علی قسر

فلو وقفت صمّ الجبال مکانهملمارت علی سهل و دکّت علی و عر

فمن قائم یستعرض النبل وجههو من مقدم یلقی الأسنهٔ بالصدر یعنی: سـعید بن عبد اللّه و نیز حرّ را که در سختی‌ها با زهیر همکاری کرد فراموش مکن. اگر کوه‌هـای سـخت به جای اینان قرار داشـتند، بر پهن‌دشـتان فرو می‌ریختنـد و در درّه‌ها سـقوط می‌کردنـد. او ایستاده بود و تیرها صورتش را نشانه می‌رفت و نیزه‌ها سینه‌اش را می‌شکافت».

فرازهایی سودمند، در مورد یاران حسین علیه السّلام

الف- شیخ مفید در ارشاد گفته است: زمانی که ابن سعد، سرهای مقدس و اسرا را حرکت داد و پیکرهای پاک شهدا را روی زمین به حـال خود رها ساخت، جمعی از قبیله بنی اسـد که در غاضـریه سـکونت داشـتند، خود را به پیکرهای پاک حسـین علیه السّـلام و یارانش رساندند، بر آن‌ها نماز خوانده و آن‌ها را به خاک سپردند.

پیکر امام مطهّر؛ امام حسـین علیه السّـلام را در محلی که هم اکنون مرقد شریف آن بزرگوار است و فرزندش علی اکبر را پایین پای پدر، به خاک سپردند و با جمع‌آوری پیکر شـهدای خاندان حسـین علیه السّـلام و یارانی که در رکاب آن حضرت به فیض شهادت نایل آمده بودند، آنان را در یک قبر سمت پایین پای امام علیه السّلام مدفون ساختند.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۶۶

بدن مطهّر عباس بن على عليه السّلام را در محل شهادت وى، در مسير غاضريه كه اكنون «۱» قبر شريف آن بزرگوار واقع است، به خاك سپردند.

دسته‌ای ديگر گفته‌اند: به دليل اين كه پيكر مطهّر عباس عليه السّلام قطعه‌قطعه شده بود، قادر به حمل آن نشدند، از اين رو، در محلّ شهادتش به خاك سپرده شد؛ چنان كه امام حسين عليه السّلام نيز به همين دليل بدن شريف وى را مانند پيكر ساير شهدا به خيمه حمل نكرد.

بنى اسد، پيكر حبيب را با توجه به مقام و منزلتش، بالاى سر حسين عليه السّلام در محلى كه اكنون قبر شريف اوست، دفن كردند. بنى تميم بدن حرّ بن يزيد رياحى را نيز با عنايت به مقام و رتبه وى در فاصله يك ميلى مرقد ابا عبد اللّه الحسين عليه السّلام جايى كه اكنون قبر اوست، مدفون نمودند.

شنيده‌ام اين قضيه، موجب شگفتى يكى از پادشاهان شيعه شد و قبر حبيب و حرّ را نبش كردند، بدن حبيب را با همان مشخصاتى كه در كتب، از آن ياد شده بود، يافتند. و حرّ را نيز با همان اوصاف مشاهده كردند سر مقدّس وى از پيكر جدا نشده بود و دستمالى بر آن بسته شده بود كه پادشاه آن را باز كرد تا جهت تبرك نگاه دارد، ناگهان خون از پيشانى مبارك حرّ جارى گشت. وى دستمال را به همان صورت، بست و دستور دارد دو ضريح بر قبر آنان ساختند. اگر اين خبر مقرون به صحت باشد، احتمالا بنى تميم با توجه به موقعيت حرّ و قدرت و توان خود، از جدا كردن سر مقدّس حرّ جلوگيرى به عمل آورده‌اند.

ب- سرهاى مطهّر همه دلدادگان و ياران حسين عليه السّلام پس از شهادت آنان در كربلا از پيكر جدا و همراه با اسيران [به كوفه و شام] حمل شد، به جز سر مقدس عبد اللّه بن حسين؛ كودك شير خوار آن حضرت كه امام عليه السّلام پس از شهادت او، با نوك

---

(۱). ارشاد: ۲/ ۱۱۴ (با اندكى تفاوت).

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۲۶۷

شمشير خود برايش قبرى حفر كرد و بدن عزيزش را به خاك سپرد. و نيز سر سرافراز حرّ رياحى كه بنى تميم از جدا كردن آن جلوگيرى كردند و جسم شريفش را از ساير شهدا دور ساختند و همان گونه كه ملاحظه كرديد، يكى از پادشاهان، به نبش قبر وى پرداخت و سرش را با دستمال، بسته مشاهده كرد.

در غير سرزمين كربلا سر مقدس حضرت مسلم بن عقيل و هانى بن عروه كه در كوفه به شهادت رسيدند، از پيكرشان جدا و همان گونه كه پى برديد، قبل از ماجراى كربلا، به شام فرستاده شدند.

ج- غير از افراد خاندان ابو طالب، يارانى كه ابا عبد اللّه الحسين عليه السّلام را همراهى مى‌كردند و يا رهسپار كوى آن بزرگوار شده بودند، خانواده‌هاى خود را همراه نداشتند؛ زيرا كسانى كه از مدينه با حضرت آمده بودند به جهت بيم از دشمن، براى خانواده خود احساس امنيت نمى‌كردند و آنان كه در مسير راه و در كربلا حضور آن بزرگوار شرفياب شدند، از ترس دشمن، به طور پنهانى خود را به حضرت رسانده بودند. تنها سه تن از ياران امام عليه السّلام به اتفاق خانواده‌هاى خود خدمت حضرت رسيده بودند:

۱- جنادة بن حرث سلمانى: وى با خانواده خويش حضور يافت و خود به امام پيوست و خانواده‌اش را به خانواده امام عليه السّلام ملحق گرداند. پس از شهادت جناده همسرش به فرزند او عمر فرمان داد به يارى امام حسين عليه السّلام بشتابد. عمر نزد امام آمد و از آن حضرت اجازه ميدان خواست. امام بدو رخصت نداد و فرمود:

«وى نوجوانى است كه پدرش در ميدان كارزار به شهادت رسيده، شايد مادرش از ميدان رفتن او نگران باشد».

نوجوان عرضه داشت: اتفاقا مادرم به من چنين دستور داده است.

از این رو، امام علیه السّلام به او اجازه میدان داد.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۶۸

۲- عبد اللّه بن عمیر کلبی: او از منطقه «چاه جعد» به سوی امام علیه السّلام شتافت و همسرش وی را سوگند داد تا او را با خود ببرد. عبد اللّه، زن و همه فرزندان خویش را با خود همراه ساخت و خدمت امام حسین علیه السّلام رسید. خود به آن حضرت پیوست و خانواده خویش را به خانواده امام علیه السّلام ملحق نمود. و آن‌گاه که به میدان کارزار شتافت، مادرش وی را به نبرد تشویق می‌کرد و زمانی که به شهادت رسید، همسرش از خیمه بیرون آمد و نظاره‌گر او بود و خود را به بالین وی رساند و همان جا به شهادت رسید.

۳- مسلم بن عوسجه: وی خانواده خویش را نزد حسین علیه السّلام آورد و خود به آن حضرت پیوست و خانواده‌اش را به خانواده امام ملحق گرداند. زمانی که مسلم بن عوسجه به شهادت رسید- همان گونه که در بیان شرح حال او پی بردید- کنیزش فریاد وا سیداه! وا مسلم بن عوسجتاه! سر داد و سپاهیان دشمن بدین طریق از کشته شدن مسلم اطلاع یافتند.

د- در کربلا پنج تن از اصحاب و یاران رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در رکاب ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام به فیض شهادت نایل آمدند که عبارت بودند از:

۱- انس بن حرث کاهلی: که همه تاریخ‌نگاران از او یاد کرده‌اند.

۲- حبیب بن مظهّر أسدی؛ که ابن حجر «۱» از او نام برده است.

۳- مسلم بن عوسجه؛ که ابن سعد در طبقات، از وی یاد کرده است.

۴- هانی بن عروه مرادی؛ در کوفه که کلیه تاریخ‌نگاران سن او را بیش از هشتاد سال ذکر کرده‌اند.

۵- عبد اللّه بن یقطر حمیری؛ که به گفته ابن حجر «۲»، هم سن امام حسین علیه السّلام بوده است.

---

(۱). تبصیر المنتبه: ۴/ ۱۲۹۶.

(۲). در اصابه: ۴/ ۵۹ «عبد اللّه بن یقظه» آمده که ظاهرا اشتباه است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۶۹

ه- در سرزمین کربلا پانزده تن از بردگان در رکاب ابا عبد اللّه علیه السّلام به فیض شهادت نایل گشتند که عبارت بودند از:

۱ و ۲- نصر و سعد؛ بردگان امام علی علیه السّلام.

۳- منجح؛ برده امام حسن علیه السّلام.

۴ و ۵- أسلم و قارب؛ بردگان امام حسین علیه السّلام.

۶- حرث؛ برده حضرت حمزه علیه السّلام.

۷- جون؛ برده ابو ذر.

۸- رافع؛ برده مسلم ازدی.

۹- سعد؛ برده عمر صیداوی.

۱۰- سالم؛ برده بنی مدینه.

۱۱- سالم؛ برده عامر عبدی.

۱۲- شوذب؛ برده شاکر.

۱۳- شبیب؛ برده حرث جابری.

۱۴- واضح؛ برده حرث سلمانی.

۱۵- و در بصره، سلمان؛ برده امام حسین علیه السّلام.

و- پس از شهادت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام چهار تن از یارانش در کربلا به شهادت رسیدند که عبارت بودند از:

۱- سوید بن ابو المطاع: وی در اثر جراحات زیاد از هوش رفت و با صدا و داد و فریاد کسانی که کشته شدن امام را مژده می‌دادند و داد و فغان خاندان حسین علیه السّلام به هوش آمد و با کاردی که در کفش خویش پنهان ساخته بود، با دشمن به نبرد پرداخت و بعد از شهادت امام علیه السّلام، به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۷۰

۲ و ۳- سعد بن حرث و برادرش ابو الحتوف: این دو تن ابتدا از مخالفان امام علیه السّلام بودند، ولی آن‌گاه که امام علیه السّلام به شهادت رسید و ضجّه و ناله زنان و کودکان آن حضرت بلند شد، این دو برادر، عنان مرکب خویش را به سوی قاتلان حسین برگردانده و با شمشیر به جان آنان افتادند تا این که بعد از امام، به فیض شهادت نایل گشتند.

۴- محمد بن ابو سعید بن عقیل: آن‌گاه که ابا عبد اللّه علیه السّلام به شهادت رسید و صدای ناله و فغان زنان و کودکان بلند شد، محمد وحشت زده از خیمه بیرون دوید و عمود خیمه را به دست گرفته و این سو و آن سو می‌نگریست و گوشواره‌هایش تکان می‌خورد که فردی به نام «لقیط یا هانی»، وی را به شهادت رساند و بدین ترتیب، او پس از امام حسین علیه السّلام شربت شهادت نوشید.

ز- دو تن از یاران حسین علیه السّلام در اثر زخم‌های وارده پس از آن بزرگوار به شهادت رسیدند که عبارت بودند از:

۱- سوّار بن منعم نهمی: وی به اسارت در آمد و شش ماه بعد در اثر جراحات وارده به شهادت رسید.

۲- موقّع بن ثمامه صیداوی: او نیز اسیر دشمن و به «زاره» تبعید شد، یک سال بعد در اثر جراحات وارده به خیل شهیدان پیوست.

ح- در کربلا هفت تن پدر و پسر در رکاب ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام شربت شهادت نوشیدند که عبارت بودند از:

۱ و ۲- علی بن حسین (علی اکبر) و عبد اللّه بن حسین (کودک شیرخوار).

۳- عمرو بن جناده.

۴ و ۵- عبد اللّه و عبید اللّه بن یزید بن ثبیط عبدی.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۷۱

۶- مجمّع بن عائذ.

۷- عبد الرحمن بن مسعود.

در کربلا دو تن در رکاب امام حسین علیه السّلام به شهادت رسیدند که پدرشان در کوفه به شهادت رسیده بود یعنی:

محمد و عبد اللّه، فرزندان مسلم که پدر بزرگوارشان مسلم بن عقیل در کوفه به فیض شهادت نایل گشت.

در رکاب امام حسین علیه السّلام یک تن به شهادت رسید که پدر بزرگوارش در جنگ صفّین در رکاب امیر المؤمنین علیه السّلام به شهادت رسیده بود و او عبارت بود از:

عمار بن حسّان طایی: عمّار در کربلا به همراه امام حسین علیه السّلام شهد شهادت نوشید و حسّان در جنگ صفّین در رکاب امیر المؤمنین علیه السّلام به شهادت رسیده بود.

شهادت پنج برادر

ط- در سرزمین کربلا پنج برادر از خاندان بنی هاشم به شهادت رسیدند که عبارت بودند از:

۱- عباس. ۲- عثمان. ۳- جعفر. ۴- ابو بکر. ۵- عبد اللّه، از فرزندان امیر المؤمنین که امام حسین علیهما السّلام ششمین فرد آنان به شمار می‌آمد.

در کربلا سه برادر از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السّلام به فیض شهادت نایل شدند:

۱- ابو بکر. ۲- قاسم. ۳- عبد اللّه.

سه برادر دیگر از فرزندان عقیل علیه السّلام در سرزمین کربلا شربت شهادت نوشیدند که عبارت بودند از: ۱- مسلم. ۲- عبد الرحمن. ۳- جعفر.

سه برادر، از غیر بنی هاشم و از فرزندان زهیر ثعلبی در کربلا با هم به شهادت رسیدند که عبارت بودند از: ۱- قاسط. ۲- کردوس. ۳- مقسط.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۷۲

شهدای دو برادری:

دو برادر از بنی هاشم و از فرزندان امام حسین علیه السّلام به شهادت رسیدند که عبارت بودند از: ۱- علی اکبر. ۲- عبد اللّه (شیرخوار).

دو برادر دیگر از بنی هاشم و از فرزندان مسلم به فیض شهادت نایل گشتند که عبارت بودند از: ۱- عبد اللّه ۲- محمد.

دو برادر از بنی هاشم و از فرزندان عبد اللّه جعفر به خیل شهدا پیوستند که عبارت بودند از: ۱- عون ۲- جعفر.

دو برادر دیگر از غیر بنی هاشم، از فرزندان یزید عبدی به شهادت رسیدند که عبارت بودند از: ۱- عبد اللّه ۲- عبید اللّه.

دو برادر از غیر بنی هاشم، از فرزندان عروه غفاری شربت شهادت نوشیدند که عبارت بودند از: ۱- عبد اللّه ۲- عبد الرحمن.

دو برادر از فرزندان عمرو راسبی به فیض شهادت نایل آمدند که عبارت بودند از: ۱- نعمان ۲- حلاس.

دو برادر دیگر، از فرزندان حرث انصاری به شهادت رسیدند که عبارت بودند از: ۱- سعد ۲- ابو الحتوف.

و دو برادر ناتنی از جابریان به خیل شهیدان پیوستند که عبارت بودند از: ۱- مالك ۲- سیف.

ی- در سرزمین کربلا، نه تن به شهادت رسیدند که مادرانشان در خیمه نظاره‌گر آنان بودند که عبارت بودند از:

۱- عبد اللّه بن حسین (کودك شیرخوار): رباب مادرش هنگام شهادت فرزند به او می‌نگریست.

۲- عون بن عبد اللّه بن جعفر: مادرش حضرت زینب، عقیله بنی هاشم، نظاره‌گر

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۷۳

شهادت او بود.

۳- قاسم بن حسن: مادرش رمله، ناظر شهادت وی بود.

۴- عبد اللّه بن حسن: مادرش دختر شلیل بجلی، شهادت فرزند را نظاره‌گر بود.

۵- عبد اللّه بن مسلم: مادرش رقیه دختر علی علیه السّلام نظاره‌گر شهادت فرزند بود.

۶- محمد بن ابو سعید بن عقیل: مادرش بدو می‌نگریست که وحشت زده عمود خیمه را گرفته بود و فردی به نام لقیط یا هانی او را پیش چشمان مادر، به شهادت رساند.

۷- عمرو بن جناده: مادر وی او را به جنگ فرمان داد و شهادتش را به چشم خود دید و بدو می‌نگریست.

۸- عبد اللّه کلبی: بنا بر نقل طاووسی، «۱» مادرش وی را به نبرد تشویق می‌کرد و نظاره‌گر او بود.

۹- علی بن حسین علیه السّلام: آن گونه که در بعضی روایات آمده، مادر او لیلی «۲» در خیمه برای فرزندش دعا می‌کرد و پاره پاره شدن پیکر نازنین او را با چشم خود نظاره‌گر بود.

ک- در سرزمین کربلا، پنج نوجوان نابالغ در رکاب ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام شربت شهادت نوشیدند که عبارت بودند از:
۱- عبد اللّه بن حسین (علی اصغر): وی کودکی شیرخوار بود که او را به پدر بزرگوارش سپردند و پدر، او را در آغوش گرفت و حرمله با پرتاب تیری به گلوی نازنینش، او را به شهادت رساند.

---

(۱). لهوف: ۱۶۱.

(۲). وی لیلی دختر ابو مرّة بن عروة بن مسعود ثقفی است. در زمینه حضور این بانو در حادثه کربلاـ میان تاریخ‌نگاران و مقاتل‌نویسان اختلاف است. ظاهر این است که وی در آن عرصه حضور نداشته است.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۷۴

۲- عبد اللّه بن حسن: او در میدان کارزار از خیمه بیرون آمد و به سرعت به سوی عمویش حسین دوید و عمّه‌اش زینب نتوانست از رفتن او جلوگیری کند تا به عمویش رسید. وقتی عموی خود را در خاک و خون غلطان دید، کنار او ایستاد، دید بحر بن کلب قصد ضربت زدن بر عمویش دارد، عبد اللّه بر سر بحر فریاد زد و گفت: ای فرزند زن بد کاره می‌خواهی عمویم را به شهادت برسانی؟ بحر متوجه کودک شد و او را به شهادت رساند.

۳- محمد بن ابو سعید: زمانی که امام حسین علیه السّلام روی زمین قرار گرفته بود و صدای شیون و زاری زنان بلند شد وحشت زده در خیمه آمد و عمود آن را به دست گرفت، فردی به نام لقیط یا هانی با شمشیر بر او حمله‌ور شد و وی را به شهادت رساند.

۴- قاسم بن حسن: او با سنّ اندک خویش به قصد جنگ وارد میدان کارزار گردید، بند کفشش پاره شد، وی برای بستن آن توقف کرد که «عمر بن سعد أزدی با شمشیر بر او حمله برد و وی را به شهادت رساند.

۵- عمرو بن جناده انصاری: او به فرمان مادر خود از حسین علیه السّلام اجازه میدان خواست و به میدان تاخت، یکی از سپاهیان دشمن با شمشیر بر او یورش برده و او را به شهادت رساند.

ل: امام حسین علیه السّلام در سوک ده تن از افراد مورد علاقه و یاران خویش که با حزن و اندوه سخن گفت، عبارت بودند از:
۱- علی بن الحسین (علی اکبر): زمانی که وی به شهادت رسید، حضرت، بالین او آمد و فرمود:
«قتل اللّه قوما قتلوک ما أجرأهم علی الرّحمن و علی انتهاک حرمة الرسول، علی الدّنیا بعدک العفا».

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۷۵

«خدا بکشد مردم ستمگری که تو را کشتند، اینان تا چه اندازه بر خدا و به هتک حرمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بی‌پروا شده‌اند، پس از تو، افّ بر این دنیا!».

۲- عباس بن علی علیه السّلام: وقتی عباس علیه السّلام به فیض شهادت نایل گشت، امام حسین علیه السّلام بالین او حاضر شد و فرمود:
«الآن انکسر ظهری و قلّت حیلتی و شمت بی عدوّی».
«اکنون پشتم شکست، چاره‌اندیشی‌ام اندک و زبان شماتت دشمن برویم بازشد».

۳- قاسم بن حسن علیه السّلام: آن‌گاه که وی به شهادت رسید، امام علیه السّلام بالین او حضور یافت و فرمود:
«بعدا لقوم قتلوک و خصمهم فیک رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم».
«دور باد از رحمت خدا! گروهی که تو را به شهادت رساندند، جدّت رسول خدا در روز رستاخیز در این زمینه با آنان دشمنی کند».
سپس فرمود: «عزّ علی عمّک أن تدعوه فلا یجیبک».

«بر عمویت بس دشوار است که او را به یاری خود فرا خوانی، ولی نتواند به تو پاسخ مثبت دهد».

۴- عبد اللّه بن حسن علیه السّلام: هنگامی که عبد اللّه به شهادت رسید، امام حسین علیه السّلام او را در آغوش گرفت و فرمود:

«یا بن أخی! اصبر علی ما نزل بک، و احتسب فی ذلک الخیر، فان اللّه یلحقک بآبائک الصالحین».

«فرزند برادر! صبر و شکیبایی ورز و از آن امید خیر داشته باش که خداوند تو را به نیای پاک و شایسته‌ات ملحق خواهد ساخت ...».

۵- عبد اللّه بن حسین علیه السّلام: زمانی که او به شهادت رسید، امام حسین علیه السّلام خون گلویش را به آسمان پاشید و عرضه داشت:

«اللّهمّ لا یکن أهون علیک من دم فصیل».

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۷۶

«خدایا! ارزش خون او که از خون بچه ناقه صالح در نزد تو کمتر نیست».

۶- مسلم بن عوسجه: هنگامی که مسلم به شهادت رسید، امام علیه السّلام بالین وی حاضر شد و فرمود: «رحمک اللّه یا مسلم؛ ای مسلم! خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند» و این آیه شریفه را تلاوت فرمود: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا.

۷- حبیب بن مظهّر: آن‌گاه که وی به فیض شهادت نایل گشت، امام حسین علیه السّلام بالین سر او آمد و فرمود: «عند اللّه أحتسب نفسی و حماة أصحابی».

«بذل جان خود و شهادت یارانم را در پیشگاه خدا ذخیره می‌نهم».

۸- حرّ بن یزید ریاحی: هنگامی که وی به شهادت رسید، حضرت بر بالین او قرار گرفت و فرود: «أنت کما سمّتک أمّک حرّ فی الدنیا و سعید فی الآخرة».

«همان گونه که مادرت تو را نام نهاده، در دنیا آزاد مرد و در آخرت، سعادتمندی».

۹- زهیر بن قین: آن‌گاه که زهیر شربت شهادت نوشید، حضرت بالین او آمد و فرمود:

«لا یبعدنّک یا زهیر من رحمته و لعن اللّه قاتلیک، لعن الذین مسخوا قردة و خنازیر».

«زهیر! خداوند تو را از رحمت خویش دور ندارد و قاتلانت را لعنت کند به سان کسانی که به صورت میمون و خوک در آمدند».

۱۰- جون برده ابو ذر: زمانی که جون به شهادت رسید، حضرت بالین او حاضر شد و فرمود:

«اللّهمّ بیّض وجهه و طیّب ریحه و عرّف بینه و بین محمد و آله».

«خدایا! چهره‌اش را سفید، بدنش را خوشبو و میان او و محمد و خاندانش، آشنایی بیشتر قرار ده».

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۷۷

امام علیه السّلام در سوک دو تن دیگر که در غیر سرزمین کربلا به شهادت رسیده بودند با اندوه سخن گفت، عبارت بودند از:

۱- مسلم بن عقیل. ۲- هانی بن عروة.

این دو بزرگوار، در کوفه به شهادت رسیدند و خبر شهادت آنان در منزل ثعلبیه به امام علیه السّلام رسید، حضرت چند بار فرمود: «رحمة اللّه علیهما».

م- امام حسین علیه السّلام روز عاشورا پیاده بر بالین هفت تن از افراد مورد علاقه و یاران شهیدش حضور یافت که عبارت بودند از:

۱- مسلم بن عوسجه: زمانی که مسلم به شهادت رسید، حضرت به اتفاق حبیب بن مظهّر پیاده بر بالین او حاضر شد و بدو فرمود: «رحمک اللّه یا مسلم! ...».

۲- حرّ بن یزید ریاحی: آن‌گاه که وی به فیض شهادت نایل گشت، امام حسین علیه السّلام بر بالین او حضور یافت و فرمود: «أنت

حرّ کما سمّتک امّک ...».

۳- واضح رومی یا اسلم ترک: وقتی او به درجه شهادت نایل آمد، امام علیه السّلام پیاده بالین او آمد و او را در آغوش گرفت و گونه بر گونه‌اش نهاد.

۴- جون بن حوی: زمانی که وی به شهادت رسید، امام حسین علیه السّلام بر بالین او حاضر شد و فرمود: «اللهم بیّض وجهه ...».

۵- عباس بن علی علیه السّلام: هنگامی که آن بزرگوار به درجه رفیع شهادت نایل گشت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام پیاده بالین سرش حضور یافت و کنارش نشست و بدو فرمود: «الآن انکسر ظهری ...».

۶- علی بن الحسین علیهما السّلام: آن‌گاه که وی شربت شهادت نوشید، امام علیه السّلام پیاده بالینش حاضر شد و فرمود: «... علی الدّنیا بعدک العفا».

۷- قاسم بن حسن: آن‌گاه که وی به درجه رفیع شهادت نایل گشت، امام علیه السّلام پیاده بالین او قرار گرفت و فرمود: «بعدا لقوم قتلوک ...».

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۷۸

ن- اعضای بدن سه تن از افراد مورد علاقه و یاران ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام در نبرد روز عاشورا، از بدن جدا شد که عبارت بودند از:

۱- عباس بن علی علیهما السّلام: نخست دست راست و سپس دست چپ و آن‌گاه سر مقدسش از پیکر جدا شد.

۲- علی بن حسین علیهما السّلام: ضربتی بر سر مبارک او فرود آمد و سپس بدن نازنینش با شمشیر پاره پاره شد.

۳- عبد الرحمن بن عمیر: در جنگ تن به تن وی با سالم و یسار، نخست دست و سپس ساق پا و آن‌گاه سر او از بدن جدا و به سمت امام حسین علیه السّلام پرتاب شد.

س- سرهای سه تن از یاران شهید ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام در کربلا به سوی آن بزرگوار پرتاب شد که عبارت بودند از:

۱- سر مبارک «عبد اللّه بن عمیر کلبی» که به سمت امام حسین علیه السّلام پرتاب شد و مادرش آن را گرفت.

۲- سر مقدس «عمر بن جناده» که به سوی حضرت پرتاب شد و مادرش آن را ستاند و بر مردی از دشمن کوبید و آن گونه که نقل شده، وی را به هلاکت رساند و سپس عمود خیمه را بر گرفت و آهنگ میدان کرد، ولی امام حسین علیه السّلام او را از این کار بازداشت.

۳- سر مبارک «عابس بن ابو شبیب شاکری»، آنگاه که او به شهادت رسید، سرش را از بدن جدا کردند و گروهی بر سر آن با یکدیگر به نزاع پرداختند عمر سعد به مشاجره آنان پایان داد و گفت: این فرد توسط یک تن کشته نشده و آن را به سمت امام علیه السّلام پرتاب کرد.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۷۹

ع- در رکاب امام حسین علیه السّلام در کربلا، یک بانو به شهادت رسید که عبارت بود از: «امّ وهب نمری قاسطی»، همسر عبد اللّه بن عمیر کلبی، این بانو بالین سر شهید خود قرار گرفت و گفت: از خدایی که بهشت را روزی تو گردانده مسئلت دارم مرا نیز در جوار تو قرار دهد در این هنگام رستم غلام شمر با ضربت گرزی، وی را به شهادت رساند.

ف- روز عاشورا، دو بانو در رکاب امام حسین علیه السّلام جنگیدند که عبارت بودند از:

۱- مادر عبد اللّه بن عمیر: این بانو پس از شهادت فرزند خود، عمود خیمه‌ای را بر گرفت و به وسیله آن به میدان نبرد با دشمن شتافت، امام حسین علیه السّلام او را بازگرداند و بدو فرمود:

«ارجعی رحمک اللّه، فقد وضع اللّه عنک الجهاد».

«به خیمه باز گرد، خداوند تو را مشمول رحمت خویش قرار دهد، خداوند جهاد را از تو برداشته است».

۲- مادر عمر بن جناده: آن گونه که روایت شده، وی پس از شهادت فرزندش، سر او را از دشمن گرفت و بر مردی از آنان زد و او را به هلاکت رساند، سپس شمشیر کشید و به خواندن این رجز پرداخت:

أنا عجوز فی النساء ضعیفهٔبالیهٔ خاویهٔ نحیفهٔ

أضربکم بضربهٔ عنیفهٔدون بنی فاطمهٔ الشریفهٔ یعنی: من در میان زنان، زنی ضعیف هستم، زنی پیر و فرتوت و لاغر. بر شما ضربه محکمی وارد خواهم ساخت، در دفاع و حمایت از فرزندان فاطمه عزیز، چنین می کنم.

بنا به نقل برخی ارباب مقاتل: امام علیه السّلام نزد او آمد و وی را به خیمه بازگرداند.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۸۰

ص- روز عاشورا پنج بانو از خیمه گاه امام حسین بیرون آمده و در برابر دشمن قرار گرفتند که عبارت بودند از:

۱- کنیزک مسلم بن عوسجه: زمانی که مسلم به شهادت رسید، وی با سر دادن فریاد وا سیّداه! از خیمه بیرون آمد.

۲- ام وهب همسر عبد اللّه کلبی: وی به اتفاق شوهر، برای نبرد با دشمن از خیمه خارج گردید و پس از شهادت همسر، خود نیز به شهادت رسید.

۳- مادر عبد اللّه کلبی: وی برای تشویق عبد اللّه از خیمه بیرون آمد و پس از شهادت فرزند، او را ستوده و خود به مبارزه پرداخت.

۴- مادر عمر بن جناده: او پس از شهادت فرزند برای مبارزه از خیمه خارج شد.

۵- زینب کبری علیها السّلام: آن مخدّره پس از شهادت علی اکبر علیه السّلام با فریاد: یا حبیباه! یا بن اخیّاه! از خیمه بیرون آمد و به سمت میدان دوید و خود را روی بدن علی اکبر افکند و امام حسین علیه السّلام نزدش آمد و او را به خیمه بازگرداند.

ق- خانواده‌های آن دسته از یاران ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام که از خاندان ابو طالب نبودند در کوفه باقی ماندند؛ زیرا وقتی آن‌ها به کوفه رسیدند، نزدیکان قبیله آنان نزد ابن زیاد وساطت کرده و آن‌ها را از اسیران جدا کردند ولی اسرای خاندان ابو طالب به شام برده شدند.

ر- بنا به روایت جمعی، از جمله شیخ صدوق در امالی «۱»، پس از شهادت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام دو کودک به نام‌های «ابراهیم و محمد» از فرزندان عقیل یا جعفر در کوفه به شهادت رسیدند، بدین سان که وقتی زنان و فرزندان اسیر را وارد

(۱). امالی صدوق: ۷۶، ح ۲؛ بحار: ۴۵/ ۱۰۰ ح ۱.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۸۱

کوفه نمودند، این دو تن از بیم و وحشت پا به فرار گذاشتند و به خانه مردی طایی پناه جستند، صاحبخانه وضعیّت آن‌ها را جویا شد، کودکان او را در جریان امر قرار دادند و گفتند: ما از خاندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هستیم، از بند اسارت گریخته و به تو پناه آورده‌ایم، هوای نفس پلید او وی را وسوسه کرد که اگر آن دو کودک را به قتل برساند و سرهای آن‌ها را نزد ابن زیاد ببرد، بدو جایزه خواهد داد، از این رو؛ کودکان را به شهادت رساند و سرهای آنان را نزد عبید اللّه آورد و بر او وارد شد و آن‌ها را مقابل وی گذاشت.

ابن زیاد او را مورد اعتراض قرار داد و گفت: کار بسیار ناپسندی انجام داده‌ای، به دو پسر بچه که به تو پناه آورده بودند ستم روا داشته و آن‌ها را به قتل رساندی و در امانت، خیانت ورزیدی و سپس فرمان به کشتن او داد و در دم او را کشتند «۱».

در کتاب حاضر «إبصار العین»، به بیان سرگذشت یکصد و دوازده تن از یاران حسین علیه السّلام پرداختم، دست یابی به بیان شرح حالات این بزرگواران، جز با کوشش و تلاش و عرق جبین و نیاسودن و دل‌مشغولی، میسّر نبود و این رنج و دشواری‌ها بر این دلیل

بر من آسان بود! زیرا:

خدمت به سبط النبی مترجمالأنصاره المستشهدین علی الطف

فان کان مقبولا و ظنّی هکذافیا سعد حظّی بالکرامۀ و اللطف

و الّا فانّی واقف و سینهمی‌علی واقف تحت الحیاصیب الوطف یعنی: با بیان شرح حال یاران شهید ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام در کربلا، خواستم به پیشگاه آن فرزند پیامبر خدمتی انجام داده باشم. اگر خدمت ناچیزم، مقبول افتد و تصورم نیز همین است، بنا بر این، خرسندم که به لطف و کرامت، دست یافته‌ام. و اگر مقبول نیفتاد، در انتظار خواهم ماند و کسی که چنین در انتظار بماند، با باران رحمت آنان تطهیر خواهد شد.

---

(۱). همان.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۸۲

اکنون، آخرین مطالبی را که بر این قلم جاری، و بازو و دستم آن را به حرکت در می‌آورد، تقدیم می‌دارم.

با سپاس به درگاه پروردگار جهانیان و درود بر محمد و خاندان والامقامش، این کتاب را در تاریخ ۲۲ شعبان سال ۱۳۴۱ هجری در نجف کوفه به پایان بردم

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۸۳

فهرست‌ها

اشاره

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۸۵

فهرست آیات قرآن

فهرست اسامی معصومین علیهم السّلام

فهرست احادیث

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۲۹۹

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۰۰

فهرست اشعار (نخستین ابیات اشعار)

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۰۴

فهرست اعلام و روات

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۰۶

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۰۷

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۰۸

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۱۳

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۱۴

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۱۵

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۱۶

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۱۸

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۱۹

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۲۷

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۲۸

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۳۴

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۳۷

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۳۸

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۳۹

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۴۰

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۴۷

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۴۸

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۴۹

فهرست اسامی کتابهایی که در متن وارد شده

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۵۹

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۶۰

فهرست اماکن و بقاع

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۶۳

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۶۴

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۶۵

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العين ،ص:۳۶۶

فهرست فرقه‌ها و جمعیت‌ها

فهرست قبایل

فهرست تیره‌ها

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۷۱

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین ،ص:۳۷۲

فهرست مناطق

فهرست لباس‌ها و ادوات زینت

فهرست حیوانات

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹